

شما در زمانهای آخر زندگی می کنید

نویسنده: سامی تیپت

مترجم: میشل آقامالیان

فهرست مطالب

پیشگفتار الف

مقدمه ۱

بخش اول: تندر در میان ملت‌ها

فصل اول: ظهور روح شرارت ۲۷

فصل دوم: مسیحان دروغین و انبیای دروغین ۴۰

فصل سوم: جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها ۵۸

بخش دوم: غرشهایی از سوی طبیعت

فصل چهارم: گسترش عالمگیر بیماری‌های مسری ۸۳

فصل پنجم: شیوع جهانی اچ.آی.وی ۱۰۴

فصل ششم: بلایای طبیعی ۱۲۸

بخش سوم: پناهگاهی امن

فصل هفتم: تنها مکان امن ۱۵۳

فصل هشتم: مسیحی تبدیل یافته ۱۶۸

پیشگفتار

حدود دو سال پیش، از من دعوت شده بود تا برای کارمندان سازمان خدمات مسیحی برای خانواده موعظه کنم. پس از موعظه در گفتگویی که با بنیان گزار و مدیر این سازمان یعنی جیمز دابسون و همسرش به هنگام نهار داشتیم به بررسی وضعیت اخلاقی ایالات متحده پرداختیم. درحین این گفتگو آقای دابسون روبسوی من کرد و پرسید: «سامی، آیا ایمان داری که تمام اتفاقاتی که در این روزها رخ می‌دهند نشانه‌هایی هستند که نشان می‌دهند ما در روزهای آخر زندگی می‌کنیم؟»

بنظر می‌رسد این سؤال، سؤالیست که ذهن بسیاری را بخود مشغول داشته است. هر جا که می‌روم، اشخاص این سؤال را می‌پرسند: «آیا ما در روزهای پیش از بازگشت مسیح زندگی می‌کنیم؟» این سؤال آنان، درحالی که ما شاهد تغییرات عظیم در جهانمان هستیم، بجا بنظر می‌رسد. من بعنوان یک مبشر بین‌المللی که به نقاط مختلف جهان سفر می‌کنم، در طی بیست و پنج سال گذشته شاهد تغییراتی بوده‌ام که هرگز تصور وقوع آنها را نمی‌توانستم بکنم. من از نزدیک شاهد انقلاب در رومانی بوده‌ام و فرو ریختن پرده آهنین را مشاهده کرده‌ام. من در فرودگاه‌هایی بوده‌ام که مدت کوتاهی پس از ترک آنها تروریستها جان اشخاص بی‌گناه را گرفته‌اند. من موسیقیدان برجسته‌ای را می‌شناسم که برا اثر مبتلا به بیمار کشنده ایدز جانش را از دست داد. تا چند سال پیش این بیماری کاملاً ناشناخته بود. من در کشورهایی بوده‌ام که نفرت از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است و در نهایت منجر به نتایج خونی شده و باعث مرگ فجیع هزاران نفر شده است.

درعین حال بسیاری از مسیحیان غربی یا از این تحولات جهانی و فراگیر آگاهی ندارند و یا اینکه نمی‌دانند چگونه در برابر این تغییرات سریع که حیات ما را دگرگون می‌سازند باید عکس‌العمل نشان داد.

آری نظر شخصی من این است که بازگشت مسیح بزودی تحقق خواهد یافت. اما حتی اگر این اتفاق قریب‌الوقوع هم نباشد کسی نمی‌تواند انکار کند که ما در دوران منحصر بفردی زندگی می‌کنیم. هدف این کتاب این نیست که وارد بحث‌های پیچیده الهیاتی در این مورد شود یا مشخص کند در زمان مصیبت عظیم کلیسا بر زمین خواهد ماند یا خیر بلکه هدف اصلی آن صرفاً انتقال پیامی بیدار کننده است و درواقع هدف آن این است که نشان دهد ما در شرایطی اضطراری زندگی می‌کنیم.

کتاب مقدس در مورد شرایطی که پیش از بازگشت مسیح بوجود خواهد آمد توصیفاتی دارد و من در مسافرت‌هایی که به نقاط مختلف جهان داشته‌ام شاهد رخدادهایی بوده‌ام که شباهت بسیاری به این توصیفات کتاب مقدس در مورد وقایع روزهای آخر دارد. البته من نمی‌خواهم بگویم که آنچه من شاهد آنم دقیقاً تحقق این پیشگوییهاست بلکه می‌خواهم بگویم که زمینه تحقق این پیشگوییها کاملاً فراهم شده است و زمان تحقق این پیشگوییها شروع شده است. ما در روزهایی منحصر بفرد و حساس زندگی می‌کنیم.

در دو بخش نخست این کتاب به توصیف ویژگیهای دوران معاصر پرداخته‌ام. در بخش نخست که عنوان آن «غرش در میان ملت‌هاست» به بررسی این موضوع می‌پردازم که انسانها چگونه بواسطه جنگها و بی‌رحمیا و کشتارها نابود می‌شوند. درواقع در این بخش به «صفات غیرانسانی انسانها» می‌پردازم. در بخش دوم که عنوان آن «غرش طبیعت» است به بررسی امراض مختلف و بلایای طبیعی می‌پردازم که ما را با مشکلات عظیم روبرو کرده‌اند. وقوع زلزله‌ها و قحطیها و شیوع امراض مسری گوناگون همه و همه مطابق با پیشگوییهای هستند که عیسی در مورد نشانه‌های زمانهای آخر ذکر کرد.

در بخش سوم این کتاب تحت عنوان «پناهگاهی در طوفان» واکنش صحیح در برابر این تحولات تهدید کننده را بررسی خواهیم کرد. تنها عاملی که می‌تواند در برابر طوفان مخوف آینده ما را حفظ کند کلیساست و تنها کسانی که در این شرایط می‌توانند امیدوار باشند پیروان عیسی مسیح هستند.

ما بعنوان مسیحیان در چنین زمانهایی زندگی‌امان باید چگونه باشد؟ این کتاب درواقع سعی دارد تا به این سؤال پاسخ دهد. اگر شما به بحرانی بودن شرایطی که در آن زندگی می‌کنید پی برده‌اید پس این کتاب را مطالعه کنید. آری در جامعه‌ای که با بحران و آشوب روبروست مکان امنی وجود دارد.

امروز روزیست که شما باید بدانید که بنیان و اساسی دارید که می‌توانید در اوج طوفانهای زندگی برآن بایستید. دعای من این است که زندگی شما نور درخشانی در طی یکی از تاریکترین دورانهای تاریخ باشد.

مقدمه

آتش نازل شونده

در منطقه‌ای از آرژانتین نوعی علف می‌روید که بسیار بلند است و پامپاس نام دارد. طول این نوع علف آنقدر بلند است که اگر اشخاص وارد محوطه‌ای شوند که مملو از این علفهاست بزحمت می‌توانند همدیگر را ببینند. در گرمای تابستان این علفها معمولاً طعمه حریق می‌شوند و در این هنگام اگر باد شروع به وزیدن کند، آتش به سرعت منتشر می‌شود و آنچه را که بر سر راهش است نابود می‌سازد. یکبار جهانگردی از اهالی این منطقه پرسید: «اگر مشاهده کنید که کمی دورتر از شما علفها آتش گرفته‌اند و جهت باد نیز به سوی شماست چگونه خودتان را نجات می‌دهید؟ می‌دانید آتش هرچه را که سر راهش قرار داشته باشد نابود می‌کند. آیا در این حالت برای شما امیدی وجود خواهد داشت؟»

یکی از اهالی این منطقه به او چنین پاسخ داد: «هنگامی که می‌بینم آتش کمی دورتر از ماست و جهت باد نیز به سوی ماست، برای زنده ماندن تنها یک امید وجود دارد. ما علفهایی را که درست در نزدیکی ما قرار دارند به آتش می‌کشیم. هنگامی که باد می‌وزد، آتش علفهایی را که درست در نزدیکی ما قرار دارند می‌سوزاند. هنگامی که آتش تمام علفهایی را که در نزدیکی ما قرار دارند سوزاند ما در محوطه‌ای که دیگر علفهای آن سوخته‌اند می‌ایستیم. هنگامی که آتشی که کمی دورتر از ما قرار داشت به ما نزدیک می‌شود، در آستانه محوطه‌ای که علفهای آن قبلاً سوخته‌اند متوقف می‌شود و بدین شکل ما نجات می‌یابیم. این محوطه تنها مکان امن برای ایستادن است.»

درحالی که در آستانه ورود به قرون بیست و یکم هستیم، نشانه‌های بسیاری دیده می‌شوند که دال بر نازل شدن آتش داوری خدا هستند. بادهای تغییر و تحول به سرعت در عرصه تاریخ معاصر در حال وزیدن هستند و اغلب باعث دگرگونی کامل یک ملت می‌شوند و گاهی نیز هر کس یا هر چیزی را که در برابرشان قرار می‌گیرد نابود می‌کنند. بسیاری از اشخاص سؤال می‌کنند: «آیا در این دوران پرآشوب مکانی امن وجود دارد که بتوان در آن پناه گرفت؟» بعضی از اشخاص نیز با آگاهی از پیش‌گوییهای کتاب مقدس در مورد داوری الهی به هنگام پایان یافتن جهان می‌پرسند: «در مورد این تغییرات ناگهانی و رخدادهای چشمگیر که در دنیای امروز اتفاق می‌افتد، کتاب مقدس چه می‌گوید؟»

کتاب مقدس در مورد رویدادهای تاریخ بشری مطالب بسیاری برای گفتن دارد. کتاب مقدس به روشنی می‌گوید که تاریخ بشری به سرعت در حال نزدیک شدن به نقطه اوج خود یعنی بازگشت مسیح به این جهان است. همانگونه که عیسی برای نخستین بار به جهان ما آمد، یقیناً برای بار دوم به جهان ما خواهد آمد (به متی ۲۷:۱۶، یوحنا ۳-۱۴:۲ و اعمال ۱۱:۱ مراجعه کنید). او در نخستین ظهورش در هیئت خادمی رنج کشیده وارد تاریخ بشری شد. او برای تحقق یک هدف آمد یعنی آمد تا برای گناهان جهان جان بسپارد. اما هنگامی که او مجدداً بازگردد دیگر در هیئت نجات دهنده‌ای حلیم و افتاده نخواهد آمد بلکه بعنوان شاه شاهان و رب الارباب خواهد آمد تا عدالت خدا را اجرا کند. او با خود آتش داوری خدا را خواهد آورد و یقیناً این زمان پرهیبت‌ترین زمان در تاریخ بشری خواهد بود.

طوفان هولناک

و پیش از این رخداد مهم طوفان هولناک فراخواهد رسید که نشان دهنده این است که بازگشت او قریب‌الوقوع است. در انجیل متی باب بیست و چهارم عیسی خودش از وقایعی سخن می‌گوید که با بازگشت او ملازمند. او می‌گوید هنگامی که برخی رخداد‌های خاص شروع به اتفاق افتادن کنند ما می‌توانیم بدانیم که تابستان است و زمانی بازگشت او بسیار نزدیک است. رخ دادن اتفاقاتی خاص نشانگر این هستند که او بزودی با عدالت و داوری خود بازخواهد گشت. این اتفاقات شامل مرضها، جنگها و اخبار جنگها، به جنگ برخاستن ملتی بر ملتی دیگر، افزونی گناه وقوع زلزله‌ها و بلایای طبیعی در نقاط مختلف جهان و ترس و گسترش دهشت در سرتاسر جهان خواهد بود (متی ۱۴-۲۴:۵).

اعتقاد من این است که ما در دوران بازگشت او و نازل شدن آتش داوری خدا زندگی می‌کنیم. طوفان در حال شروع شدن است و فرود آمدن صاعقه می‌تواند آتش بیفروزد. در آیه ۳۳ عیسی می‌گوید: «همچنین شما نیز چون این همه را ببینید بفهمید که نزدیک بلکه بر در است.» تنها کافیست که انسان اتفاقاتی را که عیسی در آیات ۵ تا ۱۴ توصیف می‌کند بخواند و سپس نگاهی به روزنامه‌ها ببندازد تا دریابد که زمینه بازگشت مسیح مهیا شده است. همانگونه که در بخشهای اول و دوم این کتاب خواهیم دید چنین رخداد‌هایی به شکلی گسترده اتفاق خواهند افتاد. عیسی گفت که همانند دردهای زه، پیش از آمدن او این اتفاقات ناگوار رو به فزونی خواهد گذاشت (آیه ۸).

آیا ما می‌توانیم دقیقاً از زمان آمدن او مطلع شویم؟ مسیح گفت: «اما از آن روز و ساعت هیچکس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس.» (متی ۲۴:۳۶) اگر کسی گفت که او کشف کرده است مسیح دقیقاً

چه زمانی بازمی‌گردد می‌توانید مطمئن باشید که او فریب خورده است. عیسی خود گفت که هیچکس زمان دقیق بازگشت او را نمی‌داند گاهی من می‌شنوم که شخصی در مورد زمان دقیق بازگشت مسیح پیشگویی کرده است. چنین ادعایی در تضاد کامل با سخنان خود مسیح قرار می‌گیرد که فرمود هیچکس از زمان دقیق بازگشتش اطلاع ندارد.

گاهی فردی ادعا می‌کند که فرشته‌ای زمان دقیق بازگشت مسیح را بر او مکشوف کرده است، به چنین ادعاهایی هرگز نباید اطمینان کرد زیرا عیسی فرمود: «حتی ملائکه آسمان» نیز از زمان مقرر شده برای بازگشت مسیح اطلاع ندارند و تنها پدر آسمانی از روز و ساعت مقرر مطلع است.

من نیز ادعا نمی‌کنم که از زمان دقیق بازگشت مسیح مطلعم مسیح بوضوح این موضوع را روشن ساخت که هیچکس از زمان دقیق بازگشت او آگاهی ندارد. با وجود این در همین باب عیسی می‌گوید: «پس از درخت انجیر مثلش را فراگیرید که چون شاخه‌اش نازک شده برگها می‌آورد می‌فهمید که تابستان نزدیک است» (آیه ۳۲). به عبارت دیگر اگر چه ما زمان مقرر شده برای بازگشت مسیح را نمی‌توانیم دریابیم، اما می‌توانیم به درکی کلی در مورد قریب‌الوقوع بودن این امر دست یابیم. عیسی در باب بیست و چهارم متی رخدادهایی را ذکر می‌کند که درست پیش از بازگشت او بوقوع می‌پیوندند.

همچنین من نمی‌گویم که آنچه در جهان معاصر روی می‌دهد تحقق کلمه به کلمه این آیات کتاب مقدس است اما می‌گویم که ما وارد مرحله‌ای منحصر بفرد از تاریخ بشری شده‌ایم. اتفاقاتی که در جهان معاصر ما رخ می‌دهند زمینه را برای تحقق یافتن پیشگوییهای کتاب مقدس فراهم ساخته‌اند. باور من این است که ما می‌توانیم به افق تاریخ بنگریم و دریابیم همه امور دست به دست هم داده‌اند تا آتش داوری خدا شروع به مشتعل شدن کند. طوفانی در حال نازل شدن است که خبر از مشتعل شدن آتش داوری الهی می‌دهد این طوفان با نزول صاعقه‌ای وحشتناک که باعث شعله‌ور شدن علفها می‌شود همراه خواهد بود.

تغییرات اساسی

پس از بیست و پنج سال خدمت در اروپای شرقی من این درس را خوب آموختم: هنگامی که در گستره تاریخ باد الهی شروع به وزیدن می‌کند متعاقب آن همیشه تغییرات اساسی بوقوع می‌پیوندند. تمام جهان از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق بهت زده است. هنگامی که هزاران نفر در میان قطعات متلاشی شده دیوار برلین به جشن و پایکوبی پرداختند، میلیونها نفر با ناباوری به آنچه که شاهد آن بودند می‌نگریستند. اما این تحولات چشمگیر در مقایسه با آنچه که اتفاق خواهد افتاد هیچ است!

بسیاری از رخدادهایی که در متی باب ۲۴، لوقا باب ۲۱ و نیز بسیاری از رخدادهای مکاشفه در طول تاریخ به تحقق پیوسته‌اند. با وجود این چهار عامل مهم در عصر ما ظاهر شده‌اند که روند بازگشت مسیح را تسریع کرده‌اند. این عوامل عملاً نحوه نگرش ما را به وقایع ناگواری چون امراض و بیماریها، زلزله‌ها، جنگ و آدم کشی تغییر داده‌اند. سه عامل از این چهار عامل جدید بوده و مختص عصر حاضر هستند و قدمت عامل چهارم به زمان نافرمانی آدم از خدا در باغ عدن می‌رسد. این چهار عامل عبارتند از: حمل و نقل، ارتباطات، اطلاعات، و طبیعت انسانی. مجموع این عوامل شرایطی منحصر بفرد برای نسل حاضر ایجاد کرده‌اند.

۱- حمل و نقل

آلمانیها گفته جالبی دارند Die Welt ist einkleinst Dorf (جهان دهکده‌ای کوچک است). این گفته هیچگاه به اندازه عصر حاضر صادق نبوده است. حمل و نقل هوایی باعث تغییر مسیر تاریخ شده است.

بسیاری از تغییراتی که حمل و نقل هوایی موجب آن بوده است، مثبت بوده‌اند. مقامات حکومتی می‌توانند بسرعت رو در رو یکدیگر را ملاقات کنند که این امر می‌تواند مانع از بروز سوءتفاهماتی شود که ارتباط توسط تلگراف یا تلفن ممکن است بوجود آورد. بیمارانی را که در وضعیت بدی بسر می‌برند می‌توان بسرعت به مکانی دور منتقل ساخت که امکان جراحی یا بهبود آنها وجود دارد. اشخاصی که در گوشه‌ای از جهان مطالبی در مورد اهرام مصر یا آثار تاریخی دیگر خوانده‌اند می‌توانند با سوار شدن به هواپیما و گذشت چندین ساعت به مکانهای تاریخی مورد نظر برسند.

مسافرت هوایی حتی نتایج روحانی مفید نیز در برداشته است. مبشران، شبانان و میسیونرها قادرند با سرعت زیرا، خستگی کمتر و اجتناب از رویارویی با خطراتی چون عبور از جنگلهای مخوف یا صعود از کوههای بلند خدمات خود را انجام دهند و همه این مزایا به سبب استفاده از هواپیمای سبک و چند منظوره میسر شده است. شبانان و معلمان بسیاری وجود دارند که پیوسته از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر و حتی از قاره‌ای به قاره‌ای دیگر می‌روند و با خدمتشان حس اتحاد و بر خورداری از هویتی مشترک را بین مسیحیان تقویت می‌کنند و در سرتاسر جهان طرق متنوعتری را برای تعلیم و تربیت ایمانداران بکار می‌گیرند.

در ۲۲ ژانویه سال ۱۹۹۵ من یکی از باور نکردنی‌ترین تجاربی را که در طول عمرم زمینه خدمت موعظه عمر داشته‌ام، تجربه کردم. صبح روز یکشنبه آن روز من در کلیسای باپتیست خابارووسک در سیبری موعظه کردم. پس از نهار در میان برف و بوران سیبری مسافتی را پیمودیم و در نزدیکی فرودگاه خابارووسک در

جلسه‌ای بشارتی موعظه کردم. سپس در شامگاه روز یکشنبه در یکی از کلیسای باپتیست شهر سیاتل آمریکا موعظه کردم.

پنج سال پیش از این تاریخ تصور چنین امری ممکن نبود. اگر کسی در سالهای دهه هشتاد به من می‌گفت که من صبح یکشنبه در سیبری موعظه خواهم کرد و شامگاه یکشنبه در شهر سیاتل آمریکا من می‌اندیشیدم چنین شخصی احتمالاً فیلمهای علمی-تخیلی زیادی را تماشا کرده است. اما خطوط هوایی تازه تأسیس که بین ایالات متحده و سیبری بوجود آمده‌اند، اکنون چنین احتمالی را به واقعیت تبدیل کرده‌اند.

در طی دو دهه گذشته مسافرتهاى هوایی به شکل چشمگیری رشد و گسترش یافته است. در سال ۱۹۹۵، چهل و هفت میلیون مسافر با هواپیما اقیانوس اطلس شمالی را پشت سر گذاشته‌اند. دوازده سال پیش از آن بیست و سه میلیون مسافر اقیانوس اطلس را پشت سر گذاشتند که ما شاهد بیش از دو برابر شدن تعداد مسافران در طی دوازده سال هستیم. کارشناسان پیش بینی می‌کنند که در سال ۲۰۱۰ بیش از هفتاد و چهار میلیون مسافر اقیانوس اطلس شمالی را پشت سر بگذارند. این آمار شامل مسافرانی نیست که از آفریقا، استرالیا و آمریکای جنوبی و دیگر نقاط جهان به ایالات متحده سفر می‌کنند.

افزایش مسافرتهاى هوایی عواقبی منفی نیز داشته است. تروریسم و هواپیما ربایی بواسطه دسترسی آسان همگان به مسافرتهاى هوایی گسترش سریعی یافته است. تروریستها برای فرار و کسب پناهندگی، برای رفتن به مکانهای دیگر به جهت انجام اعمال تروریستی، هواپیما ربایی و گروگان گیری برای کسب پول یا آزادی دوستانشان از هواپیما استفاده می‌کنند.

حمل و نقل هوایی همچنین یکی از عوامل انتقال امراض انسانی و گیاهی از ملتی به ملتی دیگر و از نقطه‌ای به دیگر نقاط جهان بوده است. مسافرتهاى هواپیمایی یکی از طرق مهم انتقال ویروسهای مهلکی هستند که هنوز درمانی برای آنها پیدا نشده است. یکی از مشهورترین این ویروسها اچ.آی.وی است که منجر به بیماری ایدز می‌شود. HIV در اواسط دهه هفتاد، تقریباً در سه قاره جهان همزمان دیده شد. گسترش سریع اچ.آی.وی در سرتاسر جهان که منجر به بیماری ایدز می‌شود به سبب قابلیت گروههای بزرگ انسانی در مسافرت سریع به نقاط مختلف جهان تسریع می‌شود. تا سال ۱۹۸۰، صدهزار نفر در سرتاسر جهان حامل ویروس اچ.آی.وی بودند. تا سال ۲۰۰۰، حداقل ۳۸ میلیون نفر حامل ویروس اچ.آی.وی خواهند بود. اما مطابق برآوردهای سازمان بهداشت جهانی «تخمین واقع {P - کتاب در سال ۱۹۹۶ به نگارش درآمده است. P}

گرایانه‌تر این است که این رقم بسیار بالاتر بوده و احتمالاً تا ۱۱۰ میلیون نفر را نیز دربرخواهد گرفت»
گسترش سریع ویروس ایدز و عواقب و تبعات آن را به شکل مبسوط در فصل پنجم کتاب مورد بررسی قرار خواهیم داد.

اما بیماری ایدز تنها یکی از بیماریهای بی‌شماریست که باعث وارد شدن صدمات فراوان به ملل مختلف شده‌اند. دکتر جاناتان مان متخصص بیماریهای واگیر و نیز سرپرست مرکز مطالعات بین‌المللی ایدز در کمبریج می‌گوید: «اما ما تنها با خطر ایدز روبرو نیستیم. بیماری ایدز را می‌توان نخستین نمونه بارز از بیماریهای مسری عصر مدرن دانست که به مقیاسی وسیع گسترش می‌یابند. جهان به شکل فزاینده‌ای در برابر شیوع بیماریهای مختلف آسیب پذیر شده است و احتمال شیوع امراض جدید و نیز امراض قدیمی در سطح جهانی بسیار افزایش یافته است.» وی علت آسیب پذیری جهان معاصر را در برابر چنین بیماریهایی قابلیت ما در جابجایی و مسافرت در سطح جهان می‌داند. «این آسیب‌پذیری نوین جدی امری مرموز و درک نشدنی نیست. افزایش چشمگیر میزان جابجایی اشخاص در سرتاسر جهان و نیز جابجایی اجناس و کالاها و نیز افکار و اندیشه‌ها علت اصلی شیوع بیماریها در سطح جهان است. زیرا نه تنها میزان مسافرت انسانها افزایش یافته است بلکه آنها با سرعت بیشتری مسافرت می‌کنند و به مکانهای بیشتری می‌روند.

اگرچه هزاران ویروس مهلک و ناشناخته در جنگلهای حاره‌ای و استوایی جهان وجود دارند اما ما در نسلهای گذشته از خطر این ویروسها محفوظ بودیم. اما در طول سی سال گذشته بسیاری از این مناطق کاملاً مسکونی شده‌اند. با آغاز نابودی زیستگاه طبیعی این ویروسها، برخی از آنها سازگاری بالایی در انطباق با محیطهای جدید از خود نشان داده‌اند. آنها شکلهای جدیدی به خود گرفته و در فرآیند دگرگونی‌اشان باعث مرگ و بیماری انسانهای بسیاری شده‌اند. از سوی دیگر سبب امکان مسافرت و جابجایی سریع برای همگان، این ویروسها حداکثر در بیست و چهار ساعت می‌توانند به هر نقطه جهان نیز برسند.

ویروس ابولا در طی دو هفته هشتاد درصد ساکنان مناطقی را که در آنجا شیوع یافته بود کشت. هنگامی که در سال ۱۹۹۵ این بیماری در کشور کنگو شیوع یافت موج نگرانی و وحشت مسئولان سازمان بهداشت جهانی را فراگرفت. (در فصل چهارم به شکل مبسوطتری به این بیماری خواهیم پرداخت). تصور کنید پیش از شیوع بیماری و اقدامات پیشگیرانه، جهانگردی بواسطه همخوابگی با یک فاحشه به این بیماری مبتلا شده بود در این صورت در عرض چند ساعت این ویروس می‌توانست به شهرهایی چون نیویورک، لندن، توکیو یا سیدنی برسد. البته به دلیل اینکه این بیماری مبتلایانش را بسرعت می‌کشد احتمال تحقق چنین فرضی کم است. اما به

هر حال احتمال این امر زیاد است که بیماری ابولا یا هر بیماری کشنده دیگری در طی مدت کوتاهی به هر نقطه از جهان برسد.

حمل و نقل سریع و جهانی خواه امکان گسترش بیماریها را فراهم کرده باشد، خواه امکان گسترش اقدامات تروریستی را و خواه امکان گسترش فعالیتهای بشارتی را در هر حال زمینه شعله‌ور شدن داوری خدا در تاریخ فراهم ساخته است.

۲- ارتباطات

فن‌آوری ارتباطات تاریخ باعث ایجاد تغییرات اساسی در تاریخ شده است. احتمالاً ارتباطات بیش از هر عامل دیگری باعث شده است تا جهان به دهکده‌ای کوچک تبدیل شود. ملتها به شکلی که در تاریخ سابقه نداشته است با یکدیگر مرتبط شده و پیامها به سرعت منتقل می‌شود که این پدیده هم نتایج خوب و هم نتایجی بد را در پی داشته است.

برای مثال بیابید نتایج انقلاب در زمینه ارتباطات را در اتحاد جماهیر شوروی سابق و نیز در مغولستان بررسی کنیم. یکسال پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، درها در برابر انجیل باز شدند. من سالها پیش در شوروی سابق دستگیر شده بودم اما در سپتامبر ۱۹۹۰ من در ورزشگاهی در جمهوری مولداوی انجیل را برای هزاران غیرمسیحی موعظه کردم. تلویزیون دولتی از شب نخست این جلسات بشارتی گزارشی تهیه کرد و آن در سرتاسر این جمهوری پخش کرد. پس از آن من در جمهوریهای شوروی سابق هزاران نفر را دیده‌ام که ورزشگاهها را پر ساخته‌اند و پیام انجیل را پذیرفته‌اند.

اما حتی موعظه در تلویزیون جمهوریهای شوروی سابق مرا به اندازه برنامه‌ای که ما در سال ۱۹۹۱ ترتیب دادیم هیجان‌زده نکرد. من در سال ۱۹۸۹ در کنگره جهان بشارت در لوزان با جان گینز سرپرست ترجمه کتاب مقدس به زبان مغولی ملاقات کردم. او از امن خواست تا برای ایمانداران انگشت شمار مغولی در مورد موضوع دعا موعظه کنم. درخواست او مرا هیجان‌زده کرد. مغولها به مدت دو هزار سال به پیام انجیل دسترسی نداشتند. بودیستها از فعالیت میسیونرها ممانعت کرده و پس از روی کار آمدن کمونیستها نیز داشتن هر نوع اعتقاد دینی و نیز انجام مراسم دینی ممنوع گشت. اما در سال ۱۹۹۰، پس از اینکه مسیحیت چون طفلی نوپا قدم به مغولستان گذاشت، این شرایط تغییر کرد.

با بررسی شرایط من بسرعت دریافتم که چقدر امکانات ارتباطی در مغولستان محدود است. ارتباط تلفنی بین مغولستان و ایالات متحده تقریباً غیرممکن بود. برای برنامه‌ریزی برای جلسات آتی، آقای گینز مجبور بود

از مغولستان به شهر پکن سفر کند و تنها با استفاده از تسهیلات ارتباطی هتلی در پکن توانست با من تماس بگیرد.

پس از برگزاری کنفرانسی در مورد دعا برای ایمانداران مغولستان از من دعوت شد که برای برگزاری جلسات بشارتی در پایتخت مغولستان، مجدداً به این کشور بازگردم. اما به هنگامی که هجده ماه پس از سفر نخستم به اولان باتور پایتخت مغولستان رفتم، امکانات ارتباطی به شکل قابل ملاحظه‌ای پیشرفت کرده بودند. درواقع من این امکان را یافتم تا درحالی که در اتاق هتل بودم مصاحبه‌ای زنده با یک شبکه رادیویی در ایالات متحده داشته باشم. درواقع هجده ماه پیش من بهیچوجه نمی‌توانستم از ایالات متحده با مغولستان تماس بگیرم اما در آن لحظه می‌توانستم در حالی که در اتاق هتل نشسته بودم با هزاران نفر در ایالات متحده سخن بگویم. امروزه تلفن یکی از فراگیرترین وسایل ارتباطی در جهان است اما بتدریج به شکل فزاینده‌ای کامپیوترهای شخصی که توسط اینترنت این امکان را به ما می‌دهند با اساتید دانشگاه، اشخاص عادی و هر کسی که از شبکه اینترنت استفاده می‌کند ارتباط ایجاد کنیم. همچنین ارتباط توسط ماهواره‌ها نیز این امکان را برای ما فراهم ساخته تا هر لحظه بتوانیم به شکل مستقیم از اتفاقاتی که در سرتاسر جهان می‌افتد با خبر شویم.

تمامی این پیشرفته‌ها و دستاوردها در زمینه ارتباطات کلیسا را در آستانه تحقق مضمون متی ۱۴:۲۴ قرار داده‌اند: «و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امتها شهادتی شود. آنگاه انتها خواهد رسید.» قطعاً غولهایی روحانی چون پولس رسول، مارتین لوتر، جرج وایتفیلد، جان وسلی، و دی.ال مودی اگر از چنین امکاناتی برای موعظه انجیل در سرتاسر جهان برخوردار می‌شدند، عمیقاً مسرور می‌شدند و اکنون نسل ما در آستانه تحقق مأموریت بزرگ عیسی است.

اما از سوی دیگر پیشرفت ارتباطات راه را برای رشد سریع جرم و جنایات گشوده است. نفرت، جنایت و هرج و مرج اکنون می‌توانند به سرعت در جهان منتشر شوند. افکار خشونت‌آمیز اکنون زمینه مساعدی برای گسترش یافته‌اند. تکنولوژی ارتباطات و مسافرت‌های بین‌المللی امکان رشد و گسترش روح جنایت و تروریسم را فراهم ساخته‌اند. در سال ۱۹۹۶ پلیس شهر نیویورک گزارش داد که سه پسر سیزده ساله در نظر داشتند که دبیرستان محل سکونتشان را منفجر کنند و اطلاعات خود را در مورد چگونگی ساختن بمب از اینترنت کسب کرده بودند.

دز زمانهای گذشته، به سبب اینکه قلب انسانها بسیار فاسد شده بود و ارتباط بین آنها نیز بسیار آسان شده بود، خدا داوری‌اش را بر انسانها نازل کرد. کتاب مقدس می‌گوید: «و خداوند گفت: همانا یکیست و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده‌اند و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهد شد.

اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند» (پیدایش ۷-۱۱:۶). قلب انسان پیوسته در پی انجام اعمال شریرانه بود و طبیعت ظلمانی او بواسطه قابلیتش در انتقال مقاصد شریرانه‌اش، بیش از پیش در تاریکی و ظلمت فرو می‌رفت. خدا در آن لحظه تاریخی دخالت کرد تا نگذارد که انسان جهان را با شرارت پر سازد.

اکنون ما نیز در همان برهه تاریخی قرار گرفته‌ایم. ما شبکه‌ها و روشهای ارتباطی‌ای بوجود آورده‌ایم که خارق‌العاده‌اند. این قابلیت ایجاد ارتباط، پیشرفتهای عظیمی را موجب شده است اما در عین حال این قابلیت باعث انتقال مقاصد بنیادین قلب آدمی نیز می‌شود و انسانیت را در معرض داوری الهی قرار می‌دهد.

۳- اطلاعات

ما در «عصر اطلاعات» زندگی می‌کنیم. تکنولوژی کامپیوتر عملاً دنیایی از شناخت و دانایی را در دسترس ما قرار داده است. من با کامپیوترم کتاب مقدس را مطالعه می‌کنم. بدین وسیله من به سالها تحقیق و بررسی مشقت‌آمیز دسترسی پیدا کرده‌ام. من کامپیوتر کوچکم را همراه خودم به هواپیما می‌برم و درحالی که برای موعظه انجیل عازم کشوری دور دست هستم می‌توانم توسط کامپیوترم آیات مشابه را پیدا کنم یا کتاب مقدس را به زبانهای اصلی‌اش مطالعه کنم. یقیناً «عصر اطلاعات» برای مبشری سیار چون من بسیار مفید بوده است. این عصر کمک بزرگی به پزشکان، دانشمندان و بسیاری دیگر از اشخاص کرده است. این عصر به اشخاص اندیشمند و نیکوکار کمک کرده است تا به کمک انبوهی از انسانها بشتابند که در صورتی که عصر اطلاعات و امکاناتش فرا نرسیده بود، آنها بدین شکل فرصت کمک به انسانهای محتاج را نداشتند. اما «عصر اطلاعات» ابعاد منفی خود را نیز دارد.

تاجران و دانشجویان پیوسته می‌گویند «برخورداری از دانش به منزله برخورداری از قدرت است». از قدرت می‌توان سوءاستفاده کرد و قدرتی که توسط کامپیوترها در دسترس انسانهاست قدرتی هولناک است. ادرابرتس، شخصی که نخستین کامپیوتر شخصی را ساخت می‌گوید: «هنگامی که در مورد قدرت سخن می‌گویید، درواقع می‌گویید که «بر چند نفر می‌توانید تسلط داشته باشید؟» اگر من گروهی متشکل از ده هزار نفر را در اختیار شما بگذارم آیا می‌توانید چیزی شبیه به اهرام مصر را بسازید؟ یک کامپیوتر می‌تواند به شخصی معمولی یعنی برای مثال به یک دانش آموز سال آخر دبیرستان این امکان را بدهد که در طی یک هفته عملیات ریاضی‌ای را انجام دهد که همه ریاضیدانانی که تا ۳۰ سال پیش می‌زیستند، قادر به انجام این عملیات نبودند.» هیتلر صاحب قدرت بود، استالین نیز به همین شکل در طول تاریخ نیز اشخاص بسیاری صاحب قدرت بوده‌اند. دانش و

قدرتی که فضایل اخلاقی آن را همراهی نکنند فقط قادرند جهنمی موقت را بر زمین پدید آورند. هر کسی، از نوجوان گرفته تا بزرگسال، می‌تواند دستورالعمل ساختن بمب را از شبکه اینترنت فراگیرند. نخستین بار که در شبکه اینترنت به جستجو پرداختم، آنچه که با آن روبرو شدم مرا شوکه کرد. هرگز پیش از آن در «شاهراه اطلاعاتی» نبودم بنابراین مطمئن نبودم چگونه باید به جستجو و کسب اطلاعات پردازم. اما چون کنجکاوی‌ام تحریک شده بود، با استفاده از کامپیوتر کوچکم در شاهراه اطلاعاتی در حال شروع به جستجو کردم. اگر چه بسیاری از چیزهایی که با آنها روبرو شدم مفید و آگاه کننده بودند، اما از روبرو شدن با مطالبی که در مدخلی تحت عنوان «گفتگوی آزاد» وجود داشت، شوکه شدم. یکی از دوستانم بدرستی این قسمت را «حمام الکترونیکی» توصیف می‌کند که در آن «اشخاص افکار کثیف و پنهانشان را بیان می‌کنند.» شما می‌توانید هر مطلبی اعم از ساختن بمب، تصاویر مستجن و یا فحش و ناسزا را در شبکه اینترنت بیابید.

عصر اطلاعات باعث پدید آمدن عصر جدیدی شده که در آن انسانها به تصاویر، اطلاعات و آماری دسترسی پیدا کرده‌اند که می‌توانند برای جامعه بسیار خطرناک باشند. شوکو آساهارا، رهبر یک فرقه مذهبی در ژاپن، اطلاعات لازم برای تولید گاز اعصاب سارین را به آسانی بدست آورد. او صاحب آزمایشگاهی مخفی بود که ۷۰۰۰۰۰ دلار قیمت داشت و موفق شد در طی یک ماه ۹۰ کیلوگرم گاز سارین تولید کند یعنی مقداری که برای کشتن ۸ میلیون نفر کافی بود. در نخستین حمله وی به شبکه متروی توکیو با استفاده از گاز سارین، ۱۲ نفر کشته و ۵۵۰۰ نفر نیز زخمی شدند. آساهارا حتی تلاش می‌کرد تا به اطلاعاتی در مورد ویروس کشنده ابولا دست یابد تا جنگی میکروبی را آغاز کند.

۴- طبیعت انسان

این سه ستون اصلی «برج بابل» عصر ما بدون ستون چهارم یعنی طبیعت انسانی، نمی‌تواند نقشی مخرب داشته باشند. درواقع هر سه ستون قبلی فواید بسیاری برای جامعه داشته‌اند. این پدیده‌ها آنقدر مفید هستند که ظاهراً بدون آنها کاری از دستان برنمی‌آید. به همین دلیل است که ما نمی‌توانیم به عقب بازگردیم و جهت عقربه‌های ساعت را معکوس کنیم. ما به این امکانات نیاز داریم.

مسئله این است که خیلی پیشتر از برج باستانی بابل، مرض انسانی مزمنی وجود داشته که نام آن گناه است. از زمان آدم در باغ عدن ما در درون شخصیتمان همواره با تمایلی که نسبت به گناه وجود داشته است مبارزه کرده‌ایم. درواقع گناه وضعیت و نگرش است که جوهره آن را در این گفته می‌توان خلاصه کرد: «من آنچه را که دلم می‌خواهد انجام می‌دهم. نه خدا و نه هیچکس دیگری نمی‌تواند به من بگوید که با زندگی‌ام چه باید بکنم.»

این وضعیت در قلب هر انسانی عمیقاً ریشه دوانده است. در نتیجه ما بالقوه قادر به ارتکاب هر نوع شرارت و جنایتی هستیم. تکنولوژی معاصر با توجه به اینکه اشخاصی نیکو آن را بکار می‌گیرند یا اشخاصی بد، می‌تواند خوب یا بد باشد.

علم نمی‌تواند برای مشکلات اخلاقی راه حلی ارائه دهد. برای مثال ممکن است علم بتواند واکسنی جدید برای امراض مقاربتی کشف کند اما بنظر می‌رسد که ویروسهای طبیعی قادرند با شرایط جدید سازگاری حاصل کرده و حتی بیماریهای مهلکتری را موجب شوند. خدا ما را خلق کرده است و او می‌داند که انسان چگونه باید زندگی کند که در هماهنگی و تطابق با نظم طبیعی امور باشد. او قوانینی را وضع کرده تا حاکم بر زندگی ما باشند تا ما بتوانیم در جهت شکوفایی همه قابلیت‌هایمان زندگی کنیم. اما همه ما این قوانین را زیر پا گذاشته‌ایم. کتاب مقدس زیر پا گذاشتن این قوانین الهی را گناه می‌خواند. همه ما در درون خودمان این طبیعت گناه‌آلود را داریم. همین طبیعت است که باعث ارتکاب قتل‌های زنجیره‌ای، آدم کشی، طلاق، انحراف جنسی و تعداد بی‌شماری از امراض و رذایل می‌شود که عملاً ما را نابود می‌سازند. هنگامی که طبیعت سقوط کرده انسان با ارتباطات، حمل و نقل بین‌المللی و تکنولوژی اطلاعات درهم می‌آمیزد تقریباً نتیجه‌ای اجتناب ناپذیر حاصل می‌شود که همانا انحطاط سریع ارزشهای اخلاقی جامعه است.

در فصول آتی این کتاب ما به آن دسته از نبوت‌های کتاب مقدس می‌پردازیم که در مورد وقایع مربوط به پیش از آمدن مسیح هستند. ما به بررسی این موضوع می‌پردازیم که چگونه این چهار پدیده فوق‌الذکر ما را در نقطه منحصر بفردی از تاریخ قرار داده‌اند که همانا لحظه نزول طوفان داوری الهی است. بنظر می‌رسد که زمان این داوری بسیار نزدیک است و فقط صاعقه‌ای لازم است تا طوفان آتش ما را دربرگیرد. پس از آن آتش داوری الهی بر انسانها نازل خواهد شد. تمام عناصر لازم گردهم آمده‌اند. هیچکس از آن روز و ساعت با خبر نیست که چه زمانی شیپور خدا به صدا در خواهد آمد و کلیسای مسیح ربوده خواهد شد تا با او باشد. و آنگاه آتش داوری الهی بر روی زمین به شکلی که تا بحال دیده نشده، شروع به مشتعل شدن خواهد کرد.

بخش اول

تندر در میان ملتها

در طی قرن‌ها گروهی از انسان‌ها تصمیم گرفته‌اند خدا را پیروی کنند و گروهی دیگر نیز تصمیم گرفته‌اند حقیقت الهی و اصول ابدی را نادیده بگیرند. اما در چند سال گذشته حمل و نقل مدرن و ارتباطات وسایلی را در اختیار نسل ما گذاشته است تا شاهد گسترش سریع «روح شرارت» باشند. ارتکاب شرارت باعث گسترش سریع تاریکی روحانی و اخلاقی در بین ملت‌ها شده است. تمدن بشری اکنون خود را در آستانه فاجعه فروپاشی اخلاقی می‌بیند.

درحالی که شهوت کسب قدرت افزایش یافته و سلاح‌های کشتار جمعی نیز تکثیر شده‌اند، روح شرارت قد علم کرده است. قومی علیه قومی، نژادی علیه نژادی و ملتی علیه ملتی به جنگ برخاسته‌اند. رهبران خودپرستی که بنظر می‌رسد هیچ احترامی برای شریعت الهی قائل نیستند در این فضای آکنده از هرج و مرج بر سر کار می‌آیند. همه چیز برای آمدن «آن شریر» (دوم تسالونیکیان ۲:۳) مهیا شده است که پیش از آمدن مسیح ظاهر خواهد شد.

در بحبوحه این خلاء اخلاقی و روحانی، مسیحیان دروغین بسرعت در صحنه ظاهر می‌شوند و اشخاصی که از نظر روحانی خام و کوتاه نظرند، پیرو آنها می‌شوند. چه کسی می‌توانست باور کند که در اواخر قرن بیستم بیش از یکصد نفر از ملل مختلف دنیا، حاضر شوند بخاطر شخصی که خودش را مسیح می‌دانست، در واکوی تگزاس جان خود را فدا سازند؟ چه کسی می‌توانست باور کند که ژاپنی‌های تحصیلکرده و اندیشمند از رهبری پیروی کنند که تلاش می‌کرد در توکیو به قتل عام انسان‌ها پردازد؟ در پایان قرن بیستم، درحالی که تعداد اشخاص تحصیلکرده بیشتر شده و انسان‌ها در مقایسه با گذشته ظاهراً متمدنتر شده‌اند، شاهد فریب خوردن تعداد زیادی از انسان‌ها هستیم. و علیرغم پایان جنگ سرد، جنگ‌ها خاتمه نیافته‌اند و تهدید جنگ هسته‌ای نیز هنوز از بین نرفته است. در بین ملل دنیا غرشی طنین افکنده است.

عیسی فرمود هنگامی که این امور اتفاق بیفتند آنگاه «تابستان نزدیک است» یعنی زمانی بازگشت او فرا رسیده است. بنظر می‌رسد که این زمان الان است. بنظر می‌رسد شرارتی که انسان در قلب خویش می‌پرورد هیچ محدودیتی ندارد.

و به جهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد.

متی ۱۲:۲۴

فصل اول

ظهور روح شرارت

در سال ۱۹۹۵ در شهر اوکلاهاماسیتی در ساختمانهای یکی از مراکز دولتی بمبی منفجر شد که باعث کشته شدن ۱۶۰ نفر گردید. در بین کشته شدگان کودکانی دیده می‌شدند که در یک زمین بازی که در نزدیکی

ساختمان قرار داشت مشغول بازی بودند. تحقیقات نشان داد که گروهی تروریست آمریکایی مسئول این بمب گذاری بودند که می توان آن را فجیع ترین عمل تروریستی در تاریخ ایالات متحده دانست. ترس و وحشت بسیاری از آمریکاییها را فرو گرفت زیرا آنان دریافتند اگر در قلب ایالات متحده بتوان عملیاتی تروریستی انجام داد پس انجام چنین عملیاتی در هر جایی ممکن است. پس از حادثه اوکلاهاماسیتی بسیاری از صاحب نظران این سؤال را مطرح ساختند که چه اتفاقی در دنیای ما رخ داده است؟ چرا باید گروهی زن و مرد و کودک بی گناه به دلایل نامعلوم کشته شوند؟ دستگیری یک نظامی ضد حکومتی به نام تیموتی مک وی و یکی از همدستانش، پاسخهایی سطحی به علل بوجود آمدن این حادثه داد اما سؤالات جدیتر بی پاسخ ماندند. چرا این آدمکشان انسانهای بی گناه را می کشند و معلول می سازند؟

سالها پیش درحالی که در بین اعضای یک گروه تروریستی در ایرلند شمالی بودم، تا حدی پاسخ این سؤال را یافته ام. من به شکلی غیرمستقیم موفق شدم با یک گروه شبه نظامی متشکل از پروتستانهای افراطی آشنا شوم که در بلغاست فعالیتهایی داشتند. در پایان یک جلسه کلیسایی که در آنجا موعظه می کردم، شبان کلیسا مرا با زنی آشنا کرد که در حال گریستن بود. (که برای اجتناب از شناخته شدنش او را ارین می نامیم). ارین به من گفت که او احتیاج دارد تا مسیح را در قلب خود بپذیرد و می خواهد تا خدا گناهانش را ببخشد. من با او دعا کردم و او نیز به مسیح توکل نمود تا او را ببخشد و زندگی اش را عوض کند.

مدت کوتاهی پس از آن نامه ای از شبان آن کلیسا دریافت کردم که به تغییرات بزرگی اشاره داشت که در زندگی ارین بوقوع پیوسته بود. ارین پیش از ایمان آوردنش با رهبر یکی از گروههای افراطی پروتستان زندگی می کرد. ارین پس از تسلیم قلبش به مسیح، روش حاکم بر زندگی گذشته اش را ترک کرد و سعی نمود تا برای مسیح زندگی کند. او از خانواده اش خواست تا در مراسم تعمید او شرکت کنند. خانواده او آنقدر تحت تأثیر تغییری که در زندگی اش بوجود آمده بود قرار گرفتند که آنان نیز از مسیح دعوت کردند تا وارد قلبشان شود و گناهانشان را ببخشد. برادران او نیز که عضو آن گروه افراطی پروتستان بودند به مراسم تعمید او آمدند.

در پایان مراسم تعمید، شبان کلیسا از یکی از برادران ارین پرسید که آیا می خواهد به مسیح ایمان آورد؟ او پاسخ داد: «بله می خواهم، ولی امشب نمی توانم این کار را بکنم.» او درحالی آن جلسه را ترک کرد که می دانست نیاز دارد تا زندگی و قلبش را به مسیح بسپارد. اما به او مأموریت داده شده بود که یک کاتولیک را بکشد. شبان کلیسا، ارین و والدین آن پسر آن شب برای او دعا کردند. آن شب درحالی که او درحال آماده شدن برای مأموریتش بود، احساس کرد که دعای شبان کلیسا و اعضای خانواده اش بر او تأثیر گذاشته است.

پس او دعا کرد: «خدایا، اگر می‌خواهی که قلبم را به تو بدهم پس ترتیبی بده که پیش از کشتن این شخص دستگیر شوم.»

مدت کوتاهی پس از این دعا، پلیس در حین بازرسی خیابانی او را متوقف کرده و دستگیر کرد. آن شب از اداره مرکزی پلیس با آن شبان تماس گرفتند. آن مرد جوان کاملاً درهم شکسته بود و تنها یک درخواست داشت و آن هم این بود که کتاب مقدس به دستش برسانند. او قلب خود را به مسیح داده بود. شبان به ملاقات این پسر جوان (که برای اجتناب از شناخته شدنش او را هیو می‌نامیم) به زندان رفت و پس از آن پیوسته در زندان او را ملاقات می‌کرد و به او کمک می‌کرد تا توسط مطالعه کتاب مقدس، دعا، و مشاوره و مطالعه کتب دیگر ایمانش رشد کند.

پس از آنکه مدتی بعد به ایرلند شمالی بازگشتم آن شبان به من گفت که هیو دو کتاب از کتابهایم را مطالعه کرده و می‌خواهد مرا ببیند. راستش را بخواهید من از ملاقات با یک تروریست کمی احساس ناآرامی می‌کردم. با وجود این در اتاق ملاقات زندان آنچه که انتظارش را داشتم یعنی با شخصی خشن و تودار روبرو نشدم بلکه با شخصی خونگرم، خوش سیما و دلپذیر روبرو شدم که تقریباً همسن پسر من بود. هنگامی که به چهره او نگریستم تقریباً پسر خودم را در برابر می‌دیدم. قلب من حقیقتاً شکست. این پسر جوان بخاطر اعمال شرارت آمیزی که مرتکب شده بود، باید تقریباً بقیه عمر خود را در زندان می‌گذارند.

هنگامی که با او گفتگو کردم، کاملاً آشکار بود که هیو کاملاً درهم شکسته و از آنچه که انجام داده پشیمان است. اکنون او فقط در پی آن بود تا ایمان تازه‌اش را با دیگران در میان بگذارد. او کاملاً صادق بنظر می‌رسید. او محل مخفیگاهی را که مواد منفجره در آن نگهداری می‌شد به پلیس اعتراف کرده بود. او احساس می‌کرد که پس از ایمان آوردن به مسیح باید اعمال نادرست گذشته‌اش را جبران کند. مأموران پلیس پس از رفتن به آن محل مقادیر زیادی مواد منفجره کشف کرده بودند. این کشف پلیس زندگی او را در معرض خطر جدی قرار داده بود. پس از آن او شخصی بود که بسیاری قصد جانش را داشتند اما او توجهی به این موضوع نداشت و صرفاً می‌خواست تا گذشته‌اش را جبران کند. برای اینکه او بدست تروریستهای پروتستان یا کاتولیک کشته نشود، باید او را به زندان دیگری منتقل می‌کردند. هیو از من خواست که با برادرانش که آنها نیز عضو یک گروه شبه نظامی پروتستان بودند سخن بگویم و به من گفت که والدینش می‌توانند ترتیب این ملاقات را بدهند. بدین ترتیب من رودر روی گروهی تروریست جوان قرار گرفتم و با آنان در مورد ایمان آوردن برادر و همکار سابقشان سخن گفتم. سپس از آنها در مورد ایمانشان به مسیح سؤال کردم. هر یک از آنان یا ملحد بودند یا لادری. آنان هرگز کتاب مقدس را نخوانده بودند یا اطلاعات کمی در مورد آن داشتند. آنان هیچ اطلاعی از

دیدگاههای مذهب پروتستان نداشتند درحالی که مدافعان این مذهب محسوب می شدند و نام پروتستان بر آنها بود!

خدا در زندگی آنان هیچ جایی نداشت در نتیجه آنان این قانون الهی را که می گوید «قتل مکن» رعایت نمی کردند. آنها همچنین هیچ اطلاعی از محبت خدا و بخشش او نداشتند. آنها خدا و نیز شریعت او را انکار کرده و خودشان برای خودشان قانون تعیین می کردند. این گروه ایرلندی حتی نامی مذهبی برخورد داشتند اما بهیچوجه مسیحی نبودند. در زندگی آنان هیچ اثری از شریعت الهی و حقایق ابدی وجود ندارد که به ما تعلیم می دهد «همسایه خود را چون نفس خویش محبت نما» و این که باید «هفتاد هفت مرتبه» برادر خود را ببخشیم. گروهی که آنها را ملاقات کردم معرف «روح شرارت» هستند که باعث خواهد شد تا در روزهای آخر «محبت بسیاری سرد» شود. (متی ۱۲:۲۴، دوم تسالونیکیان ۸-۷:۲). عیسی در متی ۱۲:۲۴ گفت که در روزهای پیش از بازگشت او شرارت افزایش خواهد یافت. این افزونی شرارت و بدی شامل آن چیزهایی می شود که عیسی در باب ۲۴ انجیل متی به آنها اشاره کرد که ما را آگاه می سازند که بازگشت او «نزدیک، بلکه بر در است.» (آیه ۳۳).

قتل، جنایت و آدم کشی، از زمانی که قائن برادرش را در باغ عدن کشت در تاریخ بشر وجود داشته است. اما آنچه که در این زمینه امروزه شاهد آن هستیم کمی متفاوت است. نخست آنکه کسانی که دارای روح شرارتند به شکلی که تاکنون بی سابقه بوده است، قادر به کشتار گروهی عظیم از انسانها هستند. تکنولوژی معاصر آدمکشان را قادر می سازد تا دست به اعمال فجیعی بزنند که برای نسلهای گذشته ناشناخته بوده است. برای مثال انفجار در اوکلاهاماسیتی صرفاً بیانگر وسعت خرابی ای است که گروههای آدمکش می توانند سبب شوند. نکته دوم آنکه حمل و نقل بین المللی آدمکشان معاصر را قادر می سازد تا در زمانی کوتاه به هر جایی که می خواهند بروند. امروزه هر کسی در طی ۲۴ ساعت می تواند به هر نقطه جهان که بخواهد برود. امروزه دیگر هیچ جایی از گزند حمله کسانی که اسیر روح شرارت هستند، مصون نیست.

عدم ثبات پس از جنگ سرد

جنگ سرد که همواره تهدید جنگ هسته ای در آن وجود داشت، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به نقطه پایان خود رسید. پس از آن همه توانستند نفس راحتی بکشند. ما دیگر نگران جنگ هسته ای بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی نیستیم.

ما فکر می‌کردیم که اکنون می‌توانیم در صلح و آرامش زندگی کنیم اما در مقابل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بجای اینکه ثبات بیشتری برای جهان به ارمغان بیاورد عصر جدیدی از بی‌ثباتی را موجب شد. یکی از دلایل این بی‌ثباتی وضعیت بد اقتصادی و فساد در اتحاد جماهیر شوروی سابق بوده است. یکی دیگر از دلایل این بی‌ثباتی نیز جنایتکاران و تروریست‌هایی هستند که به اندازه کافی پول دارند تا تکنولوژی و اطلاعات لازم را از مأموران اطلاعاتی و دانشمندان فقیر بخرند. در حال حاضر با پرداخت مبالغی نه چندان زیاد می‌توان به تکنولوژی لازم برای ساخت سلاح‌های کشتار جمعی دست یافت.

لویس فری مدیر مرکز اطلاعات ملی ایالات متحده براین باور است که در حال حاضر دو تهدید جدی امنیت ایالات متحده را تهدید می‌کنند که عبارتند از قاچاق سلاح‌های هسته‌ای از کشورهای عضو اتحاد جماهیر شوروی سابق و رشد سریع جنایت سازمان یافته از سوی جنایتکاران روس. جنایتکاران و قانون شکنان روس شبکه‌ای از قاچاق سلاح‌های هسته‌ای را سازمان داده‌اند که در نهایت می‌تواند تمدن انسانی را تهدید کند. به قسمتی از گزارشی که مجله نیوزویک در این مورد تهیه کرده بود، توجه کنید:

موضوع وحشتناک دیگر آن که جنایتکاران و قانون شکنان روس درآمدهای کلانی از قاچاق مواد هسته‌ای بدست می‌آورند که همه آنها از زرادخانه‌های ارتش شوروی سابق می‌آید. توماس کوجران کارشناس امور هسته‌ای می‌گوید: «کشف چهار تن برلیوم به سرقت رفته در سال ۱۹۹۳ در ارتباط با سران گروه‌های جنایتکار در روسیه و لیتوانی بوده است که مأموران کا.گ.ب، برخی صاحب منصبان حکومتی و کارشناسان هسته‌ای نیز با آنها همکاری داشتند.» (نیوزویک، دوم اکتبر ۱۹۹۵).

علت وجود چنین پدیده‌ای فقر و مسکنت است. پس از بیست و پنج سال مسافرت به کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق، در مورد این جوامع حداقل یک حقیقت برایم بسیار روشن است: همه در این جوامع مساوی بودند، بدین معنی که به شکل مساوی فقیر بودند. تنها طریق پیشرفت اقتصادی در این جوامع عضویت در حزب کمونیست بود. اما در آخرین روزهای حیات کمونیسم در اروپای شرقی حتی این عامل نیز کافی نبود و همه مجبور بودند برای بدست آوردن نان و نیز در مایحتاج اولیه در صف‌های طولانی بایستند. در این جوامع شرایطی پدید آمده بود که دادن رشوه و هدایا به طریقی برای زنده ماندن تبدیل شده بود. بدون پرداخت رشوه و هدیه به صاحب منصبان حکومتی، ادامه زندگی در این جوامع عملاً غیرممکن بود. این هدایا می‌توانستند دادن پول یا اجناس مختلف یا حتی انجام کارهایی برای صاحب منصبان باشند.

پس از سقوط کمونیسم در اروپای شرقی و در جمهوریهای شوروی سابق، رونق اقتصادی بیکباره در این جوامع حاکم نشد. بسیاری از دانشمندان شوروی سابق، افسران ارتش و دیگران خود را ناتوان از مواجهه با تورم لجام گسیخته در کشورشان دیدند. ارزش روبل در مقابل دلار به شدت سقوط کرد و قیمت اجناس و کالاها به سرعت افزایش یافتند. این رخدادها باعث شد که قدرت خرید شهروندان متوسط روسی به سطحی بسیار نازل سقوط کند.

روسها در مواجهه با گرسنگی، قحطی و فقر و برای زنده ماندن در نظام اقتصادی نوین شروع به فروختن هر آنچه که در دسترسشان بود، کردند. برخی شروع به فروختن اطلاعات ارزشمندی کردند که در اختیار داشتند. مجله تایم در گزارشی می نویسد:

در آمد ماهانه دانشمندان کمتر از صد دلار است و قدرت سیاسی در دستهای نظامیان و مقامات کا.گ.ب و مقامات سابق حزب کمونیست قرار دارد. با قطع یارانههای دولتی به کارخانهها و کاهش دستمزدها، هزاران نفر از محققان برجسته و میلیونها نفر از کارگران کارخانهها در چنان شرایط دشواری قرار گرفتهاند که تمام تلاششان فقط صرف این می شود که از گرسنگی نمیرند. بسیاری از آنان مشغول معاملات غیرقانونی شدهاند که از سلاحهای پیچیده و هسته ای تا فلزات کمیاب را شامل می شود... مشتریان خارجی آنها شامل اشخاص متفاوتی می شود که در میان آنها می توان سازمان دهندهگان جنایت سازمان یافته در کشورهای مختلف تا شرکتهای چند ملیتی را مشاهده کرد. (تایم، ۱۸ آوریل ۱۹۹۴).

مقامات آلمانی در سال ۱۹۹۴، محموله ای را کشف کردند که شامل ۵/۴ کیلو پلوتونیوم ۲۳۹ می شد که این مقدار برای ساختن یک بمب اتمی کفایت می کند و قاچاقچیان ۲۵۰ میلیون دلار برای خرید آن پرداخته بودند. تصورش را بکنید که یک بمب اتمی در دست عده ای جنایتکار و آدمکش باشد. آنها با تهدید به منفجر کردن آن چه کارهایی که نمی توانند انجام دهند و حتی می توانند ملتی را به گروگان بگیرند.

بنظر می رسد با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ما به دوران جدیدی در تاریخ بشری گام گذاشته ایم یعنی دورانی که سلاحها، تکنولوژی و منابع اطلاعاتی اکنون می تواند در دسترس اشخاصی قرار گیرد که حاضرند بخاطر پول و نفع شخصی هر اصل اخلاقی را زیر پا گذارند. اعمال مخرب و کشنده در آینده نزدیک چنان وحشتناک و گسترده خواهد بود که دلهای بسیاری ضعف خواهد کرد. آنچه که عیسی گفته بود پیش از بازگشتش بوقوع خواهد پیوست، دقیقاً تحقق خواهد یافت.

شرارت به جای محبت

عیسی فرمود: «و به جهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد» (متی ۱۲:۲۴). عیسی در مورد فزونی یافتن شرارت و گناه بعنوان یکی از ویژگیهای اصلی دوران پیش از بازگشتش سخن می‌گوید. روح شرارت همواره در جهان عمل می‌کرده است اما اکنون شرایطی وجود دارد که باعث می‌شود تا این شرارت ابعادی بیابد که تاکنون در تاریخ بی‌سابقه بوده است. وسایل ارتباط جمعی، حمل و نقل عمومی و حوادث تاریخی در اتحاد جماهیر شوروی زمینه‌هایی را بوجود آورده‌اند که باعث فزونی یافتن روح شرارت در سرتاسر جهان گشته است.

نکته دیگری که متی ۱۲:۲۴ به آن اشاره می‌کند آن است که نه تنها این روح شرارت گسترش خواهد یافت بلکه همچنین عواقب خوفناکی نیز خواهد داشت. عیسی هشدار می‌دهد که «محبت بسیاری سرد خواهد شد». سرد شدن محبت در مورد فضایی سخن می‌گوید که در روزهای آخر جامعه را فرو خواهد گرفت. دانشمند عهدجدید واین می‌گوید فعل یونانی psucho که در این آیه بکار رفته است به معنای «دمیدن، وزیدن، توسط وزش سرد شدن» است. بنابراین می‌توان گفت در روزهای آخر در سرتاسر جهان بادی خواهد وزید که باعث سرد شدن قلب انسانها خواهد شد. در روزهای آخر، بجای محبت به همسایه، ترس در قلب انسانها حاکم خواهد شد. امروزه هنگامی که نگاهی به روزنامه می‌اندازیم یا اخبار تلویزیون را می‌بینیم کمتر پیش می‌آید که خبری در مورد جنایات وحشتناک در اطرافمان نشنویم. بازی کردن کودکان شبها در خیابان، دیگر چندان بی‌خطر نیست. دزدی، سرقت، اعتیاد، تجاوز و قتل به پدیده‌هایی شایع و افزایش یابنده تبدیل شده‌اند. همه این پدیده‌ها بخشی از آن فضای جدید هستند که امروزه بوجود آمده است و باعث می‌شوند تا قلب انسانها بجای پر شدن از محبت از ترس پر شود.

امروز دیگر هیچ کجای دنیا کاملاً امن نیست. در پنجم ژوئن سال ۱۹۹۵ پسر دیو، باید از سن آنتونیوی تگزاس عازم فرودگاه بین‌المللی لس‌آنجلس می‌شد تا برای خدمتی سه ماهه از آنجا به پکن و سپس به مغولستان برود. اگر چند سال پیش از آن می‌بود نگرانی اصلی من این می‌شد که در چین یا مغولستان اتفاقی برایش نیفتد. اما در آن روز بزرگترین نگرانی‌ام این بود که او باید به فرودگاه بین‌المللی لس‌آنجلس برود زیرا مطلع شدم که آن روز شخصی با فرستادن نامه‌ای تهدید کرده بود که هواپیمایی را در این فرودگاه منفجر خواهد کرد. این واقعه باعث شد پی به این موضوع عجیب ببرم که اکنون وضعیت چگونه‌ای شده است که تلاشم در آن روز این بود که پسر دیو به سلامت از آمریکا خارج شود و به چین برود. چه اتفاقی افتاده است؟ ایالات متحده در حال جنگ با کشوری دیگر نیست اما تهدیدات و اعمال جنایتکارانه و قانون شکنانه صلح و امنیت را

به شکل جدی به خطر انداخته‌اند. همانگونه که در اوکلاهاماسیتی مشاهده کردیم جنایتکاران می‌توانند هر نقطه از جهان را هدف حملات خود قرار دهند. آسیبهای احتمالی‌ای که بدین طریق ممکن است پدید آید آنقدر بزرگ است که قلب انسانها مملو از هراس و وحشت شدید می‌شود.

اما موضوع مهمتری که در کنار افزایش جنایت و قانون شکنی می‌توان به آن اشاره کرد این است که آدم کشانی ظاهر شده‌اند که فکر می‌کنند خدا هستند و این توانایی را نیز دارند که دیگران را متقاعد کنند که خدا هستند. پیش از آن که بیندیشید که چنین چیزی برای انسانهای تحصیل کرده عصر ما بوقوع نمی‌پیوندد، فصل بعدی را بخوانید.

...قرنی مملو از جنگ، بلایای طبیعی و نظامهای سیاسی سرکوبگر باعث بوجود آمدن سردرگمی روحانی شده است. بر اثر این شرایط خدایان خود خوانده‌ای با پیروانشان پدید آمده‌اند که نه تنها خود را نابود می‌سازند بلکه بر روی نابودی دیگران با خودشان نیز تأکید می‌کنند.

یان بوروماء

روزنامه‌نگار، مجله تایم

عیسی در جواب ایشان گفت: «زنهار کسی شما را گمراه نکند. زآنرو که بسا بنام آمده خواهند گفت که "من مسیح هستم" و بسیاری را گمراه خواهند کرد... زیرا که مسیحیان کاذب و انبیاء کذب ظاهر شده علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردند. اینک شما را پیش خبر دادم.

متی ۲۵-۲۴-۴:۲۴

فصل دوم

مسیحان دروغین و انبیای دروغین

در یکی از روزهای ماه ژانویه برای موعظه کلام خدا به یکی از نقاط دور دست سیبری رفته بودیم. کمی از میزان برودت هوا کاسته شده بود اما من باز تردید داشتم که آیا ساکنان آن منطقه در جلسه بشارتی ما شرکت خواهند کرد یا خیر. برآستی شرایط روحانی این قسمت دور افتاده چگونه بود؟

من به سرعت دریافتم که علاقه به مسائل روحانی در میان ساکنان این منطقه عمیقاً وجود دارد. به هر جا که می‌رفتیم ساکنان این منطقه برای مسائل روحانی بدنبال پاسخ بودند. اگرچه سردرگمی روحانی نیز در بین مردم دیده می‌شد. شبی پیش از آغاز جلسه‌امان در یک سالن ورزشی زنی میان سال پاکتی به دستم داد.

این زن درحالی که بخوبی به زبان انگلیسی سخن می‌گفت به من گفت: «آقای تپت، می‌توانم با شما سخن بگویم؟ می‌خواستم به شما بگویم که من مسیح را ملاقات کرده‌ام.» لبخند زد و با خود اندیشیدم که او در مورد تجربه ایمان آوردنش به مسیح سخن می‌گوید. به او گفتم: «واقعاً عالیت، چه زمانی خداوند را شناختید؟» او پاسخ داد: «تابستان گذشته و من عکسی از او دارم که می‌خواهم آن را به شما بدهم.» او سپس عکسی از شخصی را به من داد که موهایی بلند و قهوه‌ای داشت و شبیه عکسهایی بود که در بسیاری از کتاب‌فروشی‌های مسیحی از چهره مسیح ترسیم شده است. سپس ادامه داد: «او در اینجا در سیبری زندگی می‌کند و شخصی خارق‌العاده است. او مسیح است. هزاران نفر دیگر مانند من وجود دارند که او را شناخته‌اند، او را دوست دارند و از او پیروی می‌کنند. فکر می‌کنم که شما نیز بخواهید تا او را ملاقات کنید.»

من درحالی که سعی می‌کردم بخودم بیایم و آرامشم را حفظ کنم به او گفتم: «بنظر می‌رسد که شما زنی بسیار باهوش و فهمیده هستید. شما باید بدانید که عیسی گفت که در روزهای آخر اشخاص بسیاری ظاهر خواهند شد که خواهند گفت: «من مسیح هستم.» من می‌توانم شما را مطمئن سازم که این شخص مسیح نیست بلکه فقط نمونه‌ای از تحقق یافتن کلام پیشگویانه مسیح در مورد روزهای آخر است.» شنیدن آنچه که انتظار شنیدنش را نداشت باعث شد تا چهره‌اش درهم برود. من در مورد مسیحان دروغین توضیحات بیشتری به او دادم و او را تشویق کردم تا به سخنان من در مورد بازگشت ثانوی مسیح به دقت گوش بسپارد. او چنین کرد و هنگامی که از اشخاص دعوت می‌کردیم تا قلب خود را به مسیح بسپارند، قلبش را به مسیح سپرد. شبان کلیسایی محلی نیز به مشاوره با او پرداخته و شروع به کمک به او کرد. با وجود این هزاران نفر دیگر از این مسیح خود خوانده پیروی می‌کردند.

واکنش مثبت مردم در این منطقه همانند دیگر مناطقی که تابحال موعظه انجیل را نشنیده بودند، مرا متعجب ساخت. من در ورزشگاهی در یکی از نقاط دور دست روسیه ایستاده بودم که انجیل تا بحال در آنجا در جمع و به شکل آشکار موعظه نشده بود. در هر شهر یا روستای دور افتاده‌ای که در آن منطقه پای می‌گذاشتم، توجه و علاقه به احضار ارواح دیده می‌شد و اشخاصی مبادرت به این کار می‌کردند و این امر باعث می‌شد تا اشخاص نسبت به فرقه‌های اسرارآمیز و گروه‌های مرموز برخورد پذیرایی داشته باشند.

کشمکشهای مرتبط با مسیحان دروغین

رشد سریع فرقه‌های اسرارآمیز در شوروی سابق مرا متعجب ساخته است. در کشوری که کمونیستها به شکلی نظامدار اشخاص را از دوران کودکی تا پایان دانشگاه، با نظریات الحادی شستشوی مغزی می‌دادند، اشخاص بسیاری به فرقه‌ها مذهبی اسرارآمیز پیوسته‌اند. اما این گرایش تنها در جمهوریهای شوروی سابق نیرومند نیست. بنظر می‌رسد که ظهور مسیحیان و انبیای دروغین خودخوانده و افزایش پیروانشان در سرتاسر جهان ابعاد نگران کننده‌ای یافته است. گوردون ملتون، نویسنده کتاب «دایرةالمعارف فرقه‌های اسرارآمیز مذهبی در آمریکا» براین باور است که حداقل هفتصد فرقه اسرارآمیز مذهبی در ایالات متحده فعالیت می‌کنند. در طی دهه ۹۰ مسیحان و انبیای دروغین در اروپای شرقی، غرب اروپا، آسیا و آمریکای شمالی رشد چشمگیری یافته‌اند. آنها با دادن وعده‌هایی در مورد صلح، بهروزی و برقراری یک نظم نوین جهانی، اشخاص را مجذوب خود می‌سازند. اغلب هنگامی که آنان فلسفه مبتنی بر عشق و ایثار خود را عرضه می‌کنند ادعا می‌کنند که تأیید الهی در ورای مأموریت آنها وجود دارد. در برخی موارد عملکرد آنها باعث می‌شود تا پیروانشان از آنها عمیقاً سرخورده شوند و در مواردی نیز مرگ و نابودی دامنگیر آنها و پیروانشان می‌شود.

عیسی در باب ۲۴ انجیل متی به پیروانش گفت: «همچنین شما نیز چون این همه را ببینید بفهمید که نزدیک بلکه بر در است» (آیه ۳۳). یکی از مواردی که شامل «این همه» در کلام عیسی می‌شود، ظهور مسیحان و انبیای دروغین است. بنظر می‌رسد که این موضوع در فهرست موضوعاتی که به بازگشت مسیح مربوط می‌شود آنقدر اهمیت دارد که او دوبار این موضوع را ذکر می‌کند. نخستین بار او این موضوع را مستقیماً در پاسخ به سؤال شاگردانش ذکر می‌کند که از او می‌پرسند: «این امور کی واقع می‌شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست؟» (آیه ۳). وی بدیشان هشدار می‌دهد که فریب نخورند و می‌گویند که بسیاری ادعا خواهند کرد که «من مسیح هستم.» او سپس پیشگویی و هشدار خود را در آیات ۲۳ تا ۲۵ نیز تکرار می‌کند و می‌گوید: «زیرا که مسیحان کاذب و انبیای کاذب ظاهر شده علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردندی.»

مسیحان دروغین در پایان هزاره

مسیحان و انبیای دروغین از دیرباز وجود داشته‌اند. اما در آخرین دهه این هزاره موج گسترده‌ای از مسیحان و انبیای دروغین دیده می‌شود. آنها در هر قاره‌ای ظاهر می‌شوند و توانایی خارق‌العاده‌ای در جمع‌آوری پیروان متعدد دارند. بسیاری از این پیروان حاضرند برای مسیحان خود بمیرند یا حتی دست به قتل و آدم‌کشی بزنند.

رسانه‌های جمعی نقش مهمی در شناخته شدن آنها دارند و تعالیم آنها را در دسترس همگان قرار می‌دهند و به این مسیحان دروغین کمک می‌کنند تا در قلب انسانها جای پای بیابند.

از دیوید کورش در واکوی تگزاس گرفته تا شوکوآساهارا در توکیو، پیروان این مسیحیان دروغین خود را برای آخرین نبرد آخرالزمانی آماده می‌سازند. تعالیم فریب دهنده برخی از این مسیحان خود خوانده پیروان آنها را برآن داشته است تا دست به خودکشی زنند یا حتی بخاطر رهبران‌شان اقدام به آدم کشی کنند. برای مثال اعضای فرقه آساهارا گاز کشنده سارین را در متروی توکیو پخش کردند که باعث کشته شدن عده‌ای و زخمی شدن بیش از پنج هزار نفر شد. مجله تایم در سال ۱۹۹۵ نوشت: «وقایع توکیو هشدار می‌دهد که تمام جهان بود. تروریسم از آستانه‌ای که بسیاری از کارشناسان سالها از آن بیم داشتند قدم فراتر گذاشته است. اکنون مشخص شده است که گروههایی وجود دارند که به شکلی کاملاً اتفاقی به کشتن انسانها می‌پردازند.»

کارشناسان دقیقاً شاهد تحقق یافتن آن چیزی هستند که عیسی گفت پیش از بازگشتش بوقوع خواهد پیوست. انسانهایی که خودشان را به مرتبه خدایان بالا برده‌اند و این توانایی را نیز دارند که دیگران را در این مورد متقاعد سازند توانسته‌اند دورانی مملو از وحشت، ترس و هرج و مرج را پدید آورند که در تاریخ بی‌سابقه بوده است. این مسیحان جدید به تکنولوژی جدید نیز دسترسی دارند که می‌تواند باعث نابودی و خرابی در پیشرفته‌ترین جوامع انسانی شود. اجازه بدهید به شکلی اجمالی به بررسی برخی از این مسیحان دروغین و نحوه استفاده آنها از تکنولوژی و قابلیت‌های خارق‌العاده‌شان بپردازیم که چگونه توسط آنها از انسانها سوءاستفاده می‌کنند و وحشت و هراس در آنها بوجود می‌آورند.

واکو، تگزاس، ایالات متحده ۱۹۹۳

نخستین مورد مهم از یک مسیح دروغین در دهه نود، در خود ایالات متحده مشاهده شد. در شهر آرام واکو در ایالات تگزاس، روزنامه نگاران از تمامی جهان جمع شده بودند تا اخبار مربوط به محاصره اردوگاه داودییان را که یک فرقه مذهبی اسرارآمیز مربوط به زمانهای آخر بود، به اطلاع جهانیان برسانند. رهبر این فرقه، دیوید کورش به پیروانش گفته بود: «اگر کتاب مقدس صحیح باشد، پس من مسیح هستم» بیش از یکصد مأمور دولتی برای دستگیر کردن کورش به اتهام ذخیره کردن سلاح و نیز ارتکاب جرائم دیگر، به اردوگاه دیویدیان رفتند. او و پیروانش تصمیم گرفتند در برابر محاصره نیروهای دولتی مقاومت کنند و درنخستین تلاش مأموران برای دستگیری او، چهار مأمور کشته و شانزده نفر دیگر زخمی شدند و از میان پیروان کورش نیز ده نفر جان باختند.

کوروش و پیروانش خود را برای نبردی عظیم آماده کرده بودند. اردوگاهی که در خارج از شهر واکو قرار داشت بیشتر به پایگاهی نظامی شباهت داشت تا به یک پرستشگاه. داویدیان ۴۱ روز مقاومت کردند. در نهایت نیز اکثر ساکنان داخل اردوگاه که شامل نود و یک زن و مرد و کودک می‌شدند در اثر به آتش کشیده شدن اردوگاه و نابودی آن جان باختند.

ایستگاههای تلویزیون صحنه‌های این درگیریها را در برابر چشمان آمریکاییهای حیرت زده به نمایش گذاشتند. در ذهن بسیاری از آمریکاییها این سؤال مطرح بود که چرا مأموران دولتی به اردوگاه حمله کردند. اما گویا کسی نمی‌توانست به این سؤال و سؤالات مشابه دیگر پاسخ دهد که چرا باید این تراژدی اتفاق می‌افتاد؟ چرا گروهی از مردان و زنان و کودکان باید تا به آخر از شخصی پیروی کنند؟

کوروش که نام اصلی او ورنون هوول بود، در سال ۱۹۸۴ از کلیسای ادونتیست اخراج شده بود. به نوشته روزنامه تایم، وی در سال ۱۹۹۰ نام خویش را به کوروش نام پادشاه فارس تغییر داد، یعنی نام همان پادشاهی را بر خود گذاشت که به یهودیان اجازه داد تا پس از اسارت در بابل به سوی موطنشان اسرائیل بازگردند. الهیات او آخرالزمانی بود اما در عین حال او تلاش می‌کرد تا با ذخیره کردن غذا و اسلحه و مهمات، پس از وقوع جنگ هسته‌ای یا متلاشی شدن حیات اجتماعی، ترتیباتی فراهم آورد تا خود و پیروانش جان سالم بدر برند.

او مسیح دروغینی بود که درست در منطقه‌ای از ایالات متحده که مسیحیان معتقد بسیاری وجود دارند ظاهر شد. او توانست پیروانی از انگلستان، استرالیا و نیز ایالات متحده به سوی خود جذب کند. برخی مردها آنقدر در مورد الوهیت او اطمینان داشتند که حاضر بودند همسران و فرزندان خود را نیز به کوروش بدهند تا با آنها رابطه جنسی داشته باشد. مارک بروت که در سالهای ۱۹۸۸ تا ۱۹۸۹ یکی از اعضای فرقه داویدیان بوده است می‌گوید: «کوروش علاقه زیادی به رابطه جنسی و دختران جوان داشت. او شروع به تعلیم دادن کرد که تمامی زنان دنیا متعلق به او هستند و تنها او حق تولید مثل کردن را دارد.» یکی دیگر از پیروان سابق این فرقه می‌گوید کوروش تعلیم می‌داد که «خدا به این نتیجه رسیده است که او را به زمین بفرستد تا عیسای گناهکار باشد تا اینکه هنگامی که در روز داوری بر مسند داوری قرار گرفت از هر تجربه‌ای در مورد گناه و فساد برخوردار باشد.»

بسیاری از ما واقعاً نمی‌توانیم بفهمیم که چگونه ممکن است کسی به این تعلیم غیرعقلانی و غیر اخلاقی ایمان داشته باشد. ما باید بیاد داشته باشیم که عیسی گفت: «زنهار کسی شما را گمراه نکند زآنرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد» (متی ۵-۲۴:۴).

کیف، اوکراین، ۱۹۹۳

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، فرقه برادری سفید به سرعت شهرت و محبوبیت بسیاری کسب کرد و در طی مدت کوتاهی بیش از پانصد هزار نفر را از سرتاسر اتحاد جماهیر شوروی سابق جذب خود ساخت. یک مهندس روسی به نام یوری کریونوگف، پس از سقوط کمونیسم این فرقه را بنیان نهاد. او نبی اعظم این فرقه شد و در مورد داوری قریب الوقوع بر جهان خبر داد و سپس همسر خود مارینا تسویگن را مسیح فرقه خود اعلام کرد. همانند کورش مارینا نیز نام خود را تغییر داد. نام جدید او به مارینا دوی کریستوس تغییر یافت. کریونوگف به نبی دروغینی تبدیل شد که اشخاص بسیاری را گرد خود جمع نمود و سپس همسر خود را مسیح اعلام کرد. نکته عجیب آن که صدها هزار نفر پیرو مارینا شدند. عیسی در مورد ظهور چنین انبیا و مسیحان دروغین در روزهای آخر هشدار داد.

پوسترهای بسیاری از مارینا در مسکو، کیف و دیگر شهرهای جمهوریهای سابق شوروی نصب شدند. در زیر عکس او نوشته شده بود: «من خدای زنده هستم و فقط توسط من می‌توانید در روز داوری نجات بیابید.» هنگامی که او در کیف دستگیر شد، مقامات حکومتی نگران خودکشی دست جمعی پیروان او بودند. مارینا که قبلاً یک رهبر کمونیست بود به مقامات حکومتی گفت: «من مارینا دوی کریستوس هستم. شما همگی خادمان شیطان و ابلیس هستید.» سپس با اشاره به مرگ عیسی گفت: «همانطور که او در هنگام مرگش در ۲۰۰۰ سال پیش سی و سه سال داشت، من هم اکنون سی و سه سال دارم.»

همچنین در سبیری نیز فرقه دیگری وجود دارد که رهبرش ادعا می‌کند مسیح است که در ابتدای این فصل به او اشاره کردم. او هزاران نفر پیرو دارد. تاکنون او مشکلات و زیانهای جدی برای جامعه بوجود نیاورده است. اما او نیز نشانه غم‌انگیزی از منحصر بفرد بودن دوران ماست، یعنی دورانی که بنظر می‌رسد مسیحیان دروغین در آن زیاد شده‌اند:

سویس، ۱۹۹۴

لوک ژورت، همانند دیوید کورش، عمیقاً معتقد بود که برای آخرین نبرد عظیم و نهایی باید اسلحه ذخیره کند. او در سال ۱۹۹۳ پس از اینکه به جرم تلاش برای تهیه اسلحه محکوم شد، به کانادا گریخت. او در سویس فرقه معبد آفتاب را تأسیس کرد که دویست پیرو در سویس و هفتاد و پنج پیرو را در کانادا جذب نمود. این شخص که ادعا می‌کرد مسیح است قادر بود تا پیروان خود را قانع سازد که با او و برای او بمیرند.

در اکتبر ۱۹۹۴، چهل و هشت عضو این فرقه به مرگی فجیع در دو روستای چیری و سالوان سویس جان سپردند و اجسادشان به شکلی فجیع سوزانده شده بود. اعضای این فرقه یا دست به خودکشی زده بودند یا به

قتل رسیده بودند. جسد برخی از آنها نیز درحالی که جمجمه‌اشان بر اثر اصابت گلوله سوراخ شده بود، پیدا شد. برخی از آنها پیش از خودکشی یادداشتی از خودبرجای گذاشته بودند. جسد پنج عضو دیگر گروه نیز درحالی که زخم چاقو بر بدنشان دیده می‌شد در کانادا یافت شد. در روستای چیری، مأموران آتش نشانی پس از جستجو در مخروبه‌های خانه‌ای که اعضای گروه در آن کشته شده بودند، بطریهای شامپاین بر زمین یافتند که نشان دهنده این بود که پیش از خودکشی جمعی و قتل، اعضای فرقه جشنی را برگزار کرده بودند. اجساد اعضای گروه، درحالی که به شکل دایره را تشکیل داده بودند، روبسوی تصویری داشتند که شباهت بسیاری با چهره ژورت داشت که همانند مسیح موهای بلند و ریش داشت.

توکیو، ژاپن ۱۹۹۵

شوگو آساهارا احتمالاً می‌توان برجسته‌ترین فرد در میان مسیحان دروغین در اواسط دهه نود دانست. او بنیان‌گذار و رهبر فرقه shinrikyo Aum (حقیقت برتر اوم) است. این فرقه ادعا می‌کند که ده هزار عضو در ژاپن و سی هزار عضو نیز در کشورهای دیگر دارد. آساهارا موفق شده است هزاران ژاپنی و روسی تشنه معنویت را جذب کند که بسیاری از آنان دارای تحصیلات عالی هستند و در میان آنها وکیل، دانشمند، متخصصان کامپیوتر و متخصصان رشته‌های دیگر نیز دیده می‌شوند. آساهارا در مسکو خطاب به پانزده هزار نفر سخنرانی کرد و ادعا کرد که در حدود سی هزار پیرو در روسیه دارد. بنا بر گزارش مطبوعات، فرقه آساهارا سالی هشتصد هزار دلار هزینه می‌کند تا هر روزه برنامه‌ای رادیویی را از ایستگاه رادیویی مایاک در مسکو پخش کند و هفته‌ای یکبار نیز برنامه‌ای را از تلویزیون مسکو پخش می‌کند.

این پیامبر موعود ژاپنی آدولف هیتلر را تحسین می‌کند و پیش‌گویی کرده است که در پایان دهه نود جهان پایان خواهد یافت. آساهارا در یکی از کتابهایش می‌نویسد: «بنابراین من اعلام می‌کنم که خدا هستم.» او نه تنها این قابلیت را داشته که بسیاری از ژاپنهای تحصیل کرده را متقاعد سازد که او خداست بلکه همچنین آنها را متقاعد ساخته که جهان بزودی به پایان خواهد رسید. به گفته او ایالات متحده جنگی هسته‌ای را علیه ژاپن شروع خواهد کرد که در اثر آن تنها ده درصد از کل جمعیت ژاپن و نیز پیروان او نجات خواهند یافت.

او نه تنها به این جنگ هسته‌ای باور دارد بلکه متهم شده است که با پخش گاز اعصاب در توکیو سعی کرده است تا فاجعه عظیمی را پدید آورد. پخش گاز اعصاب در متروی توکیو تراژدی خوفناک و هراس‌آوری برای مردم ژاپن بود. عکاس روزنامه‌ای مشاهداتش را چنین شرح می‌دهد: «اشخاص بسیاری را دیدم که در محوطه

سوار شدن به قطار بر زمین افتاده بودند یا بر زانوهایشان افتاده و نمی توانستند بایستند. مردی را دیدم که همانند ماهی ای که از آب خارج شده باشد، بخود می پیچید.

گاز شیمیایی سارین ما را بیاد تلاشهای هیتلر برای نابود ساختن یهودیان در طی جنگ جهانی دوم می اندازد. این رخداد لرزه بر اندام تمام کسانی انداخت که امیدوار بودند دیگر چنین بی رحمیهایی در تاریخ بشر بوقوع نخواهند پیوست. اما پلیس ژاپن دلایل بسیاری داشت که نشان می دادند پیروان آساهارا بالقوه این توان را دارند که با پایان رسیدن هزاره دوم قتل عام دیگری را ترتیب دهند. بنابراین نزدیک به یک هزار پلیس چند هفته پس از فاجعه ماه مارس ۱۹۹۵ به مرکز فرقه آساهارا هجوم بردند. مأموران پلیس با بازرسی این مرکز چندین تن مواد شیمیایی یافتند که شامل سدیم سیانید، سدیم فلوراید، تری کلراید فسفر، الکل ایزوپروپیل و استونیتریل می شد که برخی از این مواد بی خطر و برخی کشنده بودند و برخی دیگر نیز در صورت ترکیب با یکدیگر می توانستند موادی بسیار کشنده را بوجود آورند. روزنامه ای تخمین زد که با این مقدار مواد می توان چهار میلیون و دویست هزار نفر را از پای درآورد و روزنامه ای دیگر رقم ده میلیون را ذکر می کند. (مجله تایم، سوم آوریل ۱۹۹۵).

چرا در عصر ما چنین می شود؟

بررسی این پدیده ها انسان را در فکر فرو می برد که چگونه انسانها در عصر تفکر غیردینی و سکولاریسم، پیرو چنین فرقه هایی می شوند. بدون شک در سالهای گذشته این فرقه ها از نظر جذب اعضاء رشد سریعی داشته اند. اما علت این امر چیست؟ عصر ما عصر عقلانیت علمی است و زمانست که ظاهراً حمله به ایمان به خدا به مد روز تبدیل شده است.

در مورد این چهار مسیح دروغین که در مورد آنها سخن گفتیم و پیروانشان عامل مشترکی وجود دارد. این فرقه ها در فضایی که تفکر غیردینی و ماده گرایی بر آنها حاکمند، رشد کرده اند. هنگامی که زندگی فقط براساس ماده گرایی تعریف می شود، در جامعه شکل های عجیب و انحرافی ایمان پدید می آیند. انسانها به صورت خدا آفریده شده اند و برای شناخت خدایی که آنها را آفریده است اشتیاقی طبیعی و عمیق در آنها وجود دارد. هنگامی که این اشتیاق توسط جامعه سرکوب می شود، نتیجه این امر همیشه به انحراف ایمان اصیل می انجامد. این تشنگی در مورد خدا می تواند آنقدر شدید باشد که انسانها ممکن است هر کاری انجام دهند یا از هر کسی که بگوید طریق خدا را می داند پیروی کنند.

البته حکومت اتحاد جماهیر شوروی سابق به مدت هفتاد سال به انسانها دیکته کرده بود که انسانیت و زندگی، امری کاملاً مادّیست. فلسفه رسمی حکومتی فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک بود. اما در غرب، مدت زمان زیادی نیست که فلسفه‌ای که اساس آن ماده‌گرایی است، گسترش و شیوع یافته است. ماده‌گرایی مبتنی بر نظام سرمایه‌داری نیز در نهایت جامعه غربی را دچار خلایبی خواهد ساخت که ماتریالیسم دیالکتیک در اروپای شرقی موجب شد. درحالی که پس از سقوط کمونیسم من در بسیاری از مدارس روسیه در مورد مسیح موعظه کرده‌ام اما به من اجازه داده نمی‌شود که در بسیاری از مدارس دولتی ایالات متحده در مورد مسیح سخن بگویم. ایالات متحده، ژاپن، سوئیس و کانادا در صدر فهرست کشورهای ثروتمند دنیا قرار دارند و این کشورها مناطقی هستند که بنظر می‌رسد در آنها فرقه‌های انحرافی رشد می‌کنند. این کشورها کشورهایی هستند که ماده‌گرایی خلاء عظیمی در قلب شهروندان‌شان پدید آورده است و این خلاء چنان عظیم است که برخی از شهروندان‌شان بخاطر رهبران خودشیفته‌ای که ادعا می‌کنند مسیح هستند، حاضرند آدم بکشند یا خودشان کشته شوند. ماده‌گرایی در هر شکل، صرفاً تشنگی انسان را نسبت به خدا تشدید کرده و حتی می‌تواند باعث به انحراف کشیده شدن این تشنگی شود.

آشکارترین نمونه این تشنگی نسبت به خدا را می‌توان در کشورهایی که سابقاً پشت پرده آهنین بودند مشاهده کرد. بسیاری از اشخاصی که به اروپای شرقی سفر کرده‌اند، عمیقاً تحت تأثیر تشنگی روحانی عمیقی قرار گرفته‌اند که پس از سقوط کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی وجود دارد. اما این پدیده جدیدی نیست. در سال ۱۹۷۳ من و دو تن از دوستانم به شکلی موفق شديم تا در گردهمایی جوانان کمونیست در برلین شرقی شرکت کنیم. در این گردهم‌آیی صد هزار کمونیست جوان و سرسپرده از همه نقاط جهان شرکت داشتند و ما برای شهادت دادن در مورد مسیح به میان آنها رفته بودیم. در نتیجه این سفرمان، دویست نفر جوان کمونیست که از نظر تشکیلاتی در رتبه‌های بالا قرار داشتند از گناهان‌شان توبه کرده و به مسیح ایمان آوردند و این امر عمیقاً ما را تکان داد. پس از این گردهمایی مسافرت‌های من به کشورهای اروپای شرقی آغاز شد و من تشنگی عمیقی نسبت به خدا در این کشورها مشاهده کردم.

در سال ۱۹۸۰ من برای نخستین بار وارد رومانی شدم. تشنگی نسبت به خدا در این کشور قابل مقایسه با هیچیک از جاهایی نبود که تا بحال سفر کرده بودم. نکته جالب اینکه رومانی از کشورهایی بود که مسیحیان را شدیداً سرکوب می‌کرد اما به هر گوشه این کشور که سفر می‌کردم کلیساها مملو از جمعیت بود. در بسیاری از موارد اشخاص برای شنیدن انجیل مسیح در خیابانها می‌ایستادند. چیزی شبیه به فرمولی ریاضی در فکر من شکل گرفته که بیانگر این وضعیت است.

سرکوب ایمان = تشنگی شدید نسبت به خدا

سرکوب شدیدتر ایمان = تشنگی شدیدتر نسبت به خدا

من مجدداً در اول ژانویه ۱۹۹۰، در طی انقلاب رومانی و یک هفته پس از مرگ دیکتاتور مخوف این کشور نیکلا چائوشسکو، وارد این کشور شدم. در این کشور من شاهد شرایطی بودم که معتقدم به روشنی نشان دهنده شرایط اروپای شرقی در این روزهاست. در همه نقاط شهر مردم نمادها و نشانه‌های مربوط به کمونیسم را از دیوارها و میادین محو کرده بودند. به توده مردم فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک تعلیم داده شده بود، اما آنها از این فلسفه نفرت داشتند.

در عین حال در کل کشور هزاران نفر از مردم به خیابانها و میادین ریخته بودند و به شکلی خود جوش یکصدا فریاد می‌زدند: *Exista Dumnezeu! Exista Dumnezeu!* یعنی «خدا وجود دارد! خدا وجود دارد!» ایمان از قلب انسانها فوران می‌کرد.

بنابراین حالت پذیرش و گشودگی در قلب ساکنان این کشورها نسبت به خدا و امور روحانی، باعث شده است تا فرقه‌های انحرافی به این کشورها سرازیر شوند. زمینی را که تفکر غیردینی هفتاد سال بخوبی آن را شخم زده است، خاک مناسبی برای گروههای مختلف مذهبی فراهم ساخته است. بسیاری از این گروهها هیچ شباهتی به فرقه‌های مخوفی ندارند که مسیحیان دروغین در رأس آنها قرار دارند. این گروهها صلح طلب و غیرمخرب هستند اما تعالیم آنها در تضاد کامل با مسیحیت مبتنی بر کتاب مقدس دارد. گروههایی چون شاهدان یهوه و مورمونها تأثیرات ماندگاری در اروپای شرقی برجای گذاشته‌اند اما تعالیم آنها مخالف تعالیم تاریخی و کتاب مقدسی ایمان مسیحیست. شما می‌توانید پیوسته رقصندگان و سرایندگان فرقه هاراکریشنا را در خیابانها اطراف میدان سرخ مشاهده کنید.

من به برخی از دور افتاده‌ترین نقاط اتحاد جماهیر شوروی سابق سفر کرده‌ام. به هر کجا که پای گذاشته‌ام تشنگی روحانی عمیقی را مشاهده کرده‌ام. با وجود این تشنگی روحانی بدون توبه کردن و بدون درکی از خدا که مبتنی بر کتاب مقدس است قلب انسانها را در برابر تعالیم غلط انبیا و مسیحیان دروغین می‌گشاید. بنظر می‌رسد در پایان قرن انسانها مأیوسانه در جستجوی کسی هستند که از نظر روحانی آنها را هدایت کند و صاحب یک نظام عقیدتی باشد. این جستجو در را برای انبیا و مسیحیان دروغین می‌گشاید تا در هر گوشه جهان هزاران نفر را فریب دهند.

عیسی گفت که در روزهای آخر پیش از بازگشتش «مسیحیان کاذب و انبیاء کاذب ظاهر شده علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردند.» با پایان قرن درحالی

که ما شاهد این هستیم که شیطان تلاشی گسترده برای در اختیار گرفتن و فریب قلب انسانها آغاز کرده است، این پیش گویی مسیح در برابر چشمان ما شروع به تحقق یافتن کرده است.

جنگ سرد جای خود را به جنگهای کوچک امامتعدد در سطح جهان داده است: افغانستان، آنگولا، برونودی، هائیتی، عراق، کویت، لیبیا، رواندا، سومالی، جنوب صحرا و یوگسلاوی سابق. درعین حال درگیریهای بسیاری در جمهوریهای سابق اتحاد جماهیر شوروی وجود دارند و هنوز مشکلات حاد و درگیریها در کامبوج، قبرس، ال سالوادور، خاورمیانه، موزامبیک و جاهای دیگر خاتمه نیافته‌اند. ماهیت منازعات و جنگها نیز تغییر کرده‌اند: جنگهای داخلی عمدتاً جای خود را به جنگ بین دولتها داده‌اند، دولتهایی که از دوران جنگ سرد تخم خصومت بینشان کاشته شده بود که حتی گاه سابقه این خصومتها به دوران استعمار بازمی‌گردد.

روبن مندز، مورخ و کارشناس برنامه توسعه سازمان ملل

و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید زنده مضطرب شوید زیرا که وقوع این همه لازمست لیکن انتها هنوز نیست. زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود... و هر جا که مرداری باشد کرکسان در آنجا جمع شوند.

متی ۲۸:۶-۷

فصل سوم

جنگها و اخبار جنگها

عیسی در متی باب ۲۴ به رخدادهای تاریخی‌ای اشاره می‌کند که پیش از بازگشت او بوقوع خواهند پیوست. یکی از دهشتناکترین این رخدادها وقوع جنگهاست. پیش از بازگشت مجدد او جنگها و نیز عواقب وحشتناک

جنگها روبه‌فرونی خواهند نهاد. جنگها در فجایع و رنجهایی که پدید می‌آورند تخم نفرت را بین قوما و ملتها خواهند کاشت.

از یاد نبریم که جنگ پدیده‌ای غیرطبیعیست. انسان آفریده شده است تا زندگی کند و دوست بدارد نه اینکه بکشد و نفرت بورزد. اما در روزهای آخر طبق پیش‌گویی عیسی نفرت و انزجار بین ملتها و قوما به میزانی بی‌سابقه خواهد رسید. در این دوران میزان جنگها آنقدر زیاد خواهد بود که بخاطر سپردن تمامی مکانهایی که در آنها جنگ بوقوع پیوسته است، دشوار خواهد بود. عیسی گفت که در این ایام «جنگها و اخبار جنگها» خواهد بود.

در آیات بعدی باب بیست و چهارم انجیل متی عیسی در مورد شرایطی که پیش از بازگشتش پدید خواهد آمد توضیح بیشتری می‌دهد. شرایط آنقدر وخیم خواهد بود که کرکسها از جسد کشتگانی که بر روی زمین پراکنده‌اند تغذیه خواهند کرد (آیه ۲۸).

به تصور آوردن چنین وضعیت هولناکی دشوار است. من که متعلق به نسل پس از جنگ جهانی دوم هستم، در زمان جنگ ویتنام به خدمت زیر پرچم خوانده نشدم اما بسیاری از دوستان و همسالانم در ویتنام جنگیدند. من می‌دیدم که آنها پس از بازگشت به وطن چقدر تغییر کرده‌اند. برخی از این جنگ بر گشتگان سعی می‌کردند از آنچه که در ویتنام دیده و تجربه کرده بودند بگریزند لذا شروع به مصرف قرصهای آرام‌بخش یا مواد مخدر کردند یا شروع به مصرف بی‌رویه مشروبات الکلی نمودند. برای من درک آنچه که آنها احساس می‌کردند دشوار بود تا اینکه در سال ۱۹۹۵ به رواندا سفر کردم. در این کشور مرگ و ویرانی چنان ابعاد وحشتناکی داشت که هنوز برای من سخن گفتن در مورد آنچه که دیدم و شنیدم دشوار است. من هرگز نمی‌توانستم تصور کنم که انسانها بتوانند آنقدر حریص، انتقام‌جو و وحشت‌زده باشند که بتوانند به نام جنگ مرتکب چنان اعمالی شوند.

شبه نظامیان قبیله هوتو برای کشتن اعضای قبیله توتسی از اسلحه، نارنجک و حتی موشک استفاده کرده بودند. و حتی هوتوهای غیرنظامی نیز دست به کشتار همسایه‌های توتسی خود زده بودند و جسد‌های آنها را در رودخانه انداخته بودند و بسیاری از جسد‌هایی که به رودخانه انداخته شدند در نهایت سر از دریاچه ویکتوریا در آوردند. در اوج این کشتارها و وحشی‌گریها دولت کشور همسایه یعنی اوگاندا گزارش داد که هر روز حدود یک هزار جسد توسط موج به سواحل دریاچه ویکتوریا آورده می‌شوند. در ساختمان یک کلیسا پنج هزار نفر سلاخی شدند. اسکلتها، لباسها و تزئینات کلیسا هنوز به شکل دست نخورده باقی مانده‌اند و چیزی جابجا نشده است و این کلیسا به موزه وحشت تبدیل شده است.

کشتار هنگامی آغاز شد که ارتش روآندا که عمدتاً از هوتوها تشکیل شده بود، از تصمیم رئیس جمهور که او نیز هوتو بود برای مذاکره با توتسی‌ها که در اکثریت بودند برآشفتنند و هواپیمای رئیس جمهور را سرنگون کردند. ارتش این کشور در سال ۱۹۶۰ با در دست گرفتن زمام امور، قدرت را در دست هوتوها تقسیم کرده بود. حکومت هوتوها اجازه داده بود که حدود دو میلیون توتسی در روآندا به زندگی خود ادامه دهند و توتسی‌ها نیز با صلح و مسالمت به حیات عادی خود در جامعه روآندا ادامه داده و جزئی از این جامعه شده بودند. اما آن گروه از توتسی‌ها که از کشور گریخته بودند حق بازگشت به روآندا را نداشتند. پس از اینکه مذاکرات نتوانست باعث بوجود آمدن صلح بین دو قبیله شود، از سوی توتسی‌هایی که در اوگاندا ساکن شده بودند، حمله‌ای به روآندا ترتیب داده شد. بدینسان جنگهای چریکی و درگیریهای پراکنده از اوایل سال ۱۹۹۰ تا آوریل ۱۹۹۴ ادامه یافت. رئیس جمهور هوتو پیش از مرگش پیام تهدید آمیزی خطاب به توتسی‌ها ایراد کرده بود و ارتش هوتوها نیز، پس از مرگ رهبرشان، تصمیم به ریشه کن ساختن توتسی‌هایی گرفتند که در کشورشان ساکن بودند. پس از آن قتل عام آغاز شد. بی‌اعتمادی و نفرت بین دو گروه نژادی بزرگ روآندا یعنی توتسی‌ها و هوتوها، به نسلهای گذشته بازمی‌گشت و اکنون به شکل کشتار سبعانه سرباز کرده بود توتسی‌های وحشت زده برای نجات جانشان وحشت زده می‌گریختند.

هنگامی که از روآندا بازگشتم، یکی از رهبران کلیسایی که عضو آن بودم، از من خواست که تجربیاتم را برای کسانی که در کلیسایش بودند بازگو کنم. هنگامی که ایستادم تا سخن بگویم نتوانستم خودم را کنترل کنم و شروع به گریه کردم. توصیف آنچه که من دیدم و شنیدم ناممکن بنظر می‌رسد زیرا صحنه‌هایی که شاهد بودم، غیرقابل تحمل بودند. پیش از ترک روآندا، یکی از دوستان روآنداییم به من گفت: «سمی، قلبهای ما به شدت بیمار است و ما عمیقاً نیاز به شفا یافتن داریم.» من بیماری آنها را چشیدم.

نسل کشی سال ۱۹۹۴ در روآندا، یکی از بزرگترین فجایع قرن ما به شما می‌رود. گزارشهای خبرگزاریها می‌گویند که در طی این نسل کشی ۵۰۰۰۰۰ نفر در طی یک ماه کشته شدند. اما ما با هر روآندایی که ملاقات کردیم مدعی بود که آمار کشتار خیلی بیشتر از این تعداد است و بیش از یک میلیون نفر کشته شده‌اند. این نسل کشی چنان وحشتناک بود که نیروی ۱۷۰۰ نفری حافظ صلح سازمان ملل از این کشور خارج شد. گروهی از این سربازان حافظ صلح که بلژیکی بودند از مشاهده آنچه که در اطرافشان می‌گذشت چنان درمانده شدند که پیش از سوار شدن به هواپیما برای بازگشت به کشورشان، کلاههای آبی سازمان ملل را بر سر داشتند، سوزاندند.

قومی علیه قومی دیگر

قتل عام روآندا نخستین تلاش برای قتل عام نبود. قتل عام یهودیها توسط نازیها لکه‌ای پاک نشدنی در قرن بیستم است. اما این وقایع منطبق با پیشگویی عیسی هستند که: «قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود.» جنگ بی‌رحمانه بین صربها، کروآتها و بوسنیها در یوگسلاوی سابق که اکنون به چند کشور مستقل تقسیم شده، نمونه‌ای دیگر از جنگ قومی با قومی دیگر است. نظامیان صرب در «پاکسازی نژادی» در بوسنی شرکت داشتند و گزارشهایی که در طی جنگ و پس از آن از بوسنی می‌رسید، نشانگر کشتارهای دست جمعی و وحشیانه اهالی روستاها از سوی صربها و یا تخلیه اجباری این روستاها بود. بوسنیها نیز در حد توانشان در برابر صربها مقاومت می‌کردند. نگاهی گذرا به سه منطقه جهان نشان‌دهنده این است که چگونه جنگ در بین ملت‌ها، با پایان جنگ سرد نه تنها فروکش نکرده است بلکه به گفته مورخ سازمان ملل روبن مندرز به «جنگهای کوچک و متعدد در سطح جهان» تبدیل شده است.

جنگ در روآندا

من یکسال پس از قتل عام روآندا، به درخواست رهبران کلیساهای انجیلی این کشور، به آنجا سفر کردم. پس از گفتگو با رهبران کلیساهای و اشخاص عادی و بررسی شواهد، دریافتم که سبعیتها و بی‌رحمیهای انجام شده در این کشور متفاوت با آن چیزی بود که توسط نازیها در جنگ جهانی دوم انجام شد. نازیها تلاش کردند تا یهودیها را از جامعه و کشور خود حذف کنند همانگونه که نظامیان هوتو نیز سعی کردند تمام توتسیها را بکشند با این حال تفاوتی اساسی بین این دو قتل عام وجود داشت. در آلمان نازی یهودیها به اردوگاههای کار اجباری فرستاده شدند و توسط نازیهای بی‌رحم و سرسپرده که برای این نوع کارها گمارده شده بودند، به قتل رسیدند. اما در روآندا اکثر اهالی در کشتار مردان، زنان و کودکان مستقیماً شرکت جستند. من هرگز ملاقاتم را با ساموئل گازانا که یک توتسی است از یاد نمی‌برم. او اکنون شهردار شهر بوتار است اما پیش از وقوع قتل عامها او در کتابخانه دانشگاه ملی روآندا در بوتار مشغول کار بود. آنچه که برای خانواده او اتفاق افتاد بیانگر این است که نفرت و شرارت تا چه حد گسترده و فراگیر بوده است و آنچه که بر او رفته بدترین رخدادی نبوده که من در روآندا شنیده‌ام.

هنگامی که دستور صادر شد تا تمامی توتسی‌ها کشته شوند، هرج و مرجی کامل حاکم شد. هیچکس نمی‌دانست چه باید بکند. توتسیها سعی کردند مکانهایی امن بیابند و به هر کسی که فکر می‌کردند می‌توان به او اطمینان کرد متوسل شدند.

ساموئل گازانا شهردار آینده بوتار و خانواده‌اش سعی کردند در خانه دوستان قابل اعتماد و استادان دانشگاه که گازانا با آنها همکار بود، پناه جویند. چون اعضای خانواده گازانا زیاد بودند، یکی از دوستان قابل اعتماد او به وی گفت: «تو هرگز نمی‌توانی هفت فرزند، همسر و خودت را در یک مکان مخفی کنی. من پنج تن از فرزندان را پنهان می‌کنم و تو می‌توانی مکانی دیگر برای خودت، همسرت و دو فرزند دیگری پیدا کنی.» گازانا با وی موافقت کرد. اما به محض اینکه «دوست قابل اطمینان» او فرزندان او را به خانه‌اش برد، با نظامیان تماس گرفت و آنها آمده و فرزندان گازانا را کشتند. برخی زنان هوتو که با مردان توتسی ازدواج کرده بودند باید شوهران خود را می‌کشتند و برخی مردان هوتو همسران خود را که توتسی بودند، کشتند. حتی برخی که همسر یا شوهرشان توتسی بود، آن فرزند خود را که به والد توتسی خود شباهت داشت کشتند. تعداد کشتگان آنقدر زیاد بود که یکسال طول کشید تا تمامی کشتگان به خاک سپرده شوند. وقتی که ما به روآندا رفتیم، یکسال از کشتارها گذشته بود اما کماکان بسیاری از کشتگان را در گورهای دسته جمعی دفن می‌کردند.

در طی این نسل کشی تعداد کشتگان آنقدر زیاد بود که اجساد در همه راهها و جاده‌ها پراکنده شده بود. این شرایط دقیقاً مطابق با وضعیتیست که عیسی به توصیف آن پرداخت. او در توصیف فجایع روزهای آخر می‌گوید که کرکسان برای خوردن اجساد جمع خواهند شد. در روآندا سگها از اجساد بی‌شماری که در کل کشور پراکنده بودند تغذیه می‌کردند بنابراین به سربازان دستور داده شد تا به سگها شلیک کنند و آنها را بکشند.

جنگ در بوسنی

در منازعات قومی بین صربها، کروآتها و بوسنیها در یوگسلاوی سابق، در مقایسه با کشتارهای روآندا، سلاحهای سنگین‌تر و پیچیده‌تری بکار گرفته شدند. نفرت و منازعات قومی در این منطقه ریشه در مسائل مربوط به گذشته و جنگ پادشاهیهای اعصار قبل دارد. من دقیقاً در زمانی که چیزی نمانده بود تا اتحاد این جمهوریها در قالب فدراسیون یوگسلاوی فرو بپاشد، برای شرکت در کنفرانسی که برای شبانان و رهبران مسیحی برگزار شد، به یوگسلاوی رفتم. پس از فرود در فرودگاه بلگراد، برای کرایه وسیله نقلیه به یک آژانس مراجعه کردم. شخصی که پشت صندوق قرار داشت از من سؤال کرد که چه خبرهایی در مورد درگیریهای صربها و کروآتها شنیده‌ام. از آنجایی که این شخص را نمی‌شناختم سعی کردم از پاسخ دادن به او طفره بروم.

او پاسخ داد: «من صرب هستم. من دوستان کروآت بسیاری دارم. برخی از آنها در جشن عروسی من هم شرکت داشتند. اما اگر بتوانم همه آنها را در یک چشم به هم زدن می‌کشم!» من که با شنیدن سخنان او از تعجب بر جای می‌خکوب شده بودم پرسیدم: «چطور می‌توانی چنین سخنانی را بر زبان آوری؟»

این مرد که بسیار جوانتر از من بود شروع به سخن گفتن در مورد جنگ جهانی دوم کرد و اینکه چگونه کروآنها با هیتلر متحد شدند. من به او پاسخ دادم: «تو در طی جنگ جهانی دوم حتی بدنیا هم نیامده بودی پس چرا باید بخواهی دوستان را بخاطر چیزی بکشی که در زمان اتفاق افتادن آن هیچیک از شما پا به دنیا نگذاشته بودید؟» او پاسخی نداشت که به من بدهد.

در پایان این قرن، نفرت و احساسات منفی ریشه دار بین حکومت‌های قدیمی و قومها، از عمق به سطح آمده است. در مسافرت به بسیاری از مناطقی که جنگ و منازعه در آنها جریان داشته این حقیقت را دریافته‌ام که نفرت و رنجش موجود در قلب انسانها صرفاً بر شخصی که این احساسات در قلب او خانه کرده‌اند تأثیر نمی‌گذارد بلکه این احساسات مخرب می‌توانند نسل اندر نسل به فرزندان آنها منتقل شوند و باعث آشفتگی و خرابی در زندگی نسلهای بعدی شوند.

شاید نسل ما بیش از هر نسل دیگری در طول تاریخ در برابر این عامل آسیب‌پذیرتر است. این خصومت‌های تاریخی و دیرین مدتهای مدیدی به شکل نهفته وجود داشته‌اند اما هیچگاه چون عصر حاضر سلاحهایی با این دامنه تخریب وجود نداشته‌اند که بتوانند چند ملت را تماماً دچار هلاکت و نابودی سازند.

موج تنفر در بوسنی-هرزگوین و دیگر مناطق اطراف در یوگسلاوی سابق به قتل ولیعهد فرانس فردیناند بازمی‌گردد که توسط یک تروریست صرب در شهر سارایوو مرکز بوسنی ترور شد. ترور فردیناند ریشه در مشاجره‌هایی داشت که از دیرباز بین قومها و حکومت‌های بالکان وجود داشت. مرگ او باعث شروع جنگ جهانی اول شد. هشتاد سال پس از این واقعه بسیاری از این نفرت‌های دیرین امروزه سر باز کرده‌اند. اگر جنگ جهانی سوم بر اثر این منازعات آغاز شود خرابی و تلفات حاصل از آن ابعادی غیرقابل تصور خواهد داشت. انواع سلاحهای کشتار جمعی که در اختیار ماست می‌توانند چنان هراس و وحشتی را پدید آورند که تمدن بشری هرگز شاهد آن نبوده است.

تمدن بشری ما از پیش با چنین تهدیدی زندگی کرده است. پسر من، دیو، تابستان سال ۱۹۹۵ در سیبری بود هنگامی که در ماه آگوست به او تلفن کردم او در مورد جنگ صربها و بوسنیها از من پرسید. او به این موضوع علاقمند شده بود چون رسانه‌های جمعی روسیه خبر داده بودند که احتمال شروع جنگ جهانی سوم وجود دارد. البته رسانه‌های جمعی روسیه در اشتباه بودند اما برای بسیاری از غربیها درک دل‌نگرانی اهالی اروپای شرقی در مورد منطقه بالکان دشوار است. منازعه در این منطقه باعث شروع یک جنگ جهانی شده است و برخی تحلیل‌گران نظامی بر این باورند که این تنش‌های دیرین می‌تواند باعث افروخته شدن جنگ جهانی دیگری شوند.

جنگهای بالفعل و بالقوه در منطقه بالکان

صربها، کروآتها و بوسنیها در چند سال گذشته بر سر اختلافات ارضی با یکدیگر جنگیده‌اند اما اختلافات آنها در مورد مسائل ارضی در این منطقه منحصر بفرد نیست. آستین بی، نویسنده‌ای که در مورد مسائل نظامی و سیاسی کتب بسیاری نگاشته، تنشهای موجود در این منطقه و نقاطی را که احتمال آغاز جنگ در آنها وجود دارد، بدین شرح برشمرده است:

بلغارستان - ادعاهایی ضمنی در مورد بخشهایی از جزایر یونان، ترکیه، مقدونیه یونان و قسمتی از ساحل جنوبی رومانی مطرح کرده است.

یونان - در مورد بخشهایی از جنوب آلبانی، بخشهایی از مقدونیه برخی جزایر ترکیه ادعای ارضی دارد.
رومانی - در مورد برخی مناطق مرزی صربستان و کل جمهوری مولداوی (از جمهوریهای سابق شوروی) ادعای ارضی دارد.

آلبانی - در مورد جمهوری کوزوو و بخشهایی از مونته‌نگرو ادعای ارضی دارد. ملی‌گرایان آلبانیایی در غرب مقدونیه دعاوی‌ای را در مورد اتحاد با آلبانی مطرح کرده‌اند.

مجارستان - برخی گروههای راست‌گرا در مجارستان ادعاهایی در مورد استان ترانسیلوانیا (که در حال حاضر بخشی از خاک رومانی است) مطرح ساخته‌اند. ملی‌گرایان افراطی مجارستان نیز خواستار پیوستن منطقه و وجودینای صربستان به مجارستان هستند.

صربستان - ملی‌گرایان افراطی صرب علاوه بر پافشاری بر پیوستن مناطق صرب‌نشین بوسنی و کروآسی به صربستان ادعای ارضی در مورد جمهوری مقدونیه دارند.

اسلوونی - برخی اسلوونیها ادعای ارضی در مورد بندر ایتالیایی تریست دارند.

کروآسی - ملی‌گرایان افراطی کروآت خواهان الحاق کامل بوسنی به کروآسی هستند و از نظر آنها اسلوونیها در اشتباهند و بندر تریست متعلق به کروآسی است.

ایتالیا - ایتالیا ادعاهایی ضمنی در مورد ساحل دلماتیه که در خاک کروآسی است، مطرح کرده است.

جمهوری مقدونیه - برخی مقدونیها در مورد بخشهایی از یونان، بلغارستان، صربستان و آلبانی ادعای ارضی دارند یعنی نسبت به کشورهای که نسبت به مقدونیه ادعای ارضی دارند. (در حال حاضر ۱۵۰۰ سرباز آمریکایی در حال پاسداری از مرز صربستان - مقدونیه هستند).

آری، بالکان را به یک بشکه باروت می‌توان تشبیه کرد.

من شخصاً از بسیاری از این کشورها دیدار کرده‌ام و به رومانی، مولداوی، آلبانی، مجارستان، صربستان، کروآسی، مقدونیه و یونان سفر کرده‌ام و می‌توانم درک کنم که چرا این منطقه را به بشکه باورت تشبیه می‌کنند. اما قبلاً این تنشها عمدتاً حالتی خفته و پنهان داشت اما با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سقوط کمونیسم در شرق اروپا، زخمها سرباز کرد. هنگامی که یوگسلاوی کمونیست از هم پاشید آتش جنگ بین صربها، بوسنیها و کروآتها شعله‌ور شد. بیشتر استبداد کمونیستی بر قومها مسلط بود و اجازه نمی‌داد تا این تنشها آشکار شوند. آیا این گفته بدین معناست که فقط دیکتاتوری با مثنی آهنین قادر است ثبات را به این منطقه بازگرداند؟ شاید چنین باشد. اگر چه من خود طرفدار چنین راه حلی نیستم اما چنین چیزی می‌تواند اتفاق بیفتد. و وقوع چنین امری تأیید ضمنی دیگری برای این پیشگویی کتاب مقدس است که رهبری مستبد بر کل جهان مخ^۶سلط خواهد شد که برنامه‌ای برای صلح جهانی ارائه خواهد داد.

قبیله گرایی جدید و سلاحهایی جدید

بنظر می‌رسد که تنش بین گروههای مختلف قومی و نژادی در حال رسیدن به اوجی بی‌سابقه است. اهالی شمال آمریکا و اروپای غربی در مورد پدیده سرازیر شدن موج جدید پناهندگان به کشورهايشان بسیار عصبانی‌اند. در سال ۱۹۹۵ تجزیه طلبان ایالت کبک کانادا مبارزه انتخاباتی‌ای را رهبری کردند که نزدیک بود منجر به استقلال این ایالت عمدتاً فرانسوی زبان کانادا بشود. انتظار می‌رود که همه پرسى دیگری در این مورد برگزار شود. در اسکاتلند، ملی‌گرایان اسکاتلندی در پی آنند تا کشورشان اعلام استقلال کند و از بریتانیا جدا شود. در ایالات متحده تنشهای نژادی ادامه دارند.

علاوه بر این، به نظر می‌رسد که مبارزه طبقاتی نوینی در سطح جهان در حال تشدید شدن است که در آن ملل فقیر و تنگدست علیرغم فقرشان و برای جبران آن به دستاوردهای جدید تکنولوژی متوسل می‌شوند. بنظر می‌رسد که شرایط اقتصادی در سطح جهان باعث تقویت روحیه خشم و رنجش در میان انسانها می‌شود. ری مارشال کارشناس مسائل اقتصادی می‌نویسد:

جهان اکنون شاهد یکی از بزرگترین بحرانهای بیکاری پس از سال ۱۹۳۰ است. تقریباً یک سوم از دو میلیارد و هشتصد میلیون نفر نیروی کار در سطح جهان فاقد شغل هستند و بسیاری از کسانی که مشغول کار هستند دستمزدشان بسیار کم است و چشم انداز روشنی نیز برای پیشرفت شغلی آنها وجود ندارد.

جهان به سبب تقسیمات و اختلافات نژادی، اقتصادی، تکنولوژیکی و قومی و ملی در حال قرار گرفتن در وضعیتیست که عیسی پیشگویی نمود پیش از بازگشتش بوجود خواهد آمد. بابرخواستن قومی علیه قومی دیگر، حکومتی علیه حکومتی دیگر، نژادی علیه نژادی دیگر و طبقه اجتماعی‌ای علیه طبقه اجتماعی‌ای دیگر نوع جدیدی از قبیله‌گرایی در حال پدید آمدن است.

آنچه که شرایط را در حال حاضر بس خطرناک می‌سازد سلاحهای جدیدی است که تمدن جدید در اختیار همه قرار داده است. هنگامی که در پایان جنگ جهانی دوم دولت ایالات متحده تصمیم به تولید بمب اتمی و بکارگیری آن گرفت دیگر جهان ما هیچوقت نتوانست آن جهان قبلی باشد. همیشه حاکمان مستبدی که تشنه قدرت هستند وجود خواهند داشت که حاضرند برای در اختیار داشتن سلاحهای جدید کشتار جمعی هر بهایی را بپردازند. از سوی دیگر همیشه تاجران و دانشمندانی نیز وجود دارند که چنان تشنه پول هستند که حاضرند اطلاعات و مواد لازم برای تهیه این سلاحها را در اختیار چنین حاکمانی قرار بدهند. جاه طلبیهای صدام حسین در جنگ خلیج فارس در این زمینه درسی مهم به ما می‌دهد. هنگامی که ژنرال کامل‌المجید سرپرست سابق برنامه‌های سلاحهای سری ارتش عراق در آگوست ۱۹۹۵ بیمار شد، بیماری عجیب وی تأییدی به دسترسی عراق به بسیاری از سلاحهای بیولوژیکی، شیمیایی و اتمی بود.

یکی از کارشناسان سازمان ملل گزارش می‌دهد که سلاحهای بیولوژیکی تولید شده از سوی عراق که مولد سیاه زخم و سم بوتولیسم نیز در آنها وجود دارد، میزانشان به حدی است که برای کشتن همه انسانها بر کره خاکی کفایت می‌کند. روزنامه نیوزویک می‌نویسد: «پس از آشکار شدن این حقیقت تکان دهنده که حکومت عراق پیش از جنگ خلیج فارس دهها تن سلاحهای بیولوژیکی تولید کرده است، شواهد جدیدی یافت شدند که نشان می‌دادند حکومت عراق در حال پیگیری برنامه‌ای بسیار گسترده‌تر و مهلک‌تر بوده است که ابعاد آن در مخیله ناظران نمی‌گنجید. درواقع حکومت عراق به شکل گسترده‌ای سلاحهای میکروبی و ویروسی را جزو سلاحهای تهاجمی خود ساخته است.» (نیوزویک، ۹ اکتبر ۱۹۹۵). گزارشگر روزنامه نیوزویک به تشریح سه مورد از این سلاحها می‌پردازد: «ویروسی که باعث نابینایی اشخاص می‌شود، میکروبی که باعث نوعی سیفلیس می‌شود و میکروبی دیگر که باعث پدید آمدن زخمهایی متورم بر پوست می‌شود که کشنده‌اند.» گزارشهای دیگری حاکی از این هستند که حکومت عراق در حال دستیابی به سلاحهای اتمی و سلاحهای شیمیایی پیچیده بود.

جنگ کامپیوتری

از بین مهلکترین و شرارت آمیزترین سلاحهای جدید می توان به سلاحهایی اشاره کرد که توسط کامپیوتر کنترل می شوند. در آینده رویکردی نوین در مورد جنگ سر بر خواهد آورد که جنگ کامپیوتری نام خواهد گرفت. کامپیوترها نه در خدمت تجهیز بیشتر تسلیحات بلکه در جهت کنترل نظامهای اطلاعاتی عملیات نظامی بکار گرفته خواهند شد. اگرچه پیشرفت برنامه های کامپیوتری باعث سهولت بخشیدن به انجام امور و تحلیل سریعتر اطلاعات می شوند اما اتکای فزاینده به این برنامه ها باعث می شود تا بسیاری از کشورها آسیب پذیر گردند. برای مثال اگر متخصصان کامپیوتر یک کشور بتوانند به شکلی به کدهای محرمانه بازار بورس کشوری دیگر دست یابند، شاید بتوانند آن ملت را به زانو درآورند و آنها را دچار مشکلات فراوان سازند.

مجله تایم در گزارشی که در سال ۱۹۹۵ تحت عنوان «جنگ کامپیوتری» ارائه کرده بود نوشت: «ایالات متحده به سرعت در حال تبدیل کردن کامپیوترها به ابزار جنگ آینده است. اما در این صورت چقدر پشت جبهه امن خواهد بود؟»

«در اتاقي امن در مرکز ضداطلاعات امنیت ارتش آمریکا شمال ویرجینیا، سرهنگ مایک تاکسلی طرح کلی هارمجدونهای جدید را ترسیم می کند... تصویری که در این مرکز شمال ویرجینیا ترسیم می شود تصویری در مورد «جنگ اطلاعاتی» است که اکنون داغترین موضوع در راهروهای پنتاگون است. هدف آنان بکارگیری آخرین یافته های حیرت انگیزین قرن بیستم برای دست زدن به حمله سریع، پنهانی، گسترده و مخرب به زیربنای نظامی و غیرنظامی دشمن است.» (مجله تایم، ۲۱ آگوست ۱۹۹۵)

جنگ کامپیوتری می تواند جنگی ظاهراً تمیز و بسیار مرگ آور باشد. سربازان هرگز شاهد فجایع جنگ نخواهند بود و خون و اجساد را مشاهده نخواهند کرد. آنها فقط چند دکمه را فشار خواهند داد و خواهند گفت: «من فقط دارم وظیفه ام را انجام می دهم.» آنها هرگز دهشت ناشی از جنگ را درک نخواهند کرد. با این حال میلیونها نفر کشته و مجروح خواهند گشت.

مدتهاست که نسلی پرورش یافته است که اوقاتی را صرف بازیهای جنگی کامپیوتری می کند. این نسل می داند که چگونه دشمن را نابود سازد. اگر جنگ واقعی صرفاً تبدیل به یک بازی کامپیوتری چون دیگر بازیهای کامپیوتری شود، چه بر سر تمدن ما می آید؟

جنگ ملل

ما نه تنها در عصری زندگی می کنیم که مخربترین سلاحهای تاریخ در اختیار بشر است بلکه همچنین در عصری زندگی می کنیم که درگیریهای مسلحانه در تمامی جهان گسترش یافته اند. تنها از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵

نود جنگ و درگیری بوقوع پیوسته است. مورخ سازمان ملل منذر می‌نویسد: «تقریباً همه این این جنگها، جنگهای داخلی بوده‌اند (به استثنای جنگهایی چون جنگ عراق و کویت) و در این جنگها ۱۷۵ گروه قومی درگیر بوده‌اند.»

در سرتاسر جهان تعداد جنگها و مناقشات مسلحانه آنقدر زیاد بوده‌اند که برای یک شخص عادی بیاد آوردن آنها دشوار است. به همین سبب بود که عیسی گفت که پیش از بازگشتش «جنگها و اخبار جنگها» خواهد بود.

دو هزار سال پیش عیسی پیشگویی کرد که با به جنگ برخاستن قومه‌ها و پادشاهیها علیه یکدیگر «جنگها و اخبار جنگها» خواهد بود. بنظر می‌رسد که این روزها فرا رسیده‌اند. اما نتایج سقوط انسان در این شرایط اخلاقی چیست؟ بنظر می‌رسد هر چقدر انسان بیشتر سقوط می‌کند طبیعت نیز بیشتر دچار تلاطم می‌شود. وقوع جنگها در عصر حاضر باعث افزایش پناهندگان در سرتاسر جهان شده است. مورخ سازمان ملل منذر می‌نویسد: «درگیریهای نظامی و بلایای طبیعی در کنار عوامل دیگر باعث جابجایی توده‌های انبوه شده که بدنبال یافتن سرپناهی در کشورهای همسایه محل زندگی خود و سپس کشورهای دیگر هستند. در حال حاضر ۲۷ میلیون پناهنده در حال فرار از محل زندگی خود هستند.» با وجود این تعداد پناهنده که در سرتاسر جهان در جستجوی سرپناه هستند، احتمالات بسیاری برای گسترش بیماری و قحطی در تمدن معاصر پدید آمده است. درواقع دیگر نمی‌توان غرشهایی را که از طبیعت بگوش می‌رسد نادیده گرفت. در بخش دوم کتاب ما به بررسی این موضوع می‌پردازیم که معنای این غرشها برای هزاره سوم چیست.

بخش دوم

غرشهایی از سوی طبیعت

درحالی که ابزارهایی در دست انسان قرار گرفته که به او اجازه می‌دهد تا هرج و مرج و نابودی‌ای را پدید آورد که برای نسلهای گذشته بی‌سابقه بوده است، بنظر می‌رسد که طبیعت نیز سر به شورش برداشته است. هرچقدر وضعیت اخلاقی انسان بدتر می‌شود، طبیعت نیز به شکل خشنتری عکس‌العمل نشان می‌دهد. انسان آفریده شده تا در هماهنگی با طبیعت زندگی کند اما بنظر می‌رسد که در این روزهای آخر انسان و طبیعت رو در روی یکدیگر قرار گرفته‌اند.

کتاب مقدس پیش‌گویی کرده است که در روزهای آخر طبیعت به همراه وباها، قحطی‌ها، زلزله‌ها و بلایای دیگر شروع به متلاطم شدن خواهد کرد. در پایان قرن بیستم بیماریهایی شیوع یافته‌اند که در تاریخ بشری بی‌سابقه بوده‌اند. در کمتر از ۲۵ سال، ویروسی که قبلاً شناخته شده نبود و باعث بیماری ایدز می‌شود، در سرتاسر جهان گسترش پیدا کرده و در هر قاره باعث مرگ میلیون‌ها انسان شده است. بیماریهای ناشناخته دیگری شروع به خارج شدن از جنگلهای بارانی کرده و قدم به شهرهای بزرگ دنیا گذاشته‌اند. علاوه بر این بیماریهای قدیمی گویی برای انتقام کشیدن از انسان بازگشته‌اند و به شکلی سعی می‌کنند تا راهی بیابند تا در برابر درمانها پزشکی معاصر مقاومت کنند.

پدیده‌های طبیعی دیگر نیز غرش می‌کنند. بنظر می‌رسد که آب و هوای بسیاری از مناطق جهان تغییر یافته است، زلزله‌های بزرگ برخی از شهرهای بزرگ دنیا را تهدید می‌کنند و در قاره آفریقا قحطی بیداد می‌کند. از دست کسی کاری بر نمی‌آید و فقط این سؤال مطرح می‌شود: «چه اتفاقی دارد می‌افتد؟»

شاید طبیعت با صدایی بلند شروع به فریاد زدن کرده است. گویی کوچکترین میکروبها به انسان هشدار می‌دهند: «دیگر بی‌رحمی، نفرت و تکبرورزی شما بس است. زمان موعود فرا رسیده. خالق بزودی بازخواهد گشت!»

او دچار ضعف و سرگیجه می شود و ستون فقراتش بی حس شده و او حس تعادلش را از دست می دهد. اتاق در دور سرش شروع به چرخیدن می کند. او دچار شوک می شود. او بخود می پیچد و درحالی که سرش روی زانوانش قرار گرفته، مقدار زیادی خون از معده اش خارج می شود و او درحالی که ناله ای جانکاه می کشد این مقدار خون را بر زمین استفراغ می کند. او خودآگاهی اش را از دست می دهد و بر زمین می افتد. تنها صدایی که به گوش می رسد صدای خرخریست که درحالی که او بیهوش بر زمین استفراغ می کند، از گلویش خارج می شود. سپس صدای شبیه نصف شدن ملخ بگوش می رسد که صدای روده های اوست که گشاد شده و از خود خون خارج می سازند که همراه آن دیواره های روده نیز خارج می شوند... مونه درحال تحلیل رفتن و از دست دادن خون است.

ریچارد پرستون

منطقه بحرانی

و آوازی بلند شنیدم که از میان قدس به آن هفت فرشته می گوید که بروید هفت پیاله غضب خدا را بر زمین بریزید. و اولی رفته پیاله خود را بر زمین ریخت و دمل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را می پرستند بیرون آمد.

مکاشفه 162 : 1

فصل چهارم

گسترش عالمگیر بیماریهای مسری

هند سرزمینی مسحور کننده است. بداشتن جمعیتی بیش از ۹۰۰ میلیون نفر بزرگترین دموکراسی دنیا محسوب می‌شود. هندیها اشخاصی جذاب هستند. من مصاحبت با آنها را خیلی دوست دارم چون بسیاری از آنها نگرشی فلسفی در مورد مسائل دارند. اما با وجود تمامی زیباییهای این سرزمین و اصالت فرزاندی مردمانش، ملت هند با فقر شدید و بیماریهای متعدد دست به گریبان است.

در سال ۱۹۹۲ برای شرکت در کنفرانسی در مورد بیداری روحانی و بشارت عازم ایالت آندراپرادش شدم. بیش از یک هزار شبان برای شرکت در این کنفرانس گردهم آمده بودند. من از اینکه این تعداد از شبانان و رهبران گردآمده بودند هیجان زده شده بودم زیرا در چنین جمعی انتظار وقوع حوادثی عالی را می‌شد داشت. پس از رسیدن به شهر گونتور عازم هتل شدم. مسافرت با هواپیما و قطار مرا خیلی خسته کرده بود و من برای رسیدن به گونتور تقریباً دو روز کامل در مسافرت بودم.

اما در ده ساعتی که در ترن بودم لب به غذا نزدم زیرا دوستان هندی‌ام فکر می‌کردند برای حفظ سلامتی‌ام بهتر است در قطار چیزی نخورم. فکر می‌کردم صرف غذا در رستورانی محلی بد نباشد اما پس از خوردن تکه‌ای مرغ متوجه شدم که بهتر است بیشتر از آن نخورم.

آگاهی از این موضوع که در هتل امکانات تهویه مطبوع وجود دارد مرا خوشحال کرد. این موضوع حتی ناراحتی مرا از فقدان آب تمیز و کافی و نیز نبود توالت تمیز برطرف ساخت. زیرا در آن روز بعد از ظهر مهمترین موضوع برای من این بود که محلی خنک برای استراحت کردن داشته باشم. با وجود جریان هوای خنک از نیش پشه‌ها هم در امان بودم. به محض اینکه در تخت دراز کشیدم بخواب رفتم.

صبح روز بعد درحالی که خواب شب قبل خستگی را از تنم بدر کرده بود از خواب بیدار شدم. پس از داشتن دعا و رازگهان، با یکی از دوستان هندی‌ام در سرسرای هتل ملاقات کردم و ما برای تبدیل پول عازم بانک شدیم. برنامه من این بود که باید با ایراد نخستین خطابه‌ام، در ساعت ۱۱ کنفرانس را افتتاح می‌کردم. اما پس از رفتن به بانک احساس ضعف کردم. بجای رفتن به کنفرانس برای استراحتی کوتاه به هتل برگشتم. هنگامی که دوست هندی‌ام به هتل آمد تا مرا به محل کنفرانس ببرد، من سر درد شدیدی داشتم و شدیداً احساس ضعف می‌کردم. به او گفتم که فکر نمی‌کنم آنقدر نیرو در بدنم باشد تا بتوانم در کنفرانس سخن بگویم. به او گفتم: «فکر می‌کنم خستگی شدید مسافرت هوایی هنوز از تنم در نرفته. من فقط احتیاج دارم روز نخست را استراحت کنم. لطفاً از طرف من از شبانان عذرخواهی کن و به آنها بگو که فردا صبح برای ایراد سخنرانی به کنفرانس خواهم آمد.»

او مرا ترک کرد و من فقط توانستم یک ساعت بخوابم زیرا بر اثر انقباض و درد معده از خواب بیدار شدم و سپس دچار اسهال شدید شدم. قبلاً هم در طی مسافرتهایم ناراحتی معدی پیدا کرده بودم اما این بار وضعیت بسیار بدتر بود. شروع به استفراغ کردم و تمامی محتویات معده‌ام خارج شد. می‌دانستم که بسرعت در حال از دست دادن آب بدنم هستم. گوشی تلفن را برداشتم و از قسمت پذیرش هتل خواستم تا مرا پیش پزشک ببرند اما کسی نمی‌توانست انگلیسی حرف بزند. من چند بار گفتم: «من احتیاج به پزشک دارم!» و آنها نیز تکرار می‌کردند: «شما نیاز به آب دارید؟»

درد من بیشتر و بیشتر می‌شد. در عرض سی دقیقه حمام و تختم پز از کثافت و آلودگی شد درد من تقریباً غیرقابل تحمل شده بود. کسی در اتاق را زد و من با خود گفتم: «خدا را شکر مثل اینکه پزشک آمد» مرد جوانی وارد اتاق شد و سه کلمه‌ای را که به انگلیسی می‌دانست بر زبان آورد: «سرویس اتاق-آب». من شروع به فریاد زدن کردم: «من احتیاج به پزشک دارم. لطفاً مرا پیش پزشک ببرید.» او لبخند زد و گفت: «سرویس اتاق-آب.»

من از شدت درد شروع به گریستن کردم و گفتم: «مرا پیش دکتر ببرید.» او اتاق را ترک کرد. امیدوار بودم که او منظورم را درک کرده باشد. اما شرایط بسرعت بدتر شد. درد من آنقدر وحشتناک بود که شروع به جیغ زدن کردم. آنقدر ضعیف شده بودم که نمی‌توانستم برای رفع حاجت به دستشویی بروم. سپس بشدت شروع به عرق ریختن کردم. ملافه تخت کاملاً خیس شده بود. با خود فکر کردم: «در همینجا خواهم مرد.»

بار دیگر با تلفن به قسمت پذیرش هتل تماس گرفتم و درحالی که درد شدیدی داشتم فریاد زدم: «من به یک پزشک نیاز دارم، من به یک پزشک نیاز دارم.» پنج دقیقه بعد دو مرد جوان وارد اتاقم شدند آنان با دیدن وضعیت من چشمانشان از تعجب گرد شد و بلافاصله اتاق را ترک کردند. فکر نمی‌کردم بیشتر از آن بتوانم درد را تحمل کنم و هر لحظه ضعیفتر و ضعیفتر می‌شدم.

پس از یک ساعت سه نفر از شرکت کنندگان در کنفرانس وارد اتاقم شدند و با دیدن وضعیت من شوکه شدند. آنها سعی کردن مرا از تخت بلند کنند اما من هیچ قدرتی نداشتم و بدنم شل شده بود. آنها کارکنان هتل را به کمک طلبیدند. شش نفر درحالی که مرا در ملافه‌ای پیچیده بودند و من از شدت درد فریاد می‌زدم، مرا از پله‌ها پایین بردند. آنها مرا سوار تاکسی کرده و به سرعت روانه یک بیمارستان مسیحی شدیم. درحالی که مرا به اتاق مراقبتهای اضطراری می‌بردند، خودآگاهی‌ام را به تناوب از دست می‌دادم و باز می‌یافتم و ظاهراً جان از

بدنم در حال خارج شدن بود. آخرین چیزی که در آن لحظات بیاد می‌آورم این بود که سوزنی در بازویم فرو رفت.

ساعت دو بامداد چشم باز کردم و احساس کردم که مجدداً بدنم قوتش را بازمی‌یابد. دانستم که حالم در حال خوب شدن است. در کنار تختم دو شبان هندی ایستاده بودند که در حال دعا برای من بودند. اگر چه در ساعت هشت صبح آن روز، بدنم هنوز ضعیف بود از راهبه‌ای که مدیر بیمارستان بود خواستم تا به من اجازه دهد تا برای سخنرانی به کنفرانس بروم. او متوجه شد که من برای شرکت در این کنفرانس راهی طولانی پیموده بودم. پرستاران سرمی را که به دستم بود باز کردند و مرا با تاکسی به کنفرانس فرستادند.

اگرچه بدنم بسیار ضعیف بود اما موعظه کردم و بلافاصله با تاکسی به بیمارستان برگشتم. مجدداً به دستم سرم وصل کردند و تا پایان کنفرانس هر روز من به محل کنفرانس می‌رفتم و سپس به بیمارستان برمی‌گشتم. در بیمارستان پرستاران هر روزه برایم سطلی آب می‌آوردند و من از این آب برای شستشو و اصلاح صورت استفاده می‌کردم زیرا لوله‌کشی آب در همه اتاقهای بیمارستان وجود نداشت. آنها معمولاً درپوشی روی سطل قرار می‌دادند تا پشه‌ها درون سطل نروند. در روز آخر که در بیمارستان بودم، وقتی که درپوش سطل را برداشتم ناگهان قلبم فرو ریخت: دو موش مرده در آب سطل شناور بودند. من از اصلاح صورتم منصرف شدم و در آن لحظه فقط یک آرزو داشتم و آن این بود که به خانه برگردم.

اگر چه بعد از پایان کنفرانس برنامه ریزی کرده بودیم که در چند کلیسای محلی موعظه کنم اما از دوستان هندی‌ام خواهش کردم که به من اجازه دهند که سریعاً کشور هند را ترک کنم و به ایالات متحده برگردم. آنها با مهربانی و بزرگواری مخالفتی با من نکردند. من توانستم هواپیمایم را عوض کنم و با پرواز دیگری به ایالات متحده بازگردم. یکبار دیگر هم در بیمارستان بستری شده بودم و آن بار سال ۱۹۸۹ در نیجریه بود. در آن زمان هم احساس مشابهی داشتم یعنی فقط دلم می‌خواست به خانه‌ام برگردم. فکر می‌کردم اگر به خانه برگردم همه مسائل حل خواهند شد.

من هیچوقت نفهمیدم که چه چیز باعث شد تا من در هند بدان شکل مریض شوم اما فکر می‌کنم علت این بیماری‌ام باکتری‌ای بود که توسط غذا وارد بدنم شد. خوشبختانه بیماری من آنچنان مسری و کشنده نبود و من سرعت هم توانستم هواپیمایی برای برگشت به خانه بیابم. اما من اغلب به این فکر می‌افتم که در پروازهایی که من تاکنون داشته‌ام چند نفر از مسافران ناقل بیماریهای مسری بوده‌اند.

ویروسها به منزله خطری مهلک

محققان و نویسندگان بسیاری در مورد امکان گسترش ویروس‌هایی چون ابولا که در اواسط دهه ۹۰ اخبار بسیاری را بخود اختصاص داد، هشدار می‌دهند. در کتاب «منطقه بحرانی» ریچارد پرستون به شرح رخدادهایی واقعی می‌پردازد که یکی از این رخدادها شرح جان سپردن شخصی فرانسویست که به هنگام دیدارش از کوه الگون که در مرز کنیا و اوگاندا قرار دارد، رخ می‌دهد. درواقع آنچه که در ابتدای این فصل ذکر شده، توصیف آخرین لحظات زندگی این فرانسوی است که شارل مونه نام داشت.

مونه پس از بیمار شدنش توسط خطوط هوایی کینیا به نایروبی آمد و پرستون می‌نویسد: «تمامی شهرهای جهان توسط شبکه‌ای از خطوط هوایی به هم متصلند. هرگاه ویروسی وارد این شبکه شود می‌تواند در عرض یک روز جایی برود و وارد توکیو، نیویورک، لس‌آنجلس و هر جای دیگری که هواپیماها پرواز می‌کنند بشود. شارل مونه و ویروسی که در درون او وارد شده بود وارد این شبکه شده بودند.»

اما خوشبختانه این ویروس توسط شبکه مسافرتی هوایی گسترش نیافت. اگر چنین اتفاقی می‌افتاد فاجعه‌ای در ابعاد جهانی رخ می‌داد. نشانه‌های ابتدایی ویروس ابولا شامل تب، استفراغ و اسهال شدید است که شباهت زیادی به نشانه‌های بیماری‌ای دارد که من در هند دچار آن شدم.

این بحث سؤالی مهم را مطرح می‌سازد. اگر کسی که دچار بیماری ابولا شده یک تاجر یا شخصی همانند من باشد که پیوسته در حال سفر است، آیا شرکت‌های هواپیمایی می‌توانند به او اجازه بازگشت به موطنش را بدهند؟ اگر چنین اتفاقی بیفتد در این حالت در شبکه جهانی شهرها شخصی وارد خواهد شد که مبتلا به این ویروس مهلک است.

در زمان شیوع بیماری ابولا در زئیر در سال ۱۹۹۵ رابرت نوواک متخصص بیماری‌های حاره‌ای به آسوشیتدپرس گفت: «ما به شکل کامل در مصونیت قرار نداریم و در برابر بیماری‌هایی که در سطح جهان وجود دارد ایمن نیستیم. شما نمی‌توانید دیواری آجری دور ایالات متحده بکشید یا از هر کس که وارد یکی از فرودگاه‌های ایالات متحده می‌شود، آزمایش خون بگیرید.»

درواقع پس از شیوع بیماری ابولا در زئیر کشورهای بسیاری دست به اقدامات مشابه زدند و به معاینه کسانی پرداختند که از زئیر وارد شده بودند. کشورهای آنگولا، اوگاندا و ساحل عاج، مسافرانی را که از زئیر می‌آمدند، بشکل اجباری معاینه می‌کردند. کانادا، روسیه، تایلند، برزیل، ترکیه، لبنان و فیلیپین همه یا برخی از اشخاصی را که از زئیر می‌آمدند معاینه می‌کردند یا اجازه ورود به پروازهایی که مبدأشان زئیر بود نمی‌دادند. به کسانی که از زئیر وارد فرانسه می‌شدند پرسشنامه‌هایی داده می‌شد که در آن پرسیده می‌شد که آیا شخص با کسانی که دچار بیماری ابولا بوده‌اند تماس داشته است. در بلژیک مسافرانی که می‌باید سه هفته در بروکسل

می‌ماندند توسط پزشکان معاینه می‌شدند. درواقع کشورهای مختلف جهان شروع به درک این موضوع کرده بودند که ویروس ابولا می‌تواند چه عواقب وحشتناکی داشته باشد.

اگر چه احتمال این موضوع کم است اما ویروس ابولا یا هر ویروس مشابه دیگری می‌تواند سرعت در جهان منتشر شود چون ویروس ابولا به سرعت فرد مبتلا را می‌کشد و توسط تماس نزدیک با شخص مبتلا منتقل می‌شود و اغلب سرعت منتشر می‌شود. ویروسی را که سرعت شخص را می‌کشد آسانتر می‌توان کنترل کرد زیرا عواقب هولناک آن در همه جا سرعت قابل مشاهده است. می‌توان قرنطینه‌هایی مشابه آنچه در سال ۱۹۹۵ در زئیر بوجود آمدند، پدید آورد. بدینسان ویروس دیگر میزبانی نخواهد داشت تا آن را منتشر سازد. با وجود این اطلاعات کمی در مورد ویروس ابولا و ویروسهای مشابه وجود دارد و بدین جهت کارشناسان مسائل بهداشتی دقیقاً نمی‌دانند چه باید کرد تا این ویروس گسترش جهانی نیابد.

بنظر می‌رسد که ویروس ابولا هشدار از سوی طبیعت است. عیسی در انجیل لوقا باب ۲۱ در مورد رخدادهایی سخن گفت که پیش از بازگشتش بوقوع خواهند پیوست. او گفت که: «وایها پدید و چیزهای هولناک...ظاهر خواهد شد.» (آیه ۱۱). مطمئناً این سخن در مورد ویروس ابولا صادق است. اما احتمالاً این ویروس نخستین بیماری از مجموعه بیماریهایی می‌تواند در نظر گرفته شود که پیش از بازگشت مسیح شیوع خواهند یافت.

ویروس ابولا: بررسی موردی یک ویروس

به منظور درک این موضوع که یک ویروس کشنده چه میزان می‌تواند باعث مرگ و میر انسانها شود، بیایید تا به شکلی خلاصه به بررسی تاریخچه ابولا بپردازیم. در مجموع چهار نوع ویروس ابولا در مناطق مختلف مشاهده شده‌اند که عبارتند از: نوعی از ویروس ابولا که در ماربورگ در ۱۹۶۷ مشاهده شد، نوعی از ویروس ابولا که در زئیر و سودان در سال ۱۹۷۶ مشاهده شد. نوعی از ویروس ابولا که در رستون در سال ۱۹۸۹ مشاهده شد و نوعی دیگر از آن که مجدداً در زئیر در سال ۱۹۹۵ مشاهده گشت. ابولا نام رودخانه‌ایست که در جنگلهای بارانی زئیر جاریست. نام این ویروس از این رودخانه برگرفته شده است چون این بیماری در نواحی اطراف رودخانه ابولا در اواسط دهه ۷۰ ظاهر شده است.

محققان دریافته‌اند که ویروس ابولا وهم خانواده آن ویروس ماربورگ، رشته‌های نازکی هستند که کمتر از یک هزارم میلیمتر طول دارند. در هر رشته هفت پروتئین وجود دارد که حلقه‌های RNA را که ژنهای ویروس در آن قرار دارند، پوشانده‌اند. هر سه نوع ویروس شناخته شده ابولا شبیه یکدیگر بوده و بسیار کشنده‌اند.

ویروسهای ابولای زئیر و ماربورگ برای انسان کشنده‌اند اما نوع ابولای رستون تنها میمون‌ها را می‌کشد و برای انسان کشنده نیست.

ابولای ماربورگ

ویروس ابولای ماربورگ برای نخستین بار در آلمان و یوگسلاوی بشکل همزمان مشاهده شد و نخستین قربانیان آن سه کارگر آلمانی اهل ماربورگ بودند. پس از چند ماه شش نفر دیگر در فرانکفورت مبتلا به این بیماری شدند و سپس این بیماری به یوگسلاوی گسترش پیدا کرد. لوری گرت در کتاب «طاعون در حال نزول» می‌نویسد: «مشاهده سی و یک مورد از این بیماری در میان مراکز تحقیقی اروپا باعث ایجاد وحشت شد زیرا این بیماری هم شدید بود و هم به کسانی که وظیفه مراقبت از بیماران را برعهده داشتند سرایت می‌کرد.» در مراحل پیشرفته بیماری ابولا تمامی بدن شخص بیمار سرخ شده او خون استفراغ می‌کند. در عرض سه هفته «پوست بدن شخص کنده شد... و اکثر بیماران در عرض ۱۶ روز از پای در می‌آیند.»

شیوع ابولای ماربورگ را با انتقال تعدادی میمون از اوگاندا به بلگراد پایتخت یوگسلاوی مرتبط می‌دانند. سپس این میمون‌ها را به ماربورگ و فرانکفورت در آلمان منتقل کردند. پزشکان در نهایت توانستند این ویروس را کنترل کنند اما پس از آن این ویروس ظاهراً حالت نهان و مخفی پیدا کرده است. محققان سعی کردند منشأ و خاستگاه این ویروس را بیابند اما تلاش آنها به نتیجه نرسید و هاله‌ای از رمز و راز این ویروس را دربرگرفته است. چند سال پیش بنظر می‌رسید که این ویروس از عرصه جهان رخت بر بسته است. اما یک زوج جوان استرالیایی که با ماشین جنوب آفریقا را زیر پا گذاشته بودند، در بازگشت به کشورشان مبتلا به این بیماری شدند. مرد جوان چشم از جهان فرو بست اما نامزدش زنده ماند و راز ویروس ابولای ماربورگ نامکشوف ماند.

ابولای سودان

نخستین شیوع بیماری ابولا در زئیر و در سال ۱۹۷۶ مشاهده شد. شخصی که محققان از او تحت عنوان یو.جی. نام می‌برند، دو ماه پیش از شیوع این بیماری در سودان مبتلا به این بیماری شد. او در شهر محل سکونتش چند معشوقه داشت بنابراین این بیماری بسرعت شروع به گسترش نمود. پرستون عواقب وحشتناک این بیماری را توصیف کرده است:

ویروس ابولای نوع سودانی دو برابر کشنده‌تر از نوع ماربورگ بود و پنجاه در صد مبتلایان به آن می‌مردند. درواقع بیشتر از نصف اشخاصی که مبتلا به این بیماری می‌شدند، بسرعت می‌مردند. درصد کشندگی این

بیماری تقریباً برابر با درصد کشندگی طاعون سیاه بود که در قرون وسطی شیوع یافت. اگر ویروس ابولای سودان به آفریقای مرکزی گسترش می‌یافت، احتمالاً در عرض چند هفته به خرطوم پایتخت سودان گسترش پیدا می‌کرد، چند هفته پس از آن هم به قاهره می‌رسید و سپس از قاهره می‌توانست به آتن، نیویورک، پاریس، لندن، سنگاپور برود و در هر نقطه از جهان پخش شود.

ابولای زئیر

هنگامی که دو ماه پس از واقعه فوق‌الذکر، بیماری ابولای زئیر ظاهر شد، قدرت کشندگی آن تقریباً دو برابر آن چیزی بود که در سودان مشاهده شده بود و باعث مرگ ۸۰ درصد کسانی شد که مبتلا به این بیماری بودند. این بیماری به شکل همزمان در پنجاه و پنج روستا منتشر شد. این بیماری نخستین بار در بیمارستانی در منطقه یامبوکو که توسط راهبه‌های بلژیکی اداره می‌شد، دیده می‌شد. معلم مدرسه‌ای که در این بیمارستان آمپولی به او تزریق شده بود، نخستین کسی بود که مبتلا به این بیماری شد. سپس این بیماری بسرعت در روستاهای اطراف یامبوکو شیوع یافت. این بیماری باعث مرگ اشخاصی می‌شد که در بیمارستان یامبوکو به آنها آمپول تزریق شده بود و سپس آنها اعضای خانواده خود را مبتلا کردند.

یکی از راهبه‌های این بیمارستان بعدها دچار ابولا شد. کشیشی او را به کینشازا پایتخت زئیر برد. آنگاه پرستاری که در بزرگترین بیمارستان کینشازا مشغول کار بود، مبتلا به این بیماری شد. با انتشار اخبار مربوط به این بیماری، رئیس جمهور زئیر موبوته سه سه کو، در اطراف «منطقه بحرانی» اطراف یامبوکو و نیز در بزرگترین بیمارستان کینشازا، قرنطینه ایجاد کرد. پس از آن عملکرد ویروس ابولا متوقف شده و این ویروس مجدداً پنهان شد. محققانی به زئیر فرستاده شدند تا میزبان یا حامل اصلی این ویروس را بیابند. آنها جنگلهای بارانی زئیر را زیرپا گذاشتند تا انواع مختلف حیوانات یا حشراتی را که احتمال می‌رفت حامل اصلی این ویروس باشند جمع آوری کنند اما آنها موفق نشدند گونه‌ای جانوری را بیابند که حامل اصلی ویروس ابولا باشد. درنهایت نیز ویروس ابولای زئیر یک راز باقی ماند که در جایی در جنگلهای زئیر و یا کشور سودان باقی ماند.

متخصصان فقط می‌توانند منتظر و مراقب باشند که چه زمانی این ویروس مجدداً ظاهر خواهد شد. آنها شاهد شرایط وحشتناکی بودند که ابولای ماربورگ پدید آورده بود اما ویروس ابولای زئیر عواقبی وحشتناک‌تر داشت.

در سال ۱۹۹۵، ویروس ابولای زئیر مجدداً ظاهر شد و این بود نقطه ظهور آن شهر کیتویک زئیر بود. نزدیک به سیصد نفر در اثر این بیماری کشته شدند. موضوع جالب توجه اینکه ویروس ابولای زئیر مدت کوتاهی پس

از انتشار کتاب پرستون تحت عنوان «منطقه بحرانی» شیوع یافت که به روایت گزارش گونه شیوع این بیماری در سالهای قبل می‌پردازد. همچنین شیوع آن همزمان با اکران فیلم «شیوع» بود که فیلمی تخیلی در مورد گسترش یک بیماری مهلک و مسری در شهری در آمریکاست که ویروس این بیماری توسط میمونی که توسط کشتی از آفریقا پا به آمریکا گذاشته منتشر می‌شود.

پس از شیوع ویروس ابولای ژئیر در سال ۱۹۹۵، مجله نیوزویک در مصاحبه‌ای از پرستون پرسید: «در مورد شیوع این بیماری در ژئیر ما چقدر باید نگران باشیم؟» و او در پاسخ گفت:

ابولا مجدداً سر زشتش را بلند کرده است و یکی از بزرگترین دل‌نگرانیهای ما این است که نمی‌دانیم محل زندگی و مخفی‌گاه این ویروس کجاست. این ویروس ویروسی مسافر است. ما فکر نمی‌کنیم این ویروس از ژئیر خارج شود زیرا هنگامی که اشخاص مبتلا به ابولا می‌شوند، مدت زمان زیادی زنده نمی‌مانند. اما به هر حال این ویروس هشدار جدی به ماست.

ویروس ابولای رستون

موج جدیدی از بیماری ابولا که عمیقاً باعث تعجب محققان شد، در منطقه رستون ویرجینیا که مجاورت واشنگتن دی.سی قرار دارد، مشاهده شد. کتاب پرستون عمدتاً به بررسی این موج می‌پردازد. فیلم «شیوع» با الهام گرفتن از داستان پرستون ساخته شده است اما وقایع فیلم کاملاً تخیلی هستند. واقعیت امر آن است که ویروس ابولای رستون برای انسان خطرناک نیست.

در سال ۱۹۸۹ گروهی از میمونهای خرچنگ خوار از فیلیپین به مجتمع رستون در ویرجینیا منتقل شدند. برخی از میمونها بیمار شده و به سرعت و به شکلی اسرارآمیز مردند. نمونه‌هایی از بافتهای بدن این میمونها به یک مرکز تحقیقاتی ارتش آمریکا که در آن نزدیکی قرار داشت و در مورد بیماریهای عفونی تحقیق می‌کرد، فرستاده شد. محققان این مرکز با مشاهده این امر که ویروس مشاهده شده شاخه‌ای از ویروس ابولا است عمیقاً متعجب شدند. موضوع نگران کننده‌ای که در این تحقیقات وجود داشت این بود که بافتهای بدن میمونها نه در سطح ۴ بلکه در سطح ۳ بررسی شدند. سطح ۴ به نوع تحقیقاتی اشاره دارد که در مورد بیماریهای کشنده، اسرارآمیز و غیرقابل درمان است و در این نوع تحقیقات وسایل و اقدامات پیشگیرانه بسیار پیشرفته بکار گرفته می‌شوند و احتیاط و مراقبت در سطح بسیار بالایی انجام می‌گیرد. اما از آنجایی که این محققان فکر نمی‌کردند با ویروسی روبرو باشند که باید در سطح ۴ مورد بررسی قرار گیرد، زیرا این ویروس فقط میمونها را از پا در می‌آورد و نه انسانها را، آن را در سطح ۳ مورد بررسی قرار دادند. این موضوع می‌توانست برای کسانی که

مشغول تحقیق بر روی این ویروس بودند بسیار کشنده باشد و می‌توانست منجر به ظاهر شدن بیماری‌ای کشنده در یکی از مهمترین شهرهای جهان شود.

موضوع جالب توجه آن است که ویروس ابولای رستون برای انسانها کشنده نیست. اگرچه چند نفر از کارکنان مجتمعی که میمونها در آن نگهداری می‌شدند مبتلا به این ویروس شدند، جان خود را از دست ندادند و نیز نشانه‌های کشنده بیماری ابولا در آنها دیده نشد. متخصصان معتقدند این نوع از ویروس ابولا انسانها را نمی‌کشد اما آنها در این مورد کاملاً مطمئن نیستند.

برخی محققان براین باورند که این میمونها از آفریقا به فیلیپین برده شده‌اند. احتمالاً میمونهای آفریقایی میمونهای فیلیپینی را به ویروس ابولا مبتلا ساخته‌اند. ویروس ابولای منتقل شده به فیلیپین، به احتمال زیاد خود را با شرایط جدید سازگار کرده است. این نوع جدید از ویروس ابولا شباهت زیادی به ویروس ابولای زئیر دارد و همانند ویروس ابولای زئیر میمونها را می‌کشد، اما به دلایلی برای انسانها کشنده نیست. متخصصان واقعاً نمی‌دانند که ویژگیهای این ویروس دقیقاً چیست زیرا این ویروس نیز پنهان شد. ویروس ابولای رستون را نیز هاله‌ای از رمز و راز دربرگرفته است.

سؤالات پاسخ داده نشده

انواع اسرارآمیز ویروس ابولا سؤالاتی جدی در برابر قرار داده که باید به آنها پاسخ گوئیم. این ویروسها از کجا آمده‌اند؟ رو بسوی کجا دارند؟ حامل و ناقل طبیعی این بیماری چیست؟ (منظور حیوان یا حشره‌ایست که بدون اینکه خودش توسط ویروس کشته شود میزبان این بیماری محسوب می‌شود). آیا نوعی از ویروس ابولای رستون وجود دارد که برای انسان نیز کشنده باشد؟ چه ویروسهای کشنده دیگری در جنگلهای بارانی جهان به شکل نهان وجود دارند و آماده جهش و تغییر شکل هستند؟ چقدر طول می‌کشد تا این ویروسهای کشنده وارد شبکه حمل و نقل هوایی شوند و برای جامعه بشری فاجعه به بار آورند؟

بنظر می‌رسد که بیماری ابولا هشداری بیدار کننده به انسان در پایان قرن بیستم است. عیسی گفت که چنین بیماریهایی پیش از بازگشت او ظاهر خواهند شد. یوحنا هنگامی که کتاب مکاشفه را می‌نوشت شیوع چنین بیماریهای مرگباری را از پیش می‌دید. بنظر می‌رسد که طبیعت فریاد خود را بلند کرده است و داوری خدا را می‌طلبد.

ویروسهای خطرناک دیگر

اما ویروس ابولا، تنها ویروس مورد علاقه محققان نیست. تعداد زیادی بیماری در این دوره بحرانی از تاریخ، قدم به صحنه گذاشته‌اند. برخی از آنها بیماریهایی قدیمی هستند که دانشمندان تصور می‌کردند که از کره خاکی رخت بر بسته‌اند برخی دیگر نیز بیماریهایی جدید و کشنده‌اند. برخی ویروسهای دیگر نیز در برابر داروهایی که به جهت نابودی آنها بکار می‌رفتند، به مقاومت دست یافته‌اند.

در دهه ۱۹۵۰، بخاطر کشفیاتی که منجر به تولید واکسنهای مختلف شد و نیز بخاطر دستیابی به طرق درمانی در مورد بعضی از مهلکترین بیماریها دانشمندان بسیار مسرور بودند. اما با به پایان رسیدن قرن این سرور تبدیل به نگرانی شده است.

یکی از مشهورترین سازمانها در زمینه تحقیق در مورد بیماریها و جلوگیری از گسترش آنها، مرکز کنترل بیماری در ایالات متحده است، سازمانی که تنها در سال ۱۹۹۵ تنها ۱۳۰ میلیون دلار به تحقیق در مورد کنترل بیماریها اختصاص داد. در نشریه اخبار ایالات متحده و جهان که در مورد گزارش سالانه مرکز کنترل بیماریها منتشر شده، چنین می‌خوانیم:

بیماریهای جدید و امراض کهن به ما هجوم آورده‌اند. ایدز، بیماری لایم، بیماری لژیونرا، عفونتهای کشنده از جایی که هیچکس نمی‌تواند گفت کجاست، سربرآورده‌اند. هاری و سل گویی برای انتقام جویی بازگشته‌اند. در اکتبر سال گذشته بیماری سل در دبیرستانی در لس آنجلس شیوع یافت و یک سوم از دانش آموزان را مبتلا ساخت. ۱۲ نفر از مبتلایان به نوعی از باکتری سل مبتلا شده بودند که در برابر همه درمانهای استاندارد مقاومت می‌کرد.

آنچه که حتی بیشتر از بیماریهای ناآشنا باعث هراس محققان مرکز کنترل بیماریها شده است میکروبهای معمولی و پیش پا افتاده هستند که قبلاً به سادگی توسط یک آنتی بیوتیک نابود می‌شدند اما شروع به شکست دادن جدیدترین و قدرتمندترین داروها کرده‌اند. (۲۷ مارس ۱۹۹۵)

این نشریه به شرح پنج تهدیدی می‌پردازد که بیش از همه محققان را وحشت زده کرده است که عبارتند: (۱) سوپر باکتریها که چرخه‌ای نوین و مقاوم از باکتریهای کشنده بیمارستانی هستند که هیچ آنتی بیوتیکی بر آنها کارگر نیست.

(۲) بیماریهای جدید مانند ابولا که با ایدز رقابت می‌کنند. (۳) بیماریهای قدیمی که مجدداً شیوع یافته‌اند که شامل شکلی بسیار مقاوم از بیماری سل می‌شود (۴) غذا و آب آلوده و (۵) آنفلوانزا.

در سال ۱۹۹۶ دانشمندان هشدار دادند که ویروسی جدید ممکن است بسرعت شیوع یابد و میلیونها نفر را در جهان از پا درآورد. درگزارش اصلی مجله یو.اس. تودی این هشدار تهدیدآمیز دیده می‌شد: «ویروس آنفلوآنزایی که تا بحال هیچکس چیزی در مورد آن نشنیده است، ویروسی که می‌تواند بسرعت حرکت کند و منجر به بیماری و مرگ، هرج و مرج اجتماعی و از هم گسیختگی سیاسی در سرتاسر جهان شود، اکنون در نقطه‌ای دور افتاده در چین حالت نهان بسر می‌برد.»

محققى علت گسترش سریع بیماریهای قدیمی و جدید را عوامل متعددی می‌داند که ما در مقدمه کتاب به برخی از آنها اشاره کردیم که شامل حمل و نقل سریع، ارتباطات و تکنولوژی ارتباطات می‌شود. استفان موریس استاد ویروس شناسی در دانشگاه راکفلر، چهار دلیل برای گسترش بیماریهای عفونی در عصر حاضر ذکر می‌کند که عبارتند از: (۱) تغییر در ساختارهای جمعیت شناختی و الگوهای رفتار انسانی، (در این مورد می‌توان به شیوع ایدز بخاطر روابط جنسی آزادانه و نیز استفاده از داروهای ضدبارداری که امکان روابط جنسی آزادانه را تسهیل کرده، اشاره کرد). (۲) مسافرت و تجارت بین‌المللی (۳) پیشرفت تکنولوژی و صنعت (۴) سازگاری میکروبها با شرایط جدید و تغییرات جدید در آنها.

سالهای سال ما تصور می‌کردیم که علم می‌تواند هر مشکلی را که جامعه بشری با آن روبرو می‌شود، حل کند. علم فی‌الواقع ثمرات بسیاری برای انسان داشته است. علم می‌داند طبیعت و پدیده‌های طبیعی را تعریف کند، بر روی آنها آزمایش کند و از پدیده‌های طبیعی سود بجوید اما نمی‌تواند خود طبیعت را تغییر دهد و به نظر می‌رسد که در طی چند سال گذشته طبیعت همانند آتشفشانی بی‌مه‌ار سر به طغیان برداشته است. در مورد تمامی پیشرفتهایی که بشریت به آنها دست یافته، طبیعت دست به اعتراض زده و در برابر این پیشرفتهای شورش کرده است.

جهان بسرعت در حال تغییر است. در حالی که انسان پیوسته درحال پیشرفت است. خود را با این فکر فریب می‌دهد که سرنوشتش در دستان خودش است. با وجود این روند امور جهان کائنات در دستان خالق و نگهدارنده آن است. بدون دخالت دست نیرومند الهی، ما نمی‌توانستیم به این لحظه منحصر بفرد و بحرانی تاریخ برسیم.

در کتاب مکاشفه که آخرین کتاب کتاب مقدس است، در توصیف زمانهای آخر که پیش از بازگشت مسیح خواهند بود تصویری از هفت پیاله غضب خدا دیده می‌شود. ظاهراً نخستین پیاله غضب مشتمل بر گسترش و شیوع بیماریهای مهلک و درد آور است. «و اولی رفته پیاله خود را بر زمین ریخت و دمل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را می‌پرستند، بیرون آمد.» (مکاشفه ۱۶:۲).

مجله پزشکی «نیوانگلند» مقاله‌ای را که در مورد شیوع بیماریهای مسری در سومالی است، با اشاره به کتاب مکاشفه آغاز می‌کند. «چهار سوار مکاشفه یعنی جنگ، قحطی، مرض و مرگ، در دشتهای خشک سومالی می‌تازند.» گسترش بیماریهای واگیر در جهان آینده‌ای از داوری خدا بر جهان است که در کتاب مکاشفه از آن سخن می‌رود.

اما طبیعت قبلاً هشدار می‌دهد از بیماری ابولا یا بیماریهای دیگر که در این فصل از آنها سخن گفتیم به ما داده است. این بیماری احتمالاً می‌تواند به یکی از مهلکترین قاتلانی که بشر تابحال با او روبرو شده است، تبدیل شود. برخی دانشمندان براین باورند که سال ۲۰۰۰، بیست و پنج میلیون نفر توسط این ویروس که ویروس اچ.آی.وی نام دارد که منجر به بیماری ایدز می‌شود، جان خود را از دست خواهند داد.

گفته می‌شود نخستین موارد ایدز در اواخر دهه ۱۹۶۰ مشاهده شدند. در اواسط دهه ۱۹۷۰، آسان‌تر شدن مسافرت‌های هوایی و ویروس اچ.آی.وی را در نقاط مختلف جهان منتشر ساخت. جمبوجتها و کاهش قیمت بلیط‌های مسافرت‌های هوایی باعث شدند تا رفت و آمد به آفریقای مرکزی افزایش یابد و در نتیجه ویروس اچ.آی.وی به شکل گسترده‌ای منتشر شد. همانگونه که بهبود جاده‌ها و امکانات مسافرت در قرن چهاردهم باعث شد تا طاعون از آسیا به اروپا منتقل شود، مسافرت هوایی با جمبوجتها نیز باعث گشت تا ویروس اچ.آی.وی به دیگر نقاط جهان منتقل شود. احتمالاً نخستین مکان‌هایی که این ویروس در آنجا مشاهده شد اروپای مرکزی و هایتی بودند. تأثیر ساکنان ایالات متحده در این مورد این بود که مردان همجنس‌گرا برای گذران تعطیلات به شهر پورتو پرنس که پایتخت هایتی است می‌آمدند. از این منطقه ویروس اچ.آی.وی به مراکز اصلی تجمع مردان همجنس‌گرا در نیویورک و سانفرانسیسکو منتقل شد...

گروه دیگری که به شکل گسترده مبتلا به اچ.آی.وی می‌شدند آن دسته از معتادان مواد مخدر بودند که با سرنگ هرویین را به خود تزریق می‌کردند... موج جدید گسترش این بیماری که به تازگی آغاز شده، گسترش ویروس اچ.آی.وی به شریکان جنسی معتادان و همجنس‌گرایانیست که با جنس مخالف نیز رابطه دارند... آخرین موج این بیماری مسری هنگامی آغاز خواهد شد که این بیماری به شکل گسترده در میان جمعیتی که هنوز سالمند به شکل گسترده شیوع یابد.

رابرت ام. سونسون

استاد پزشکی و میکروبیولوژی در دانشگاه تمپل

و زلزله‌های عظیم در جایها و قحطیها و وباها پدید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد.

لوقا ۱۱:۲۱

فصل پنجم

پیش از آن که برای شرکت در کنفرانسی از ایالات متحده خارج شوم یکی از دوستانم به من تلفن زد و از من خواست تا برای یکی از دوستانمان به نام ژوزف (اسم اصلی این شخص را ذکر نکرده‌ام) دعا کنم که از مدتها پیش مبتلا به ویروس نقص ایمنی اکتسابی انسانی یا اچ.آی.وی بود اکنون این ویروس منجر به بیماری ایدز شده و او بشدت بیمار و در بیمارستان بستری شده بود. من در آن لحظه برای ژوزف دعا کردم. چند روز پس از بازگشتم از سفر هنگامی که او را در نزدیکی مرکز خرید شهر دیدم عمیقاً متعجب شدم.

به او گفتم: «ژوزف چقدر از دیدنت خوشحالم. حالت چطور است؟»

او با تلخی و عصبانیت جواب داد: «می‌خواهی به این سؤالت جوابی واقعی بدهم یا جوابی مسیحی؟» در جواب گفتم: «هر کدام را که دوست داری، ژوزف سؤال من صادقانه بود. قبل از اینکه به مسافرت بروم شنیدم که به شدت مریض شده‌ای. من برایت دعا کردم. راستش از اینکه می‌بینم سرحالی و از بیمارستان خارج شده‌ای تعجب کردم.»

سپس ژوزف از من عذرخواهی کرد و گفت: «سمی، من واقعاً در وضعیت بدی هستم. من واقعاً مریضم و هر کس از من انتظار دارد که در خیابان قدم بزنم و بگویم: «خدا را شکر!» اما من نمی‌توانم این کار را بکنم. من واقعاً دردمندم!»

گفتگوی ما بیست دقیقه ادامه یافت و پس از آن او بخاطر کاری که داشت بامن خداحافظی کرد و مرا ترک نمود. من سعی کردم درک کنم که او چه احساسی دارد. من واقعاً ژوزف را دوست داشتم. من و او هر دو در باتن روف لویزیانا بزرگ شده بودیم. او نوازنده پیانوی ماهری بود. بواسطه زندگی بی‌بند و بارش او به اچ.آی.وی مبتلا شد. پس از آن او تصمیم گرفت باتن روف را ترک کند و بعدها در سن‌آنتونیو ساکن شد. پس از آن در سن‌آنتونیو او را ملاقات کردم و در زمانی که در این شهر زندگی می‌کردم او عمیقاً از گناهانش توبه کرد و خود را تسلیم مسیح نمود.

خدا او را بخشیده و زندگی‌اش را دگرگون ساخت. اما ویروس اچ.آی.وی تبدیل به بیماری ایدز شده بود. در این مدت ژوزف دو سال از وقت خود را صرف شهادت دادن در مورد مسیح به مبتلایان اچ.آی.وی نمود. اما این بیماری هر روز بیشتر او را تحلیل می‌برد. مدت کوتاهی پس از این ملاقاتمان ژوزف چشم از جهان فرو بست. پس از شنیدن خبر مرگ او قلب من عمیقاً شکست. ژوزف شخصی بسیار با استعداد بود.

من در مورد اینکه چه اتفاقی برای ژوزف افتاد، شروع به تأمل کردم. چگونه شخص جوانی چون ژوزف از بیماری‌ای که تا ۲۰ سال پیش برای جامعه بشری ناشناخته بود، جان سپرد؟ این بیماری از کجا ظاهر شد؟ اما سؤال مهمتر اینکه نتیجه و عاقبت این بیماری چیست و چه تعداد انسان توسط این بیماری از بین خواهند رفت؟

منشاء و خاستگاه اچ.آی.وی

به سؤالات فوق پاسخهای دقیقی نمی‌توان داد. اگر چه بسیاری از دانشمندان معتقدند که خاستگاه این بیماری آفریقا است اما در این مورد بین آنها اختلاف نظر وجود دارد. یکی از مناطق آفریقا که این بیماری صدمات بسیاری به آن زده است منطقه‌ایست که در اطراف شاهراهی قرار دارد که از زئیر آغاز شده و از اوگاندا و کنیا می‌گذرد. برخی این شاهراه را شاهراه ایدز می‌نامند زیرا در اطراف این شاهراه بیماری ایدز به شکل گسترده‌ای شیوع دارد. سالها پیش این شاهراه جاده‌ای کوچک و کثیف بود اما با پیشرفت این مناطق شاهراهی ساخته شد که این سه کشور را به هم مرتبط ساخت و از نظر تجاری اهمیت بسیاری یافت. رانندگان کامیون که در طی این مسیر با فاحشه‌ها رابطه جنسی داشتند تبدیل به ناقلان طبیعی اچ.آی.وی شدند. آنها این ویروس را از قلب جنگلهای بارانی به قلب شهرهای بزرگ وارد ساختند. و از این شهرها بود که این ویروس توانست توسط شبکه بین‌المللی مسافرتها هوایی به سرتاسر جهان گسترش یابد.

در دسامبر ۱۹۹۴ من در یک جلسه بزرگ بشارتی در یکی از شهرهای اوگاندا که در منطقه شاهراه ایدز قرار داشت موعظه کردم. هر شامگاه، هزاران نفر در محوطه‌ای باز گرد می‌آمدند تا در جلسه شرکت کنند. در یکی از این جلسات از جمعیت پرسیدم: «چند نفر از شما دوستی نزدیک یا خویشاوندی دارید که مبتلا به ایدز است؟» تقریباً همه کسانی که در جلسه شرکت کرده بودند دستشان را بالا بردند. درواقع در این منطقه کسی را نمی‌شد یافت که این بیماری کشنده حداقل از نظر عاطفی بر او تأثیر نگذاشته باشد.

در آفریقا ایدز عمدتاً بیماری‌ای است که توسط رابطه جنسی بین دو جنس گسترش می‌یابد. هنگامی که من در اوگاندا بودم بسیاری از زنان متأهل آفریقایی سؤالی از من می‌پرسیدند که پاسخ به آن بسیار مشکل بود. سؤال آنان این بود: «اگر ما متوجه شویم که شوهرانمان به ما بی‌وفایند، آیا باید با آنها رابطه جنسی داشته باشیم؟ اگر آنها بواسطه ارتباط جنسی با معشوقه خود یا یک فاحشه مبتلا به ایدز شوند ما نیز مبتلا به ایدز می‌شویم و می‌میریم.»

ایدز مسائل و سؤالات اخلاقی بسیاری را مطرح کرده است. این بیماری تاحد زیادی چنان به یک مسئله سیاسی تبدیل شده است که اغلب دادن پاسخی صریح به این سؤالات دشوار است. لوری گرت می‌نویسد:

بخاطر میراث سرزنش کردن، اتهام و مبالغه که در مورد ایدز در قاره آفریقا وجود دارد، در دهه ۱۹۸۰ داشتن یک دیدگاه «کاملاً علمی» در مورد منشاء و خاستگاه ویروس اچ.آی.وی ناممکن بود. در دهه ۱۹۹۰ نیز واژه و احتیاطی آگاهانه در محافل علمی و سیاسی در مورد طرح این موضوع وجود داشت که بالاخره منشاء و خاستگاه بیماری ایدز که در تمام جهان شیوع یافته است، کجاست. دیدگاه رسمی سازمان بهداشت جهانی که نخستین بار توسط دکتر اسد در سال ۱۹۸۵ بیاد شد و در سال ۱۹۹۴ نیز این دیدگاه مجدداً تکرار گشت، این بوده است که بیماری ایدز لاقلاً در سه قاره به شکل همزمان آغاز شده است. اما دانشمندان کمی این دیدگاه را پذیرفته‌اند زیرا بخوبی از این موضوع آگاه بوده‌اند که ملاحظات سیاسی باعث طرح چنین دیدگاهی شده است. اما در ظاهر و در برابر رسانه‌ها از دیدگاه سازمان بهداشت جهانی دفاع کرده‌اند زیرا در پیش گرفتن رویه‌ای دیگر از نظر سیاسی خطرناک است.

ملل آفریقایی نمی‌خواهند تا بخاطر شیوع عالمگیر بیماری ایدز سرزنش شوند. و همجنس گرایان نیز در غرب نمی‌خواهند تا تقصیر پراکندن ویروس اچ.آی.وی در غرب متوجه آنان باشد. بنابراین از آنجایی که بسیاری از محققان نمی‌خواهند اشخاصی «نژادپرست» یا «دشمن همجنس گرایان» معرفی شوند، منشاء و خاستگاه ایدز موضوعی بحث‌انگیز باقی مانده است. اما همانگونه که رئیس جمهور سابق زامبیا کنت کاندا در سال ۱۹۸۷ بیان داشته است: «مهمتر از اینکه بدانیم این بیماری از کجا شروع شده است این است که بدانیم این بیماری به کجا دارد می‌رود.»

با همه این اوصاف، در مجموع دو نظریه پذیرفته شده در مورد منشاء و خاستگاه بیماری ایدز وجود دارد. نظریه نخست این است که بیماری ایدز سالهای سال وجود داشته است و احتمالاً اشخاص بسیاری در قلب جنگلهای بارانی آفریقا به دلیل ابتلا به این بیماری می‌مردند اما به جهت فقدان وسایل حمل و نقل و امکانات ارتباطی، این بیماری برای جهانیان شناخته شده نبود. نظریه دیگر این است که این بیماری اخیراً از حیوانات به انسان انتقال یافته است و احتمالاً از میمونها به انسان منتقل گشته است. به هر حال اهمیتی ندارد که کدام نظریه ثابت شود اما یک موضوع قطعیت دارد و آن این است که گسترش این بیماری در سرتاسر جهان تاحد زیادی به جهت قابلیت جابجایی و مسافرت انسانهاست که در طی ۵۰ سال گذشته روند شتابانی یافته است.

ما در این فصل به این دلیل بیماری ایدز را بررسی نمی‌کنیم تا دچار احساسات گرایشی شویم یا کسی را سرزنش کنیم بلکه می‌خواهیم به بررسی این موضوع بپردازیم که چگونه ویروس اچ.آی.وی که به شکل بیماری ایدز خودش را نشان می‌دهد تا چه حد به طاعون و وبای روزهای آخر شباهت دارد و نیز به بررسی این موضوع می‌پردازیم که در مورد این ویروس چه می‌توان کرد. ابتدا اجازه بدهید به ماهیت اچ.آی.وی و تأثیر آن بر فرد و جامعه نظری بیندازیم.

خدا، علم و رفتار اخلاقی

ابتدا اجازه بدهید به صراحت بگویم که من هیچ ادعایی ندارم که یک دانشمند یا در زمینه ایدز تخصص دارم. من فقط آنچه را که دانشمندان و متخصصان در مورد ایدز گفته‌اند بررسی کرده‌ام و برخی از گفته‌های آنها را نقل قول می‌کنم. با وجود این ممکن است برخی از این دانشمندان با برخی از نتیجه‌گیریهای من موافق نباشند. این نتیجه‌گیریها براساس جمع‌بندی من از تحقیقات علمی و شباهتی که بین آنها و پیشگوییهای کتاب مقدس می‌بینم انجام شده‌اند. در مطالعاتی که در این مورد داشته‌ام متوجه شده‌ام که برخی از دانشمندانی که در مورد ایدز مطالبی نوشته‌اند، واعظانی را که اعلام می‌کنند که ایدز به منزله داوری از سوی خداست «غیرعلمی» و «متعصب» نامیده‌اند.

اگر شخصی سعی کند تا از نظر علمی ثابت کند که ایدز نتیجه داوری الهی است، اگر منتقدان بگویند که نظریه او «غیر علمی» و «بی‌ربط» است حق دارند. برای این که شخصی این نظریه را از نظر علمی ثابت کند باید به اثبات این سه اصل بپردازد: (۱) خدا وجود دارد (۲) خدا واجد شخصیت اخلاقیست (۳) اساس رفتار اخلاقی در کتاب مقدس مکشوف شده است و انسان در برابر داشتن این رفتار اخلاقی مسئول است. که البته اثبات این سه اصل از نظر علمی محال است.

اما به همین شکل نیز اثبات عدم وجود خدا و نیز اثبات عدم حقانیت و صحت کتاب مقدس نیز از نظر علمی محال است. گفتن این که براساس شواهد علمی، دلایلی وجود دارند که ثابت می‌کنند خدا وجود ندارد یا این که خدا فاقد شخصیت اخلاقیست، نیز سخنی بی‌ربط و نادرست است. درواقع برخی از دانشمندان براین باورند که انتظام و سامان‌مندی طبیعت و جهان دلیلی دال بر وجود آفریننده و طراحی ذی‌سطور و مدبر است.

درواقع استدلال علیه وجود خدا و مکاشفه شخصیت او زیر سؤال بردن اساس رفتار اخلاقی از سوی خدا برای انسان، ایمان بیشتری می‌طلبد تا باور به وجود خدا و کتاب مقدس. من هیچوقت از اعتقادم به خدای

کتاب مقدس و آنچه که وی آن را به منزله حقیقت اخلاقی بیان داشته است احساس خجالت نمی‌کنم. من معتقدم مجموعه شواهد عمیقاً تأیید کننده وجود خدا و شخصیت اخلاقی اویند.

بررسی و نتیجه‌گیریهای من در مورد ایدز در واقع بررسی سخنان دانشمندان در مورد ایدز و مقایسه آن با گفته‌های کتاب مقدس در مورد عواقب رفتار غیر اخلاقی و نیز آنچه که در روزهای آخر اتفاق می‌افتد می‌باشد.

ایدز چیست؟

سندروم کاهش ایمنی اکتسابی یا ایدز شرایطیست که در آن سیستم ایمنی بدن مضمحل می‌شود که در نتیجه آن برخی از بیماریهای جدی امکان ورود به بدن شخص را می‌یابند و او را ضعیف ساخته و در نهایت از پای درمی‌آورند. بیماری ایدز در نتیجه عملکرد ویروسی که سیستم ایمنی بدن را از کار می‌اندازد و اچ.آی.وی نام دارد، بوجود می‌آید.

ویروس اچ.آی.وی به سلول T که سیستم ایمنی بدن ما را فعال می‌سازد و در نتیجه بدن را در برابر بیماریها مقاوم می‌سازد، متصل می‌شود. ویروس اچ.آی.وی پس از ورود به سلول T وارد DNA سلول شده و در آنجا تکثیر می‌شود. پس از آن سلولهای T دارای همان کد ژنتیکی ویروس اچ.آی.وی می‌شوند. دو یا پنج سال پس از آن سیستم ایمنی بدن جنگی طولانی اما محکوم به شکست را علیه ویروس ایدز آغاز می‌کند. پس از آن که سیستم ایمنی بدن تحلیل رفت، بیماریهای دیگری که در اطراف شخص وجود دارند، به او حمله‌ور می‌شوند و اغلب باعث از پای درآمدن شخص می‌شوند.

ایدز و بیماریهای دیگر

بیماریهای مختلفی در بیمار مبتلا به ایدز پدیدار می‌شوند که شایعترین آنها بیماریهای ریوی هستند. بیماری شایع دیگر در بیماران ایدز و نیز بسیاری از همجنس‌گرایان عفونت سیتومگالو ویروس است که منجر به نابینایی، ذات‌الریه و کولیت می‌شود.

ایدز باعث رواج مجدد بیماریهایی شده است که دانشمندان تصور می‌کردند بر آنها غلبه کرده‌اند. برای مثال دانشمندان فکر می‌کردند بیماری سل را در جامعه بشری مهار کرده‌اند. با وجود این موارد گزارش شده بیماری سل، بین سالهای ۱۹۸۵ تا ۲۰ ۱۹۹۲ درصد افزایش نشان می‌دهد و نیز بررسیها نشان می‌دهند که ۴۷ درصد بیماران مبتلا به سل در ایالات متحده، دارای ویروس اچ.آی.وی هستند.

نشریه انجمن پزشکی آمریکا در شمار ۱۸ ژوئن ۱۹۹۵ گزارش می‌دهد که بیماری سل در سطح جهان ۹۰ میلیون نفر را مبتلا ساخته و باعث مرگ ۳۰ میلیون نفر شده است. ۹۵ درصد مبتلایان به سل در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند.

آنچه که اچ.آی.وی را بسیار خطرناک می‌سازد قابلیت آن در تضعیف سیستم ایمنی بدن است که این امر باعث می‌شود تا بیماریهای دیگر وارد بدن شخص شده و او را بکشند. اما یکی دیگر از ویژگیهای خطرناک اچ.آی.وی این است که این ویروس در بدن شخص به کندی رشد می‌کند. برخلاف ابولا که نشانه‌های آن به سرعت ظاهر شده و شخص را در طی دو هفته می‌کشند، ویروس اچ.آی.وی بی‌سر و صدا وارد بدن شخص می‌شود و در ابتدا نشانه‌های نامحسوسی نشان می‌دهد. سپس جنگ این ویروس با سلولهای T آغاز می‌شود که ممکن است تا آشکار شدن نشانه‌ای بارز چهار سال به طول انجامد. در نتیجه شخصی که حامل این ویروس است، پیش از آنکه متوجه شود که ناقل این ویروس است ممکن است اشخاص بسیاری را مبتلا سازد. محقق برجسته در زمینه ایدز جاناناتان مان دلالت‌های این امر را چنین توصیف می‌کند:

شخص پس از مبتلا شدن ممکن است سالها هیچ نشانه‌ای را مشاهده نکند. درصدی نامشخص از اشخاص مبتلا ممکن است در ابتدای ورود اچ.آی.وی به بدنشان دچار تب و ضعف شده و ممکن است دچار جوشهای پوستی شوند. از این زمان به بعد حدود هشت یا نه سال بعد بیمار ایدز به اوج پیشرفت خود می‌رسد. میزان کشندگی بیماری ایدز نیز پس از پیشرفت بسیار بالاست و حتی می‌توان گفت به میزان ۱۰۰ درصد نیز می‌رسد.

ویروسی جهانی

گسترده‌گی این ویروس در سرتاسر جهان تا حدی بیان‌کننده این است که چرا این ویروس کوچک تا این حد باعث وحشت حکومتها در سطح جهان شده است. به گزارش نیویورک تایمز «قدیمی‌ترین مورد ثبت شده ایدز که ردپای اچ.آی.وی توسط آن یافت شده، موردی بود که در سال ۱۹۷۶ در ژئیر مشاهده گشت...» (نیویورک تایمز، ۴ آوریل ۱۹۹۵). از زمان این مورد ثبت شده تاکنون ویروس ایدز به شکلی فوق‌العاده سریع در جهان گسترش یافته است. سازمان بهداشت جهانی در گزارش مورخ سوم ژانویه ۱۹۹۵ خود تخمینهای زیر را ارائه می‌دهد،

- ۱۰۲۵۰۷۳ مورد گزارش شده ایدز

- ۵/۴ میلیون مورد پیش‌بینی شده

- ۱۸ میلیون مورد مبتلا به اچ.آی.وی

در عرض کمتر از بیست سال، این ویروس از یک نفر به هجده میلیون نفر سرایت کرده است و این ویروس مرگ آور گسترشی باور نکردنی داشته است. برای گسترش این ویروس، تنها ورود یک نفر به شبکه جهانی مسافرت‌های هوایی کافی بوده است و آنگاه این ویروس توانسته است بذر مرگ و هلاکت را در آفریقا، اروپا، آمریکای شمالی، آسیا، آمریکای جنوبی و استرالیا بپراکند. ظاهراً هیچ ملتی از هجوم آرام ولی نابود کننده این ویروس به سیستم ایمنی بدن انسانی مصون نمانده است. پروفیسورمان در سخنرانی خود در کنفرانس جهانی ایدز در آمستردام در سال ۱۹۹۲ که خود ریاست آن را برعهده داشت می‌گوید: «شیوع ایدز از کنترل خارج شده است. ما اکنون پی به این واقعیت دردناک برده‌ایم که روش‌های موجود برای پیشگیری از این بیماری، که برخی از آنها هم بسیار چشمگیر بوده‌اند، برای جلوگیری از گسترش جهانی این بیماری کافی نبوده‌اند.»

بنظر می‌رسد که دولتمردان و دانشمندان، در تلاش خود برای جلوگیری از گسترش سریع ویروس ایدز درمانده شده‌اند. این ویروس تا به کجاها پیش رفته است؟ چرا بزرگترین مغزهای بشری نمی‌توانند واکسن یا درمانی برای این بیماری بیابند؟ موارد ثبت شده ایدز در ایالات متحده بیش از هر کشور دیگر جهان است و تعداد این موارد روبه افزایش است. ظاهراً بسیاری از آمریکاییها تصور می‌کنند این بیماری مربوط به همجنس گراهاست. اما همانگونه که قربانیان آفریقایی به ما می‌گویند این بیماری توسط آمیزش جنسی دو جنس مخالف نیز منتقل می‌شود. گویا بسیاری از ساکنان آمریکای شمالی در این مورد باید با یافته‌های غیرمنتظره روبرو شوند. مرکز کنترل و پیشگیری بیماری در آتلانتا گزارش می‌دهد که: «...تقریباً دو سوم از ۴۰۰۰۰ مورد جدید ابتلا به اچ.آی.وی در سال گذشته از بین معتادان مواد مخدر بوده‌اند... شاید نصف موارد ابتلا در بین اشخاصی که با جنس مخالف رابطه جنسی داشته‌اند، در بین کسانی بوده که کراک کوکائین مصرف می‌کرده‌اند.»

در ایالات متحده ویروس ایدز در گروه جدیدی شروع به گسترش کرده است. درحالی که قبلاً گسترش این بیماری در اشخاص همجنس‌گرا زیاد بود اکنون این بیماری در بین معتادان به مواد مخدر گسترش سریعی دارد. برخی محققان اکنون از این موضوع بیم دارند که این بیماری به سرعت در بین کسانی که شریک جنسی اشخاص معتاد هستند گسترش یابد و سپس به شکل گسترده در بین جمعیت عادی گسترش پیدا کند.

اگر چه ایالات متحده کشور است که تعداد مبتلایان به اچ.آی.وی در آن بیش از هر کشور دیگریست اما منطقه جنوبی صحرای آفریقا، منطقه‌ایست که بیش از هر نقطه دیگری در جهان در آن مبتلایان به اچ.آی.وی وجود دارد. ویلیام پل سرپرست تحقیقات مربوط به ایدز در سازمان ملی بهداشت، می‌گوید:

ویروس اچ.آی.وی که منجر به بیماری ایدز می‌شود عملاً در هر کشور و ملتی وارد شده است. بیش از ۱۷ میلیون کودک، زن و مرد آلوده به این ویروس هستند که بیشترین میزان این مبتلایان در قسمت جنوبی صحرای آفریقا قرار دارند. شیوع این بیماری در آسیا بسیار سریع است یعنی در جایی که تعداد موارد جدید ایدز در عرض یکسال هشت برابر شده است. در بسیاری از ملل آسیا یک فاجعه فراگیر بهداشتی در حال شکل گرفتن است.

بسیاری از نشریات و مقالات روزنامه‌ها در مورد گسترش سریع و عالمگیر ایدز هشدار داده‌اند. در یکی از شماره‌های مجله نیوسایتیست در سال ۱۹۹۴ مقاله‌ای با این عنوان درج شده بود: «فرانسه، بمب ساعتی ایدز» این مقاله به شکلی مبسوط به شرح رشد نگران کننده بیماری ایدز در فرانسه پرداخته بود. پنج ماه بعد این روزنامه نوشت: «۵/۲ میلیون نفر در قاره آسیا آلوده به ویروس اچ.آی.وی هستند اما سازمان بهداشت جهانی تخمین می‌زند که تا سال ۲۰۰۰ این عدد به ۱۰ میلیون نفر خواهد رسید.» روزنامه لس‌آنجلس تایمز گزارش داد که در سال ۱۹۹۰ در آفریقای جنوبی تعداد کسانی که توسط آزمایش ناقل ویروس اچ.آی.وی تشخیص داده شدند ۵۰۰۰ نفر بود اما در سال ۱۹۹۵ تعداد این ناقلان یک میلیون و هشتصد هزار نفر تخمین زده می‌شود.

یافتن درمان

هر ساله هزاران نفر در قاره‌های آفریقا، آسیا و آمریکا بر اثر ایدز جان می‌سپارند و میلیون‌ها نفر نیز به این بیماری مبتلا می‌شوند و در آینده نزدیک نیز امکان دسترسی به هیچ واکسن یا درمانی وجود ندارد. این ویروس بالقوه این توان را دارد که به بزرگترین قاتلی که انسان تا بحال مشاهده کرده است، تبدیل شود. بنظر می‌رسد که تمامی امکانات بشری، تواناییهای فکری و تکنولوژی ما قادر به متوقف ساختن این ویروس کوچک نیست.

یافتن درمانی برای این بیماری ساده نخواهد بود. این ویروس بسرعت دچار جهش زنی می‌شود و پیوسته تغییر می‌کند و تلاشهای محققان را برای تهیه واکسن با ناکامی روبرو می‌سازد. هرگاه محققى موفق به تهیه واکسنی برای این بیماری می‌شود درمی‌یابد که این ویروس تغییر یافته و به نوع جدیدی تبدیل شده است و واکسن او برای آن شکل از بیماری درمان بخش است که دیگر وجود خارجی ندارد. کارشناس سازمان بهداشت جهانی حوزه اسپارزا می‌گوید: «تا زمانی که واکسنی تهیه نشده که در برابر شکلهای مختلف ویروس ایدز خاصیت درمانی داشته باشد، نمی‌توانیم به نتیجه‌ای برسیم.» وی در ادامه سخنانش در مورد یافتن راه حلی برای ویروس ایدز می‌گوید: «هر روزی که در انتظار یافتن چنین واکسنی سپری می‌کنیم ۵۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰ نفر

دیگر را از دست می‌دهیم. اگر شما ارقام ذکر شده از سوی آقای اسپارزا را برای دهه بعد در نظر بگیرید میلیون‌ها نفر در دهه آینده جان خود را از دست خواهند داد.

شرایط اجتماعی و اخلاقی معاصر جامعه بشری را در معرض بزرگترین عاملی که تابحال باعث مرگ و میر انسانها شده قرار می‌دهد. بدون تردید قابلیت جابجایی سریع گروههای بزرگ انسانی باعث شده است تا ویروس اچ.آی.وی بسرعت گسترش یافته و باعث مرگ و نابودی انسانها شود. اما وضعیت اخلاقی حاکم بر غرب نیز زمینه مساعدی بوجود آورده تا این ویروس ریشه دوانده و در سرتاسر جهان تکثیر شود. بخش بزرگی از نسلی که پس از جنگ جهانی دوم دنیا آمدند، در اواخر دهه ۶۰ تصمیم گرفتند تا ایمان پدرانشان را ترک کنند و سنتهای یهودی - مسیحی را به فراموشی بسپارند. این امر باعث بوجود آمدن انقلاب جنسی‌ای شد که باعث افزایش طلاق، مصرف مواد مخدر و بیماریهای مقاربتی گشت. (البته بسیاری از مبتلایان به ایدز قربانیانی بی‌گناه هستند که شامل همسران و فرزندان مبتلایان به ایدز و نیز بیماران هموفیلی می‌شوند که خون آلوده به آنها تزریق شده است).

اخیراً من در یک کنفرانس ملی دانشجویی در ایالات متحده سخنران کردم. پیش از آن که این نسل جوان دانشجویان را به این توان‌آزمایی بخوانم که دارای شجاعت اخلاقی باشند، دریافتیم که باید از آنها عذرخواهی کنم. من از آنها تقاضای بخشش کردم زیرا هم نسلان من تصمیم گرفتند که با استفاده از مواد مخدر و تجربه کردن روابط جنسی بی‌قیدانه «ذهنشان را از قیود کهنه آزاد کنند». در نتیجه نسل بعدی که نسل X خوانده می‌شود مجبور است با یکی از مخوفترین بیماریهای مسری‌ای روبرو شود که تابحال بشریت با آن روبرو شده است. ما تمدن بشری را در لبه پرتگاه وادی موت قرار داده‌ایم.

گرت شرایط اجتماعی در دهه هفتاد را در تمامی جهان که امکان گسترش جهانی اچ.آی.وی را فراهم ساخت بررسی کرده است. او می‌نویسد:

در آمریکای شمالی و اروپا در بین همجنس‌گراها ارتباط جنسی همزمان با چندین نفر افزایش یافت. در بسیاری از شهرهای آفریقا نیز رابطه جنسی یک مرد با چندین زن گسترش یافت. تعداد زیادی سوزن برای مصارف پزشکی وارد آفریقا شد اما در دراز مدت، به جهت کمبود سوزن برخی از این سوزنها به اجبار مجدداً بکار گرفته شدند و باعث آلوده شدن هزاران نفر به اچ.آی.وی گشتند. از سوی دیگر مصرف هروئین همراه با آمفتامینها و کوکائین در جوامع صنعتی بشدت افزایش یافت. از سوی دیگر موجی جدید از بیماریهای مقاربتی در این مناطق شیوع یافت که باعث گشت تا مقاومت اشخاص در برابر بیماری کاهش یابد... و در نهایت دروازه‌های بزرگ برای ورود این ویروس به جامعه انسانی گشوده شد.

عوامل متعددی که گرت آنها را ذکر می‌کند بیانگر نوعی انتخاب اخلاقی هستند یعنی عواملی چون رفتار جنسی همجنس‌گرایانه، رفتار جنسی بی‌قید و بند و استفاده از داروهای غیرقانونی. کتاب مقدس دقیقاً انسانها را از توسل به این اعمال منع می‌کند. درواقع هنگامی که خدا زن و مرد را آفرید نهاد ازدواج را نیز مقرر کرد و قصد او از این کار این بود که یک زن و یک مرد فقط در چارچوب نهاد ازدواج با یکدیگر رابطه جنسی داشته باشند. اما نسل من این ارزشهای غنی و کهن را ترک کرد. بنابراین در دهه ۷۰ روابط جنسی آزادانه خارج از چارچوب ازدواج رواج یافت. همجنس‌گرایی از حالت نهان و مذمت شده خارج شد. مصرف مواد مخدر به جهت لذت جویی افزایش یافت. اکنون نسل حاضر با طلاقهای فزاینده، افزایش جرم و جنایت و بیماریهای کشنده روبروست.

حکومت فدرال و برخی از اعضای نسل جدید، (که در دهه ۹۰ به تحصیلات عالی دست یافته‌اند) در مورد این شرایط راه حلی را پیشنهاد می‌کنند که مبتنی بر اقدامات احتیاطی و پیشگیرانه است و نه اجتناب از روابط جنسی خارج از چارچوب زندگی زناشویی. آنها به نوجوانان می‌گویند: «نگران نباشید، فقط از کاندوم استفاده کنید و ما برای مصرف مواد مخدر هم قوانینی تصویب خواهیم کرد که سوزنهای تازه در اختیارتان گذاشته شود و اجازه ندهید واعظان کتاب مقدس در مورد آنچه که انجام می‌دهید شما را اسیر احساس گناه سازند.»

در سخنرانی برای دانشجویان هنگامی که از آنها طلب بخشش کردم آنها شروع به کف زدن برای من کردند. آنها بعنوان نسل فعلی، متوجه شدند که نسل من رفتاری غیرمسئولانه نسبت به نسل بعدی داشته است. اگر در این نسل بیداری روحانی و احیای اصول اخلاقی تحقق نیابد تمدن ما در معرض داوری شدید الهی قرار خواهد گرفت. بیماری ایدز صرفاً فریاد طبیعت از قلب جنگلهای بارانیست که می‌خواهد به ما بگوید هنگامی که انسانها اصولی را که جهان کائنات براساس آنها خلق شده، زیرپا می‌گذارند درد و رنج زندگی را دربرمی‌گیرد. بیماری ایدز انحرافی غیرعادی از نظام طبیعت نیست بلکه ندایی بیدار کننده است. ظاهراً طبیعت زیرپا گذاشتن قانونی را که خدا مقرر کرده از سوی انسان، باین بیماری پاسخ می‌دهد حال این زیرپا گذاشتن قانون طبیعی خواه بی‌بند و باری جوامع غربی باشد خواه چند همسری در آفریقا.

از دیدگاه کتاب مقدس این قانون این است که یک زن و مرد که خود را نسبت به یکدیگر متعهد کرده‌اند یک عمر با هم زندگی کنند. این قانون بوجود آوردن خانواده‌ای است که محبت، آرامش، امنیت و امکان خودشکوفایی در آن وجود دارد. این دیدگاه قدیمی و سنتی در مورد خانواده است که می‌تواند مانع از گسترش ایدز شود. اما ممکن است شما به من اعتراض کرده و بگویید: «لحظه‌ای صبر کنید. من شخصی را می‌شناسم که مبتلا به ایدز است اما براساس چنین دیدگاهی زندگی می‌کند.» خواهش می‌کنم به این نکته توجه داشته باشید

که من نه در مورد اشخاص بلکه در مورد جامعه بعنوان یک کلیت سخن می‌گویم. اشخاص بسیاری مبتلا به ایدز شده‌اند که واقعاً مرتکب عمل خلافی نشده‌اند. اما بسیاری از جوامع معاصر تا حد زیادی پیرو فلسفه نسبی‌گرایی شده‌اند و هیچ رفتاری را مذموم نمی‌دانند درعین حال کسانی را که پیرو ارزشهای سنتی کتاب مقدس هستند استهزاء می‌کنند.

یکی از دوستان فرزندانم سالها پیش به من گفت: «وقتی که متوجه شدم در راهی غلط قدم برمی‌داری، به جایی برگرد که از آنجا راه غلط را شروع کردی و از آنجا مجدداً راه درست را در پیش بگیری.» این آن چیز است که من فکر می‌کنم بعنوان یک جامعه باید آن را انجام دهیم. هر چقدر هم کاندوم و سوزنهای جدید در دنیا موجود باشند باز هم میزان آنها برای جلوگیری از طغیان و شورش طبیعت کافی نیست.

بنظر می‌رسد که طبیعت با صدای بلند به روشنی می‌گوید که انسان دیگر نمی‌تواند به انحطاط اخلاقی خود ادامه دهد. ما دیگر نمی‌توانیم اصول الهی را در مورد زندگی نادیده بگیریم و با عواقب این امر روبرو نشویم. بسیاری از دانشمندان نیز معتقدند که خودمان باعث شیوع این بیماری شده‌ایم. جومک کورمیک که سرپرست یک مرکز تحقیقاتی در مورد بیماریهای مهلک است می‌گوید: «انسانها خودشان مسبب نازل شدن بلای ایدز بر خود هستند و این گفته نه یک دیدگاه اخلاقی بلکه واقعیتی مسلم است.»

ایدز به منزله بیماری زمانهای آخر

بیماری ایدز که در سطح جهان گسترش یافته و این گسترش عمدتاً بواسطه رفتار انسانهاست، همانند بیماری‌ای بنظر می‌رسد که در مکاشفه ۲:۱۶ توصیف شده است: «و اولی رفته پیاله خود را بر زمین ریخت و دمل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را می‌پرستند بیرون آمد.» بیماری مربوط به دوران مصیبت عظیم مستقیماً نتیجه رفتار انسانهاست.

ایدز بعنوان بیماری‌ای که مسبب گسترش آن بوده‌ایم شبیه وبایی است که در کتاب مقدس به آن اشاره می‌شود. در عهدعتیق وباهای اغلب نشانه داوری خدا بودند. فرهنگ کتاب مقدس نلسون در این مورد می‌نویسد: «بنظر می‌رسد که واژه‌های وبا (ارمیا ۶:۲۱) و بلا (خروج ۱:۱۱) اشاره به بیماریهای مسری‌ای دارند که با ابعاد وسیع گسترش می‌یابند که بعنوان وسیله‌ای برا داوری کردن بر قوم خدا یا اقوام بت‌پرست، از سوی خدا نازل شوند.» عیسی برای توصیف وضعیت جهان پیش از بازگشتش از واژه وباهای استفاده می‌کند. در لوقا ۱۱:۲۱ داوری خدا توسط زلزله‌ها، قحطی‌ها و وباهای انجام می‌شود.

فرهنگ توصیفی کتاب مقدس نیز واژه وبا (در یونانی Lolmos) را «هرگونه مرض وخیم و کشنده» توصیف می‌کند. در مکاشفه ۲:۱۶ یوحنا رسول به توصیف مرضهایی می‌پردازد که دملهایی وحشتناک و دردناک بر بدن انسانها بوجود می‌آورند و به جهت عصیان انسان علیه خدا نازل می‌شوند. گسترش سریع و مرگ‌آور بیماری ایدز همه ویژگیهای وبای مربوط به روزهای آخر را دارد زیرا این وبا بیماری‌ای مسری بوده و کشنده است، در سرتاسر جهان گسترش می‌یابد، دملهایی دردناک را بوجود می‌آورد و نتیجه عصیان انسان در برابر شریعت الهیست.

من نمی‌خواهم بگویم که بیماری ایدز به تحقق پیوستن این قسمت از کتاب مقدس است بلکه سخن من آن است که به جهت الگوهای رفتاری غیراخلاقی که بخش عمده‌ای از جوامع انسانی آن را پذیرفته‌اند، بیماری ایدز در هر گوشه دنیا گسترش یافته است. در مورد «نشان وحش» و «پرستش صورت او» هر دیدگاهی هم داشته باشیم، اعمال نادرست بسیاری از انسانهای معاصر بیانگر ناطاعتی از شریعت اخلاقی و عادلانه خداست که منجر به مبتلا شدن انسان به امراض مهلک می‌شود. بنظر می‌رسد که بیماری ایدز راهیست که طبیعت برگزیده تا همانند یحیای تعمید دهنده به شکلی پیشگویانه عمل کند و سخن بگوید، یعنی همانند او که «صدای ندا کننده در بیابان بود» و می‌گفت: «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیکست».

روند وقایع از سال ۱۹۶۰ تا سالهای پایانی ۱۹۸۰، سیرواضحی رانشان می دهد... میزان بلایای بزرگ طبیعی پنج برابر و میزان بحرانهای عظیم اقتصادی که منجر به ورشکستگی کامل می شوند سه برابر شده است.

محمد اسافی

سرپرست کمیته کمکهای اضطراری در زمان

بلایای طبیعی در سازمان ملل

و زلزله‌های عظیم در جایها و قحطیها و وباها پدید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد.

لوقا ۲۱:۱۱

فصل ششم

بلایای طبیعی

هنگامی که من در مارس ۱۹۹۳، مشغول سخنرانی برای گروهی از دانشجویان الهیات در یکی از شهرکهای اطراف واشنگتن بودم طوفان برف عظیمی سواحل شرق آمریکا را دربرگرفت. صبح روز بعد هنگامی که از خواب بیدار شدم دریافتم که برف سنگین همه جا را فراگرفته است. سپس به من خبر دادند که به دلیل برف

سنگین، کلاسها تعطیل شده است. کنفرانس دانشجویی تقریباً به اتمام رسیده بود بنابراین تصمیم گرفتم که به فرودگاه بروم و به خانه بازگردم. تمامی راههای اصلی منتهی به فرودگاه واشنگتن بسته بودند و من با خود اندیشیدم شاید بتوانم با قطار به فرودگاه بروم. هنگامی که سوار قطار شدم اشخاص کمی در آن بودند و من با خود گفتم پرواز امروز به شهر خودم نباید مسافران زیادی داشته باشد و من می‌توانم جایی در پرواز امروز بیابم. مثل همیشه باز هم اشتباه می‌کردم! هنگامی که به فرودگاه واشنگتن رسیدم، هرج و مرج کامل برآن حکمفرما بود. درواقع من از این موضوع بی‌اطلاع بودم که کارشناسان هواشناسی این طوفان را «بی‌سابقه‌ترین طوفان برف در صد ساله اخیر آمریکا» نامیده بودند. این طوفان باعث بسته شدن تمام فرودگاهها در ساحل شرقی آمریکا شده بود و مسافران در ساحل شرقی سرگردان مانده بودند. هنگامی که به انبوه آدمهای درمانده و خسته نگاه می‌کردم، با خود اندیشیدم: یک حادثه طبیعی باعث شده است تا ملتی که می‌توان آن را صاحب پیشرفته‌ترین تکنولوژی معاصر دانست فعالیت‌هایش دچار وقفه کامل شود. (در ژانویه ۱۹۹۶، طوفان سهمگین دیگری مجدداً فرودگاههای ساحل شرقی را به مدت سه روز بست).

من دریافتم که ما آنقدرها هم که فکر می‌کنیم نیرومند نیستیم. خبرها حاکی از آن بودند: «بسته شدن فرودگاههای بزرگ از آتلانتا تا بوستون به مدت چندین ساعت باعث شکل‌گیری زنجیره‌ای از حوادث همبسته شد. این طوفان حتی بر مسافران در هونولولو و اروپا و نیز مسافرانی که دیگر نمی‌توانستند به سواحل شرقی ایالات متحده بروند، تأثیر گذاشت. تقریباً یک چهارم از هواپیماهای ناوگان هوایی ایالات متحده در روزهای سیزدهم و چهاردهم مارس نتوانست از زمین برخیزد.» (گزارش سالیانه سازمان هواشناسی آمریکا، سال ۱۹۹۵).

تغییر شرایط آب و هوایی

هنگامی که بالاخره توانستم سوار هواپیما شوم، مسافری خسته که در کنارم نشسته بود گفت: «این روزها شرایط آب و هوایی تغییر کرده.» این نخستین باری نبود که من چنین جمله‌ای می‌شنیدم. در طی سالهای گذشته من از اشخاص بسیاری در نقاط مختلف دنیا همین جمله را شنیده‌ام. موضوع مهمتر اینکه بسیاری از کارشناسان هواشناسی و دانشمندان براین باورند که شرایط آب و هوایی در سرتاسر جهان شروع به تغییر کرده است. مطمئناً سالهای دده ۹۰، از نظر شرایط آب و هوایی سالهایی آشفته در ایالات متحده و دیگر نقاط جهان بوده است.

در گزارش سالانه هواشناسی سازمان هواشناسی آمریکا می‌خوانیم: «از سال ۱۹۹۲، ما شاهد پر خسارت‌ترین گردباد در تاریخ ایالات متحده، سهمگین‌ترین طوفان برفی سالهای اخیر، بدترین سیل در تاریخ رودخانه

می‌سی‌سی‌پی و میسوری، یکی از سردترین زمستانهایی که تابحال در ایالات متحده دیده شده، بالاترین درجه حرارتی که تابحال در ایالات متحده ثبت شده و آغاز خشکسالی در منطقه غرب آمریکا بوده‌ایم.» (گزارش سالانه سازمان هواشناسی آمریکا، سال ۱۹۹۵). در سال ۱۹۹۵ مجله اکونومیست نوشت: «در تمامی جهان تغییرات عجیب و غریبی در شرایط آب و هوایی مشاهده می‌شود.» (اکونومیست، اول آوریل ۱۹۹۵).

فقط شرایط آب و هوایی ایالات متحده را در سال ۱۹۹۵ در نظر بگیریم تعداد گردبادهای خطرناک در این سال آنقدر زیاد بود که هواشناسان در نامگذاری و طبقه‌بندی آنها دچار مشکل شده بودند، تعداد طوفانهای حاره‌ای آنقدر زیاد بود که در بررسی گزارشهای ثبت شده تنها سال ۱۸۷۱ در این مورد استثنا محسوب می‌شود. موج گرمای بی‌سابقه باعث مرگ عده‌ای در شیکاگو و ایالات غرب میانه ایالات متحده گشت، بزرگترین رودخانه ایالات متحده یعنی می‌سی‌سی‌پی، بدترین طغیان قرن را داشت، در عین حال، بارانهای سیل آسا قسمتهای بزرگی از کالیفرنیا را دربر گرفت. چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ چرا ما چنین وضعیتی آشفته‌ای را در شرایط آب و هوایی جهان شاهدیم؟»

دلیل نخست: گرم شدن کره زمین

در مورد علت آشفته شدن شرایط آب و هوایی نقاط مختلف جهان، در میان دانشمندان توافق نظر وجود ندارد و سه توضیح در این مورد ارائه می‌شود. برخی استدلالشان این است که شرایط آب و هوایی عجیب نتیجه گرم شدن کره زمین است. این امر به موضوع بحث داغی در بین دانشمندان و سیاستمداران تبدیل شده است. در سال ۱۹۹۲، رهبران کشورهای مختلف جهان در ریودوژانیرو گرد هم آمدند تا در مورد مسائل زیست محیطی تصمیم‌گیری کنند. نخستین دستورالعمل آنها «امضای توافق‌نامه‌ای در جهت کاستن از انباشت آلودگی‌های گازی در اتمسفر» بود «زیرا انباشت این گازها ممکن است منجر به گرم شدن جو زمین گردد.» با وجود این اختلاف نظر و مناقشه بر این گردهم آیی حاکم بود و ثروتمندترین ملت جهان نیز همان رایی را داد که فقیرترین کشورهای جهان داده بودند: یعنی به این اصل رای داده شد که برنامه‌های تعیین شده برای کاستن از تهدیدی که بواسطه گرم شدن زمین تدارک دیده شده، ممکن است مانعی جدی در برابر رشد اقتصادی ایجاد کنند.

داده‌های منتشر شده از سوی محققان انگلیسی در سال ۱۹۹۶، تأیید کننده این است که هوای زمین پیوسته در حال گرم شدن است. براساس اندازه‌گیریهای انجام شده در دریا و خشکی در نقاط مختلف جهان، محققان انگلیسی دریافته‌اند که درجه حرارت سطح کره زمین در سال ۱۹۹۵ از سال ۱۸۵۶ که این درجه حرارت ثبت

شده است، در بالاترین سطح خود بوده است. محقق ناسا جیمز هانسن براین باور است که این سیر صعودی ادامه خواهد داشت و او علت اصلی این امر را تولید گازهایی چون دی اکسید کربن می‌داند که منجر به گرم شدن زمین می‌شوند.

از اثرات گرم شدن کره زمین گرم شدن رودخانه‌هاست که این امر به نوبه خود «محیطی مساعد برای رشد میکروب‌هایی چون میکروب وبا بوجود آورده و تکثیر پشه‌هایی را که ناقل بسیاری از بیماری‌هایی چون مالاریا هستند، تسهیل می‌سازد.» (مجله تایم، ۳۰ اکتبر ۱۹۹۵).

رهبران بزرگ جهان در مورد گرم شدن هوای زمین خویشتن را در برابر بن بست می‌بینند در مورد عواقب عملی آن و ارائه راه حل‌های مناسب، سردرگم هستند. آیا آنگونه که هانسن و محققان دیگر می‌گویند، انسان مسئول ایجاد آشفتگی در نظم امور است؟ تاکنون پاسخی قطعی به این سؤال داده نشده است. با وجود این بسیاری از صاحب نظران معتقدند که دادن پاسخ‌هایی صریح به این سؤالات و نیز آگاهی از خسارات جبران ناپذیری که در اثر این امر به تمدن انسانی وارد می‌شود، ضرورت تام دارد.

من در سال ۱۹۹۵ سفری یک روزه به رودخانه آمازون داشتم. در این سفر مبشری کهنه کار که چهل سال در جنگلهای آمازون سفر کرده بود، مرا همراهی می‌کرد. از او پرسیدم که در طی سالهای گذشته شاهد چه تغییراتی در منطقه آمازون بوده است.

او پاسخ داد: «من شاهد هجوم اشخاص زیادی به این منطقه بوده‌ام. اشخاص زیادی که هیچگاه در این منطقه نبوده‌اند، شروع به مسافرت به آن کرده‌اند. هرچقدر اشخاص بیشتری به این منطقه می‌آیند حیوانات بیشتر از این منطقه می‌گریزند.»

درحالی که در یک منطقه جنگلی قدم می‌زدیم، به من گفت: «نگاه کن آیا اثری از حیوانات می‌بینی؟ آنها از اینجا رفته‌اند. هر چقدر انسانها بیشتر وارد جنگلها می‌شوند آنها بیشتر به اعماق جنگل پناه می‌برند. سپس او به چراگاههایی اشاره کرد که گاوها در آن مشغول چریدن بودند و گفت: «چنین چیزی برای این منطقه غیر طبیعیست. آمازون منطقه‌ای برای دامداری و زراعت نیست بلکه منطقه‌ای جنگلی است. هر کجا که شما مزارع و چراگاه مشاهده می‌کنید، بدانید که این انسان است که محیط طبیعی آمازون را تغییر داده است.»

هنگامی که ما به قایقمان بازگشتیم، من صدها درخت بریده شده و دهها هکتار زمین خالی را دیدم که ساقه درختان بریده شده در آنها دیده می‌شد.

مجله تایم در این مورد می‌نویسد:

«هر سال، انبوه دهقانان برزیلی که زمینهایشان مستعد کشاورزی نیست، هر چه بیشتر به اعماق جنگلهای آمازون پیش می‌روند و زمینها بزرگ را عاری از درخت می‌سازند و تنها ساقه درختان را برجای می‌گذارند. این تلاش آنان از پیش محکوم به شکست است زیرا خاک جنگلهای برای کشاورزی نامناسب است. پس از گذشت چند فصل، هنگامی که دیگر زمین جنگلهای قادر به دادن محصول بیشتر نیست، کشاورزان مجدداً به سوی اعماق جنگلهای راه می‌افتند و زمینهای بیشتری را از درخت پاک می‌سازند و خرابی و نابودی را در یکی از ارزشمندترین اکوسیستمهای کره زمین می‌گسترانند. (مجله تایم، ۳۰ اکتبر ۱۹۹۵).

برخی دانشمندان براین باورند که نابودی جنگلهای آمازون و دیگر جنگلهای بارانی نقشی محوری در گرم شدن آب و هوای کره زمین دارد. آنها براین باورند که انسان به برخی از مهمترین مناطق کره زمین خسارتی جبران ناپذیر وارد می‌سازد که این امر در نهایت منجر به تغییر شرایط آب و هوایی نقاط مختلف جهان می‌شود.

دلیل دوم: فوران آتشفشان در فیلیپین

با وجود این، گروهی دیگر از دانشمندان در مورد استدلال سطور فوق ابراز تردید می‌کنند. آنها تغییر شرایط آب و هوایی در نقاط مختلف جهان را به دو دلیل دیگر می‌دانند. آنها به فوران کوه پیناتوبو در فیلیپین در سال ۱۹۹۱ و نیز بروز پدیده ال نینو در همان سال اشاره می‌کنند. وقوع این دو پدیده از نظر زمانی آنقدر نزدیک بود که دانشمندان در تشخیص اینکه کدامیک در تغییر شرایط آب و هوایی تأثیر بیشتری داشتند دچار مشکل گشتند.

کوه پیناتوبو در ژوئن ۱۹۹۱ شروع به فوران کرد. مناطق اطراف کوه با خاکستر پوشانده شد و آسمان اطراف نیز چند روز تیره و تاریک گشت. گزارش سالانه سازمان هواشناسی آمریکا این فوران آتشفشانی را علت آغاز تغییراتی طولانی در آب و هوای سرتاسر جهان دانست. این آتشفشان مواد بسیاری را وارد جو زمین کرد و در اثر آن میزان انرژی متساعد شده از زمین در مقایسه با میزان عادی ۷/۴ درصد افزایش یافت که این امر به نظر دانشمندان باعث پدید آمدن تغییر در شرایط آب و هوایی بسیاری از نقاط زمین گشت.

دلیل سوم: جریان هوای تغییر یافته از سوی ال نینو

عامل دیگری که آن را در تغییر شرایط آب و هوایی کره زمین دخیل می‌دانند پدیده ال نینوست. در سال ۱۹۹۱ این جریان هوای گرم اقیانوس آرام بیش از حد معمول در سواحل آمریکای جنوبی باقی ماند. پدیده ال نینو هر سه یا هفت سال یکبار بوقوع می‌پیوندد و باعث تغییراتی در شرایط اقیانوسها و نیز شرایط آب و هوایی

مناطق دیگر می‌شود. طولانی شدن این پدیده بیش از حد معمول می‌تواند باعث تعدیل آب و هوا در قاره آمریکای شمالی و نیز دیگر مناطق جهان شود. دیوید رودن هویس دانشمند هواشناس براین باور است که پدیده ال نینو که در سال ۱۹۹۱ آغاز شد می‌تواند عامل طغیان کردن رود می‌سی‌سی‌پی در سال ۱۹۹۳ باشد.

پیشگویی در مورد آشوب طبیعت

تغییرات عجیب آب و هوایی خواه به دلیل نابودی جنگلها از سوی انسان باشد و خواه به دلیل آتشفشان در فیلیپین یا پدیده ال نینو و یا آمیزه‌ای از هر سه، به هر حال یک چیز مشخص است. در پایان قرن بیستم، طبیعت سر به طغیان برداشته است. عیسی در مورد این طغیان و آشفتگی طبیعت پیش از بازگشتش سخن گفت: «و زلزله‌های عظیم در جایها و قحطیها و وباها پدید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد.» (لوقا ۲۱:۱۱).

باب بیست و یکم انجیل لوقا تقریباً حاوی مطالب باب بیست و چهارم انجیل متی است. هر دو فصل به تشریح وقایعی می‌پردازند که پیش از بازگشت مسیح رخ خواهند داد. عیسی در وهله نخست در مورد رفتاری که انسانها در برابر انسانها پیش از بازگشتش پیش خواهند گرفت، سخن می‌گوید: اما درست در وسط این رخدادها او به نشانه‌هایی در طبیعت اشاره می‌کند که اشاره به بازگشت او دارند. گویی طبیعت نیز نسبت به انگیزه‌ها و اعمال شریرانه انسانها عکس‌العمل نشان می‌دهد.

عیسی در لوقا ۲۱:۱۱ به چهار آشفتگی مشخص که پیش از بازگشتش رخ خواهند داد، اشاره می‌کند که عبارتند از: (۱) زلزله‌های عظیم، (۲) قحطیها، (۳) وباها، (۴) علامات هولناک و عظیم در آسمان. در دو فصل گذشته ما به بررسی مرضهائی پرداختیم که از عمق جنگلهای بارانی خارج شده‌اند و باعث مرگ میلیونها نفر در پایان قرن بیستم شده‌اند. اما به نظر می‌رسد که طبیعت چنان آشفته و درهم ریخته است که سه نشانه دیگر در آخرین لحظات تاریخ بشر ظاهر شده‌اند.

زلزله‌ها

شاید هیچ پدیده دیگری به اندازه زلزله نشانگر طغیان طبیعت نباشد. هر کس که تکانهای شدید را زیر پایش تجربه کرده باشد می‌داند که زلزله چه پدیده خوفناکی می‌تواند باشد. هنگامی که خانه‌ها، ادارات و تمامی ساخته‌های دست انسان جلو و عقب می‌روند انسانها کاملاً احساس درماندگی و عجز می‌کنند. و واقعیت امر آن است که انسانها حقیقتاً موجوداتی درمانده و عاجز هستند. آنها کاملاً به رحمت طبیعت متکی‌اند. عیسی گفت

که در روزهای آخر زلزله‌های عظیم رخ خواهند داد. در طول تاریخ نیز زلزله‌های بسیاری رخ داده‌اند اما ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که شاهد روند روبه افزایش زلزله‌ها و نیز شدت یافتن قدرت تخریبی آنها هستیم.

زلزله‌ها را به چهار نوع تقسیم می‌کنند که عبارتند از: تکتونیک، آتشفشانی، ریزشی و انفجاری. زلزله‌های تکتونیک شایعترین نوع زلزله‌ها هستند و در اثر تغییر مکان سطوح جغرافیایی در زیر سطح زمین رخ می‌دهند. این زلزله‌ها بسیار مخربند. زلزله‌های آتشفشانی هنگامی که آتشفشانی در کوهی اتفاق می‌افتد ظاهر می‌شوند. گفته می‌شود که این زلزله‌ها با فعالیتهای تکتونیک نیز مرتبطند. زلزله‌های ریزشی در معادن زیر زمینی و غارها رخ می‌دهند.

هنگامی که عیسی در مورد زلزله‌ها پیشگویی کرد، این سه نوع زلزله در زمان او وجود داشتند. اما نسل ما با نوع جدیدی از زلزله که انفجاری نامیده می‌شود نیز آشنایی دارد که همانا زلزله ناشی از انفجارهاست. این انسان است که باعث وقوع این گونه زلزله‌ها می‌شود. بروس بولت استاد زلزله شناسی دانشگاه کالیفرنیا می‌گوید: «انفجارهای هسته‌ای زیرزمینی که در دهه‌های اخیر در نقاط مختلف دنیا به شکل آزمایشی انجام شده‌اند، علت وقوع بسیاری از زلزله‌ها بوده‌اند. هنگامی که بمبی هسته‌ای منفجر می‌شود... انرژی هسته‌ای عظیمی آزاد می‌شود. در یک میلیونیم ثانیه، فشار هوا در محل اطراف انفجار به چند هزار برابر فشار جو زمین افزایش یافته و درجه حرارت به چند میلیون درجه افزایش می‌یابد.»

نمی‌توان دقیقاً مشخص ساخت که زلزله‌هایی که بر اثر آزمایش سلاحهای هسته‌ای ممکن است رخ بدهند، آیا اثری دائمی و ماندگار بر زمین دارند و آیا رابطه‌ای بین زمین لرزه‌های انفجاری و تکتونیک وجود دارد یا خیر؟

اما تنها روحیه جنگ طلبی نیست که در عصر حاضر انسانها را در برابر زلزله آسیب پذیر ساخته است. تجمع انسانها در شهرهای بزرگ یعنی پدیده شهرنشینی و تراکم بالای جمعیت در میان کشورهای در حال توسعه انسانها را در برابر عواقب زلزله آسیب پذیر ساخته است. اگر زلزله‌ای در منطقه‌ای پر جمعیت رخ بدهد، آنگاه بدیهیست که میزان خرابی، خسارت و میزان مرگ و میر می‌تواند بسیار بالا باشد. دانشمندان مدتهاست که به مراکز عمده جمعیتی جهان توجه نشان می‌دهند.

به گزارشی که مجلات و نشریات وزین و جدی در مورد وقوع زلزله در این مراکز بزرگ جمعیتی می‌دهند توجه کنید:

مونترآل و اتاوا، بوستون، نیویورک و چارلستون: سال آینده نقشه‌های جدید موسسه زمین شناسی ایالات متحده منتشر خواهند شد که خطر زلزله را در آمریکای شمالی نشان می‌دهند. این نقشه‌ها براساس گزارش زمین

لرزه‌های کوچک به اضافه گزارشهای تاریخی زلزله‌های بزرگ تهیه شده‌اند. یافته‌های اولیه بیانگر این هستند که در مورد بسیاری از مراکز مهم شهری چون مونترآل، اتاوا، بوستون، نیویورک، چارلستون، در طول ۵۰ سال آینده، ۱۰ درصد احتمال وقوع زلزله‌ای عظیم وجود دارد. (باب هولمز، مجله نیوساینتیست، ۴ مارس ۱۹۹۵).

شهرهای ساحل غربی ایالات متحده. «بررسیهای زمین شناسی نشان می‌دهند که قسمت شمالی ساحل غربی از جزیره ونکوور تا شمال کالیفرنیا، همانقدر در معرض خطر زلزله قرار دارند که سواحل زلزله خیز جنوبی کالیفرنیا و شهرهایی چون لس‌آنجلس و سان فرانسیسکو.» (برینس ووتر، مجله ساینس، ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۴).

منطقه هیمالیا در هند. «زمین شناسان هشدار می‌دهند که احتمال وقوع زلزله‌ای عظیم منطقه هیمالیای هندوستان وجود دارد. چنین زلزله‌ای به منطقه‌ای با ۲۰۰ میلیون نفر جمعیت که سدهای بسیاری نیز در آن وجود دارند، صدمات جدی وارد خواهند ساخت.» (باب هولمز، مجله نیوساینتیست ۱۷ دسامبر ۱۹۹۴).

لس‌آنجلس. «محققان خاطرنشان می‌سازند که منطقه لس‌آنجلس پیوسته کانون زلزله‌های بسیار بوده است. آرامش فعلی ممکن است توسط زلزله‌هایی با شدت زلزله‌های متعدد نورتریج شکسته شود، یا زلزله‌های بزرگتر و یا ترکیبی از زلزله‌ای بزرگ و مجموعه‌ای از زلزله‌های خفیفتر ممکن است رخ بدهند... اگر زمین لرزه‌ها از زمین لرزه‌های نورتریج شدیدتر نباشد، بطور متوسط هر ۱۱ سال یکبار باید رخ بدهند.» (ریچارد مجله ساینس، ۱۳ ژانویه ۱۹۹۵).

توکیو. «زلزله‌ای با شدت زلزله شهر کوبه می‌تواند بزرگترین نظام اقتصادی جهان را فلج سازد، بازارهای جهانی را دچار هرج و مرج کند و باعث رکود اقتصادی در ایالات متحده شود. دانشمندان ژاپنی می‌گویند که وقوع چنین زلزله‌ای قتیحست فقط زمان وقوع آن دقیقاً مشخص نیست. دلیل این امر این است که چهار لایه بزرگ از لایه‌های پوشاننده قشر زمین در نزدیکی توکیو با هم تصادم می‌یابند.» (جیمز کوکس، یو.اس.ای تودی ۲۰ ژانویه ۱۹۹۵).

زلزله شهر کوبه ژاپن باعث به لرزه درآمدن بازارهای مالی ژاپن و دیگر نقاط جهان شد. رهبران ژاپن مطمئن بودند که آمادگی مقابله با هر زلزله‌ای را دارند که در ژاپن رخ بدهد. اما هنگامی که در ۱۵ ژانویه ۱۹۹۵، زلزله‌ای شهر ۵/۱ میلیون نفری کوبه را به لرزه درآورد بسیاری از ژاپنیها شروع به درک این موضوع کردند، که نمی‌توانند طبیعت را به شکل کامل مهار کنند. زلزله کوبه تقریباً باعث مرگ پنج هزار نفر شد، و ۶۰ میلیارد دلار خسارت برجای گذاشت. کارشناسان پیش بینی می‌کنند اگر زلزله‌ای با قدرت کوبه در توکیو واقع شود دولت ژاپن برای بازسازی خسارات وارد شده به اقتصاد ملی میلیاردها دلار قرض خواهد گرفت که این امر منجر به

افزایش نرخ بهره بانکی شده و بازارهای جهانی سهام دچار بحران خواهند شد. هنگامی که کسی سخنان عیسی در متی باب ۲۴ و لوقا باب ۲۱ را می‌خواند، یک قدم جلوتر از انقلاب اطلاعات است و عملاً پیش از آنکه تاریخ بوقوع پیوندد دقیقاً وقوع آن را می‌بیند.

قحطیها

عیسی گفت که یکی از ویژگیهای روزهای آخر نه فقط زلزله‌ها بلکه قحطیهای مصیبت بار نیز خواهند بود. در طول تاریخ قحطیهای بسیاری بوقوع پیوسته‌اند. اما شرایط معاصر می‌تواند موقعیتی را پدید آورد که مصیبت‌بارتر از هر زمان دیگر در تاریخ باشد. در سال ۲۰۰۰ جمعیت کره زمین بالغ بر ۶ میلیارد و دویست میلیون نفر خواهد بود و در سال ۲۰۲۰، ۸ میلیارد نفر باید هر روزه تغذیه شوند. بخش اعظم رشد جمعیت جهان در کشورهایی که فقیرترین کشورهای جهان محسوب می‌شوند رخ خواهد داد.

این شرایط بوضوح بیانگر این است که اگر چه در طول تاریخ قحطیهای بسیاری بوقوع پیوسته‌اند اما با چنین رشد جمعیتی‌ای امکان بروز قحطی و گرسنگی در سطحی بزرگتر بیشتر می‌شود. بنابه گزارشهای سازمان ملل هفتصد میلیون نفر در کشورهای توسعه نیافته دچار سوء تغذیه هستند. در سال ۱۹۹۳ بین ۱۰ تا ۱۲ میلیون کودک زیر پنج سال بر اثر سوء تغذیه و بیماریهای ناشی از سوء تغذیه جان باختند. (اکنونمیست ۱۰ ژوئن ۱۹۹۵). لستر براون کارشناس امور تغذیه براین باور است که جهان «در آستانه گذر از مرحله وفور و مازاد مواد غذایی به سوی کمبود و فقدان مواد غذایی است» (مجله تایم، ۳۰ اکتبر ۱۹۹۵).

یکی از مسائل همبسته با قحطی مسئله کمبود آب است. معمولاً خشکسالی پیش از قحطی بوقوع می‌پیوندد. جمعیت جهان در ۴۵ سال گذشته به شکل چشمگیری افزایش یافته است که این امر منجر به سه برابر شدن مصرف آب نسبت به گذشته شده است. «سفره‌های زیرزمینی آب در حال تمام شدند، دریاچه‌ها در حال خالی شدند، سرزمینهای پرآب به سرعت آبهایشان در حال مصرف شدن است و گونه‌های متعددی از جانوران آبی در خطر انقراض و نابودی‌اند... و بسیاری از ملل خاورمیانه از رهبرانشان می‌شنوند که امکان بروز جنگ بخاطر دستیابی به منابع آب محدود وجود دارد.» دانشمندان ۲۶ کشور را جزو کشورهای کم آب طبقه بندی می‌کنند. (ماهانامه دانش و تکنولوژی محیطی، دسامبر ۱۹۹۲). در حال حاضر تکنولوژی مناسب برای برداشتن گامهایی مهم در جهت جلوگیری از تبدیل مشکل آب به مشکل قحطی وجود دارد. اما کمبود آب تنها مشکل نیست.

امروز این اتفاق نظر وجود دارد که دلیل اصلی قحطی در جهان امروز هم آمیزه‌ای از قهر طبیعت و هم اعمال نادرست انسانی چون جنگ است. بهترین نمونه این موضوع در دهه ۹۰ کشور سومالی است. در مورد

قحطی این کشور تصاویر تلویزیونی رقت‌انگیزی از کودکانی گرسنه با شکمهای باد کرده در سرتاسر جهان پخش شده است. این قحطی بسیار شدیدتر از اثرات خشکسالی‌ای طولانی بود که مزارع را نابود کرده و امکان کاشت درختان را دشوار می‌ساخت. در سوماتی گروههای متخاصم تقسیم غذا را بین اهالی مناطق قحطی زده ناممکن می‌ساختند. درگیریهای انسانی بیشتر از طبیعت باعث مرگ و میر شد. مسئله قحطی درواقع واکنش طبیعت به گناه بزرگ انسان است.

مصیبت جنگ سوماتی که منجر به بدتر شدن شرایط قحطی شد، در بسیاری از کشورها تکرار گشت. نشریه پزشکی نیوانگند گزارش می‌دهد:

در همه کشورهایی که در دهه ۹۰ دچار قحطی شده‌اند یعنی در آنگولا، اتیوپی، لیبیا، موزامبیک، سوماتی و سودان، درگیریهای شدید مسلحانه علت اصلی قحطی بوده است. درواقع «جنگهای غذایی» یعنی جنگهایی که مشخصه بارز آنها نابودی منابع غذایی غیرنظامیان یا منابع تولید غذا بوده است، در سالهای جنگ سرد بارها و بارها مشاهده شده است. برای مثال در سال ۱۹۸۹، ۱۹ مورد از چنین جنگهایی مشاهده شده است. در دهه ۱۹۹۰ درگیریهای مسلحانه علت اصلی گسترش قحطی درجهان بوده است. (۸ آوریل ۱۹۹۳).

نشانه‌های خوفناک و عظیم در آسمان

در باب بیست و یکم انجیل لوقا، عیسی به لرزه درآمدن اجرام سماوی را بخشی از رخدادهایی می‌داند که پیش از بازگشتش بوقوع خواهند پیوست.

و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امتها روی خواهد نمود به سبب شوریدن دریا و امواجش. و دلهای مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود زیرا قواست آسمانی متزلزل خواهد شد.

(لوقا ۲۶:۲۱-۲۵)

ستاره‌شناسان در مورد برخورد اجرام آسمانی سرگردان و آشفتگی ناشی از آن نگرانیهایی را ابراز داشته‌اند. در سال ۱۹۹۴ ستاره دنباله‌داری شدیداً با سیاره مشتری برخورد کرد. برخی ستاره‌شناسان برای بررسی بیشتر این موضوع در سال ۱۹۹۵ گردهم‌آیی‌ای را در لیورمول تشکیل دادند. روزنامه وقایع سن فرانسیسکو در این مورد چنین می‌نویسد:

۱۵۰ ستاره‌شناس و محقق علوم فضایی در لیورمول گردهم آمدند تا در این مورد به بحث بنشینند که بسیار ضروریست که تکنولوژی لازم و پیشرفته برای مقابله با اجرام سماوی تهدید کننده که زمین را تهدید می‌کنند تدارک دیده شود. این تکنولوژی باید به جهت نابودی این اجرام یا منحرف کردن مسیر آنها بکار گرفته شود. دانشمندان علوم فضایی در مورد خطرات احتمالی برخورد اجرام سماوی پر سرعت با زمین بسیار نظریه‌پردازی کرده بودند، اما پس از برخورد ستاره‌ای دنباله‌دار با سیاره مشتری توجه آنها به این موضوع افزایش یافت. (۲۳ می ۱۹۹۵).

روزنامه وقایع سان فرانسیسکو می‌نویسد که سنگهای آسمانی و ستاره‌های دنباله‌دار پر سرعت می‌توانند صدماتی بیشتر از آنچه که قبلاً تصور می‌رفت به زمین وارد سازند و حتی باعث ایجاد آشفته‌گی شدید در آب و هوای کره زمین و مرگ میلیونها نفر شوند.

مدتهاست که اجرام سماوی شروع به فرستادن پیامهایی هشدار دهنده به دانشمندان و ستاره‌شناسان کرده‌اند. این پیامها باعث بوجود آمدن چنان ترس و نگرانی‌ای شدند که ضرورت ایجاد سیستمی دفاعی برای مقابله با آنها نیز مطرح شده است. شرایط شباهت بسیاری به سخنان عیسی در مورد وقایع پیش از بازگشتش دارد.

به نظر می‌رسد که با پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم طبیعت سر به طغیان برداشته است. خدا انسان را خلق کرد تا در هماهنگی با طبیعت زندگی کند و برآن حکمرانی نماید. با وجود این انسان هر چقدر بیشتر در ادامه راهی که می‌رود پافشاری می‌کند، و هر چه بیشتر اصول ابدی و حقیقت کلام خدا را نادیده می‌گیرد، شورش طبیعت نیز شدیدتر می‌شود. از عمق جنگلهای باران خیز استوایی تا شهرهای بزرگ دنیا، طبیعت فریاد برمی‌آورد که بازگشت مسیح به زمین بسیار نزدیک است. در اوج بحرانی که جهان رافرا گرفته است کلیسا با بزرگترین فرصتی که در طول تاریخ در مورد رساندن پیام خدا به جهان با آن روبرو بوده، مواجه است. هر چقدر ارزشهای اخلاقی انسانها دچار انحطاط بیشتری می‌شود، طبیعت نیز بیشتر از کنترل خارج می‌شود. در چنین شرایطی کلیسا با فرصت بزرگی روبروست، فرصتی که باید با شفقتی عمیق با آن برخورد کند. دنیا در شرایطیست که بی‌یار و یاور و نیازمند، آماده شنیدن پیام امید و سلامتی مسیح است.

در این شرایط طوفانی، تنها یک مکان امن وجود دارد. در بخش سوم ما به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت.

بخش سوم

پناهگاهی امن

در زمان حوادث و بلایای مربوط به زمانهای آخر، رنج و مشقت بشری به نقطه اوج خواهد رسید. در بحبوحه این رنج و مشقت کلیساها فرصتهایی بی سابقه برای عرضه محبت مسیحی به انسانها خواهند داشت. انجیل وارد همه کشورها شده و در همه جا منتشر خواهد شد. در عصر ما با سقوط پرده آهنین ما شاهد گسترش انجیل در کشورهایی هستیم که قبلاً تحت سیطره کمونیسم بودند. انسانهای نیازمند و حتی برخی حکومتها مسیحیان را دعوت می کنند تا غذای اجتماعی و روحانی به شهروندانش عرضه کنند.

به فرصتهایی که در دهه ۹۰ بوجود آمده نگاهی بیندازید. انجیل در سرتاسر روسیه در استادیومهای ورزشی موعظه شده است. در مغولستان، کشوری که هیچگاه مسیحیت به آنجا وارد نشده بود، کلیسایی بوجود آمده است. مبشر معرف بیلی گراهام در یک شب انجیل را برای ۱۸۵ ملت موعظه کرد و پیام او به ۱۱۶ زبان ترجمه شد. عیسی گفت که پیش از بازگشت او چنین رخدادهایی بوقوع خواهند پیوست.

درحالی که کلیسا با انجیل به اقصی نقاط دنیا قدم می گذارد، اعضای آن می توانند دو نوع واکنش از خود نشان دهند که عبارتند از دو واکنش ترس و ایمان. اگر برای وقایع روزهای آخر آمادگی نداشته باشیم دچار ترس خواهیم شد اما اگر بر بنیان اخلاقی و روحانی مستحکمی ایستاده باشیم می توانیم با ایمان ثابت قدمانه به پیش رویم. اینکه ما چگونه در این روزهای سرنوشت ساز زندگی می کنیم بسیار حیاتیست. رخدادهایی که در پیش هستند اقتضا می کنند که تعهد ما نسبت به مسیح و شفقت ما نسبت به دیگران استوار و تزلزل ناپذیر باشد. تنها در چنین حالتیست که ما آمادگی رویارویی با رخدادهای روزهای آخر را خواهیم داشت.

پس همانگونه که مسیح محور، سرمنشاء و هدف جهان کائنات است صلیب او نیز محور، سرمنشاء و هدف مصالحه محسوب می شود... از طریق صلیب اوست که من با خدا مصالحه می یابم و توسط این صلیب است که من از آرامش نامحدود و ابدی برخوردار می شوم. در نهایت من به همراه تمامی جهان خلقت از آرامش

برخوردار خواهم شد زیرا نظم جهان کائنات توسط سِر رنج کشیدن خدا که بر صلیب آشکار شده است، احیا خواهد شد.

جی.کمپیل مورگان

کتاب «کتاب مقدس و صلیب»

و چون است که مرا خداوندا خداوندا می گوید و آنچه می گویم به عمل نمی آورید. هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را بجا آورد شما را نشان می دهم که به چه کسی شباهت دارد. مثل شخصی است که خانه ای می ساخت و زمین را کنده گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده سیل بر آن خانه زور آورد نتوانست آنرا جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود. لیکن هر که شنید و عمل نیاورد مانند شخصی است که خانه ای بر روی زمین بی بنیاد بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد فوراً افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.

لوقا ۴۹-۴۶:۶

فصل هفتم

تنها مکان امن

همانگونه که اشاره کردم تنها راه گریز از رخدادهای زمانهای آخر را می توان در میان کسانی یافت که در کلیسا هستند. آنها دارای پیامی هستند که می تواند انسان را در برابر رخدادهای زمانهای آخر محفوظ بدارد. اما باید شما را متوجه این نکته سازم که راه حلی که در این شرایط باید به آن متوسل شد نه «کلیسا» و نه اشخاصی هستند که از مسیح پیروی می کنند (اگر چه هنگامی که آنها از خدا اطاعت می کنند می توانند به شکل مؤثری جلال خدا را آشکار کنند).

هنگامی که ما آتش داوری خدا را در افق تاریخ بشری می‌بینیم، تنها یک مکان امن برای ایستادن باقی می‌ماند. و این مکان همان جاییست که داوری خدا قبلاً از آن عبور کرده است. دو هزار سال پیش، آتش داوری خدا، به شکلی که در تاریخ سابقه نداشت، نازل شد. بر روی تپه‌ای خارج از اورشلیم، تنها انسانی که بدون ارتکاب هیچ گناهی بر زمین زیست، بین دو جنایتکار عادی بر صلیب آویزان شده بود. مرگ او قربانی‌ای به جهت گناهان انسان بود که آمرزیده شدن گناهان انسانها را از سوی خدا ممکن ساخت. او تبدیل به طریقی شد که بواسطه وی هر انسانی، چه یهودی باشد چه غیریهودی، چه زن باشد چه مرد، می‌تواند از داوری و غضب عادلانه خدا در امان بماند.

شخصی که بر صلیب آویزان شده بود، کاملاً خدا و در عین حال کاملاً انسان بود. او عیسی نام داشت که خدا-انسان بود. لوقا به او تحت عنوان پسر انسان اشاره می‌کند درحالی که یوحنا او را پسر خدا می‌خواند. زندگی عیسی کاملاً پاک و مطهر بود. درواقع او خود نفس پاکی و طهارت بود. عیسی بگونه‌ای زیست و انسانها را محبت کرد، که پیش از وی هیچ انسانی چنان نکرده بود. و در عین حال هیچ گناهی نیز در زندگی او وجود نداشت. عیسی «عمانوئیل» خوانده شد که به معنای «خدا باما» است. (متی ۲۳:۱).

عیسی با داشتن یک هدف به دنیا آمد و آن این بود که بمیرد. همه انسانها به هر حال می‌میرند، اما عیسی بدنیا آمده بود تا بمیرد. از آنجایی که خدا مقدس است و تمامی انسانها گناهکارند، تمامی انسانها در حضور خدا محکومند و امیدی برای رستگاری ندارند. شرارت را نمی‌توان بی‌جزا گذاشت. اما اگر چنین بود نژاد بشری مدت‌ها پیش نابود شده بود. پس عیسی درحالی که نطفه او به روح خدا بسته شد از دختری باکره بدنیا آمده قدم به جهان گذاشت. بنابراین او خدای کامل و انسان کامل بود. او در هماهنگی کامل با پدر آسمانی می‌زیست که جهان را آفرید. سپس او وجودخود را قربانی ساخت تا بمیرد و بدین طریق او مجازاتی را که برای گناهان بشری مقدر شده بود، بر خود گرفت.

برخی تصور می‌کنند سربازان رومی یا رهبران یهود عیسی را کشتند. اما چنین نیست. عیسی خود فرمود که می‌تواند دوازده فوج از ملائکه را بخواند تا او را از صلیب بزر آورند. اما او چنین نکرد زیرا می‌دانست که با مردن به جهت گناهان انسانها باید کتب مقدسه را تحقق بخشد (متی ۵۴-۵۳:۲۶). او بعنوان شخصی که زندگی‌اش عاری از هر گناهی بود، تنها کسی بود که این توانایی را داشت تا مجازاتی را که برای گناهان انسان مقدر شده بود، بر خود گیرد. هیچ انسانی را نمی‌توان یافت که سزاوار مجازات شدن نباشد. اما او سزاوار مجازات شدن نبود پس تبدیل به یک قربانی گشت و جانشینی کامل برای گناهان من و شما گشت.

هنگامی که عیسی بر صلیب آویزان بود به آسمان نگریست و در طبیعت بشری خود فریاد برآورد: «الهی، الهی، مرا چرا ترک کردی؟» (متی ۲۷: ۴۶). در آن لحظه، تنها انسان بی‌گناه، تمامی غضب و داوری خدایی کاملاً مقدس را متحمل شد. هنگامی که آتش داوری خدا بر تپه‌ای خارج از اورشلیم به شدت مشتعل شد، پدر روی خود را از پسرش برگرداند. عیسی مجازات گناهان تمام کسانی را که به او ایمان می‌آوردند و او را در زندگی‌اشان می‌پذیرفتند بر خویشتن گرفت. جهان هرگز شاهد چنین محبتی نبوده است.

آری تنها مکان امن در این روزهای آخر، همان جایبست که آتش داوری الهی قبلاً بر آن قرار گرفته است، یعنی بر صلیبی که دو هزار سال پیش در خارج از اورشلیم برپا شد. هنگامی که به او و عمل او برای نجات ما بر صلیب ایمان می‌آوریم، پایهای خود را بر زمینی مقدس می‌گذاریم. صلیب محلیست که محبت خدا و غضب خدا با یکدیگر ملاقات می‌کنند. هنگامی که پسر خدا مجازات گناهان ما را بر خود گرفت، غضب خدا بر او ریخته شد اما این لحظه، لحظه‌ای بود که در عین حال محبت خدا نیز برای انسانیت گناهکار ریخته شد. خدا توسط مرگ و قربانی شدن عیسی، گناهان ما را بخشید. و بدینسان داوری او در مورد گناهان ما اجرا شد. ما باید توسط بازگشت به سوی مسیح این هدیه آمرزش گناهانمان را بیابیم.

ممکن است بسیاری از اشخاص با شنیدن این سخنان بگویند: «من به عیسی ایمان دارم اما هنوز مطمئن نیستم که سرنوشت ابدی‌ام چه خواهد بود. من به اطرافم نگاه می‌کنم و دنیایی را می‌بینم که بسرعت در حال تغییر است و این امر مرا وحشتزده می‌کند. من برای بازگشت مسیح آمادگی ندارم. چگونه می‌توانم مطمئن باشم که پایهایم بر این زمین امن قرار گرفته‌اند؟ چگونه می‌توانم بدانم که در آن مکان امن قرار دارم؟»

یک فرد برای اینکه بداند که در این روزهای منحصر بفرد و تاریخی در این مکان امن و مطمئن ایستاده است باید به دو موضوع اساسی توجه داشته باشد. موضوع نخست داشتن قلبی توبه‌کار و موضوع دوم داشتن قلبی است که ایمان دارد. ما هنگامی می‌توانیم برای بازگشت ثانوی مسیح آماده شویم که او را در قدرت ظهور نخستینش شناخته باشیم.

قلبی توبه‌کار

هنگامی که عیسی نخستین بار ظاهر شد، یحیای تعمید دهنده پیش از او فرستاده شده بود. او راه را برای ظهور نجات دهنده جهان آماده ساخته بود. پیام او ساده بود. «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.» پیام او پیام توبه بود که انسانها را برای ظهور نخستین مسیح آماده می‌ساخت. و من ایمان دارم که همان پیام توبه ما را برای ظهور ثانوی مسیح آماده خواهد ساخت.

پس از قتل عامی که تمامی کشور روآندا را فراگرفت، از من خواسته شد که یک شب برای رهبران حکومتی سخنرانی کنم. من در مورد این موضوع سخن گفتم که برای اینکه در آن کشور قلب انسانها شفا یابد ضروریست که انسانها یکدیگر را ببخشند. یکی از وزرای کابینه دولت درمورد سخنانم اظهار نظر کرد. سخنان او حکیمانه بود و انعکاس اصول کتاب مقدس در مورد توبه در کلامش آشکارا دیده می شد: «جامعه بین المللی فشار زیادی بر ما وارد می کند تا کسانی را که از کشور گریخته اند عفو کنیم. بسیاری از این گریختگان در نسل کشی انجام شده نقش داشته اند. البته کسانی که نقشی در نسل کشی نداشته اند نباید از چیزی بترسند. ما از بازگشت آنها استقبال می کنیم و آنها دیگر نیازی به عفو شدن ندارند. آنها می توانند در کشورشان با صلح و آرامش زندگی کنند و درواقع اشخاص بسیاری از این گروه به روآندا بازگشته اند.»

او سپس با قاطعیت گفت: «ما آماده اعلام عفو عمومی هستیم. اما این عفو مشروط است. کسانی که مرتکب فجایع هولناک شده اند باید اعمال خود را تصدیق کرده واز آنها توبه کنند در غیر این صورت عفو در کار نخواهد بود. بسیاری از کسانی که مرتکب این فجایع شده اند، حتی حاضر نیستند بپذیرند که دست به اعمال نادرستی زده اند. بنابراین صدور حکم عفو برای این اشخاص برای ما در حکم اقدام به خودکشیست. در این حالت آنها صرفاً به روآندا بازمی گردند و پس از گذشت مدت زمان کوتاهی ما شاهد نسل کشی دیگری در روآندا خواهیم بود. اگر آنان مجبور نباشند در مورد آنچه که مرتکب شده اند در قلبشان تغییری بوجود آورند، پس صدور اجازه بازگشت آنها به کشور عملی احمقانه خواهد بود.»

سخنان این مقام حکومتی مرا عمیقاً در فکر فرو برد. من از این موضوع آگاه بودم که اگر نسل کشی دیگری در روآندا بوقوع پیوندد، دیگر اثری از ملت روآندا باقی نخواهد ماند. این مقام حکومتی حق داشت. حتی اگر حکومت وقت روآندا هم عفو عمومی اعلام می کرد، باید کسانی که مرتکب آن فجایع شده بودند، از اعمال خود اظهار ندامت کرده و توبه می کردند. هنگامی که اوسخن می گفت دریافتیم که چقدر سخنان او در مورد ایمان مسیحی نیز صدق می کند. ما نمی توانیم بگوییم که عفو ابدی خدا را می پذیریم و در عین حال از تصدیق این امر که نسبت به خدا اعمال نادرستی انجام داده ایم، سرباز زنیم. غیرممکن است که ما از عفو یا بخشش کامل خدا برخوردار شویم و درعین حال بگوییم: «من می خواهم همان طریق زندگی ای را که خودم دوست دارم، ادامه بدهم. من کماکان دروغ خواهم گفت، به دیگران حقه خواهم زد. دیگران را تهدید خواهم کرد. من آنچه را که می خواهم انجام خواهم داد. تو باید مرا عفو کنی اما من کماکان به عصیان خود علیه تو و آنچه که در ملکوت توست، ادامه خواهم داد.»

تنها قلبی توبه‌کار می‌تواند نزد مسیح بیاید و فیض و بخشش او را بیابد. اما معنای توبه چیست؟ توبه واژه‌ای کتاب‌مقدس است که به معنای تغییر حالت قلب یا تغییر مسیر زندگیست. شخصی را در نظر بیاورید که در بزرگرایی به سوی جنوب در حال حرکت است. او با دیدن شخصی که در کنار مسیر بزرگراه ایستاده است از سرعت خود می‌کاهد. هنگامی که به این شخص نزدیکتر می‌شود نمی‌تواند آنچه را که چشمانش می‌بیند باور کند. این شخص عیسی پسر خداست. این راننده با متوقف کردن اتومبیلش به عیسی می‌گوید: «عیسی تو نباید در کنار بزرگراه منتظر بمانی. لطفاً سوار اتومبیل من شو. من ترا به محلی که می‌خواهی بروی می‌رسانم.»

اما عیسی در این لحظه عملی غیرمنتظره انجام می‌دهد. او بر روی صندلی کنار راننده نمی‌نشیند بلکه با دور زدن اتومبیل به نزدیکی در کنار راننده می‌آید و می‌گوید: «از صندلی‌ات بلند شو.» او سپس فرمان اتومبیل را در دست گرفته و آن را به آن سوی بزرگراه هدایت می‌کند و روبه سوی شمال شروع به حرکت می‌کند. آری او در جهتی مخالف حرکت راننده اتومبیل شروع به حرکت می‌کند.

این تصویری از واقعه‌ای است که در توبه اتفاق می‌افتد. توبه به مسیح اجازه می‌دهد تا فرمان زندگی‌امان را در دست بگیرد. توبه به معنای تصدیق این امر است که ما در زندگی‌امان در مسیری نادرست حرکت می‌کردیم و اکنون حاضریم به او اجازه بدهیم که مسیر زندگی‌امان را عوض کند و در خلاف جهت مسیر قبلی قرار دهد. عیسی در سخنانی که در مورد داوری قریب‌الوقوع بود گفت:

نی بلکه به شما می‌گویم اگر توبه نکنید همگی شما همچنین هلاک خواهید شد. یا آن هجده نفری که برج در سلوام برایشان افتاده ایشان را هلاک کرد گمان می‌برید که از جمیع مردگان ساکن اورشلیم خطاکارتر بودند. حاشا بلکه شما را می‌گویم که اگر توبه نکنید همگی شما همچنین هلاک خواهید شد. (لوقا ۵-۱۳:۳).

اگر ما باید برای داوری قریب‌الوقوع آینده آماده باشیم باید قلبی توبه‌کار داشته باشیم و باید قلب ما و مسیر زندگی‌امان تغییر کند.

قلبی با ایمان

درحالی که «توبه» آمادگی ما برای ترک مسیر زندگی‌ای است که قبلاً در پیش گرفته بودیم، «ایمان» اطمینان داشتن به این امر است که مسیح قادر است ما را ببخشد، زندگی ما را دگرگون کند و در روز داوری ما را محفوظ نگاه دارد. ایمان داشتن چیزی بیشتر از باور فکری به حقیقت داشتن برخی امور است. حتی شیطان نیز به حقیقت داشتن برخی امور باور دارد. همانگونه که یعقوب رسول نیز می‌نویسد: «توایمان داری که خدا واحد

است. نیکو می‌کنی شیاطین نیز ایمان دارند و می‌لرزند.» (یعقوب ۱۹:۲). شیطان صاحب ایمانی فکریست. او از حقایق مربوط به زندگی، مرگ و رستاخیز مسیح آگاه است. اما این ایمان ایمانی نیست که منجر به نجات از دآوری می‌شود.

در سال ۱۹۹۵ من برای هزاران برزیلی که برای شنیدن کلام خدا در استادیومی در نزدیکی رود آمازون جمع شده بودند، با استفاده از یک صندلی ماهیت ایمان را توضیح دادم. من در برابر جمعیت این سؤال را مطرح کردم: «چند نفر از شما ایمان دارید که این صندلی می‌تواند مرا نگه دارد؟» حاضران به این سؤال پاسخ مثبت دادند. سپس ادامه دادم «اما در این لحظه صندلی مرا نگه داشته است؟ خیر من با عقل خود می‌اندیشم که این صندلی مرا بر روی خود نگه خواهد داشت. اما تا زمانی که روی آن ننشسته‌ام عملاً مرا نگه نخواهد داشت.» سپس به حاضران گفتم: «من واقعاً خسته‌ام. من صندلی‌ای را می‌خواهم که مرا نگه دارد. اما خواستن من به این معنی نیست که اکنون صندلی مرا نگه داشته است. من از نظر فکری ایمان دارم که اگر بنشینم این صندلی مرا نگه خواهد داشت و احساساتم نیز خواهان این هستند که روی صندلی بنشینم و صندلی مرا نگاه دارد. اما خواست من به معنای تحقق این امر نیست. چه چیز باعث می‌شود تا این صندلی عملاً بتواند مرا نگه دارد؟» سپس بر روی صندلی نشستم و گفتم: «اکنون ایمان به این حقیقت که صندلی می‌تواند مرا بر روی خود نگه دارد، باعث می‌شود تا برآن بنشینم و صندلی نیز مرا نگه می‌دارد.»

ایمان باور عقلانی این حقیقت است که عیسی خدای مجسم شده در جسم است. ایمان به معنای باور به این حقیقت است که او بخاطر گناهان ما مرد، مدفون گشت و در روز سوم از قبر برخاست. همه این حقایق بخشی از ایمان هستند اما هنوز خود ایمان نیستند. ایمان به معنای احساس نیاز به مسیح است. ایمان به معنای اشتیاق نسبت به مسیح، اشتیاق به برخورداری شدن از بخشش او و نیز قدرت او در دگرگون ساختن زندگی امان است. ایمان هم شامل بعد فکری و هم بعد احساسیست. اما ایمان همچنین واجد جزء سومی نیز هست که این بعد بعد ارادیت. درواقع ایمان متضمن انتخاب نیز هست. ایمان درک این امر است که عیسی کیست و نیز به معنای تصدیق نیاز ما به اوست. پس ما باید دست به این انتخاب بزنیم که زندگی خود را به دستهای او بسپاریم. هنگامی که ما این تصمیم را گرفتیم او در اوج طوفانهای زندگی، به نقطه امنی برای ما تبدیل می‌شود.

عیسی مثلی را در مورد دو نفر مطرح ساخت که خانه‌هایی ساختند (متی ۲۷-۲۴:۷). یکی از آنها خانه خود را بر شن و دیگری خانه‌اش را بر سنگ بنا کرد. هنگامی که طوفان آمد خانه‌ای که بر شن بنا شده بود فرو ریخت، اما خانه‌ای که بر سنگ بنا شده بود، در برابر طوفان پابرجا ایستاد. عیسی سپس تلاشهای این دو شخص را با تلاشهای بسیاری از اشخاص مقایسه کرد. مثل او پس از دو هزار سال کماکان موضوعیت دارد. هنگامی که

طوفان نزدیک شود وسیل و آبهای خروشان را جاری سازد، تنها کسانی که بر بنیان مستحکم توبه و ایمان ایستاده‌اند، قادر خواهند بود در اوج طوفان پابرجا بایستند.

درک اضطراری بودن شرایط

در سالیان گذشته، روند تغییرات سریعتر شده است و اشخاص بسیاری این نیاز اضطراری را احساس می‌کنند که زندگی خود را برپایه و اساسی مستحکم قرار دهند. عیسی صخره نجات ماست که می‌تواند به زندگی ما ثبات ببخشد. امروز روز نجات است و اینک زمان مقبول است که به عیسی اجازه بدهیم که در اوج طوفان ما را محفوظ نگاه دارد. طوفان به زودی فراخواهد رسید.

من هنگامی که در دانشگاه دولتی لویزیانا دانشجو بودم به مسیح ایمان آوردم. چند ماه پس از تصمیم من به ایمان آوردن به مسیح ماجرای جالبی را از زبان یک شخص شنیدم. شبی دیر هنگام او در حال رانندگی در جاده‌ای بود که بر روی دریاچه بونت کارترین قرار داشت. این جاده یکی از طولانیترین جاده‌هایست که در دنیا بر روی آب ساخته شده. هنگامی که او در قسمتی خلوت از جاده می‌راند ناگهان شخصی را دید که در وسط پل ایستاده است. این شخص کت خود را درآورده بود و دیوانه‌وار آن را تکان می‌داد و فریاد می‌زد: «بایست! بایست! بایست!» راننده نمی‌دانست چه بکند. با خود اندیشید: «این مرد یا دیوانه است یا دزد. اما شاید کسی باشد که واقعاً نیاز به کمک داشته باشد. سپس در ذهن دوست من این سؤالات مطرح شده بود: «آیا باید بایستم؟ یا به راهم ادامه دهم؟ چه کار باید بکنم؟»

بالاخره او تصمیم گرفت اتومبیلش را متوقف سازد و ببیند آیا این شخص احتیاج به کمک دارد یا خیر. آن شخص دوان دوان خودش را به اتومبیل رساند. دوست من که شیشه اتومبیلش را پایین کشیده بود صدای فریاد او را شنید که نفس زنان می‌گفت: «خیلی خوشحالم که توقف کردی. حادثه وحشتناکی اتفاق افتاده است. قسمتی از پل فرو ریخته است. اگر به مسیرت ادامه می‌دادی در دریاچه سقوط می‌کردی و غرق می‌شدی.»

دوست من از اتومبیلش پیاده شد، آن شخص را در آغوش کشید و سپس کت خود را از تن بدر آورد. او نیز در وسط جاده ایستاد و با تکان دادن کتش شروع به فریاد زدن کرد: «بایست! بایست! بایست!»

این واقعه توصیف خوبی از اتفاقی بود که در زندگی من بعنوان یک دانشجو اتفاق افتاده بود. من در زندگی‌ام در جاده‌ای مشغول حرکت بودم. من به راه خودم در زمانی که نزدیک به نیمه شب تاریخ بشری بود ادامه می‌دادم. در این زمان دورترین فکری که می‌توانست به ذهن من خطور کند فکر خدا بود. من فقط برای یک شخص زندگی می‌کردم، یعنی برای خودم. شبی در وسط جاده زندگی با شخصی روبرو شدم که فریاد

می‌زد: «بایست! بایست! از ادامه زندگی‌ات به این شکل باز ایست! زندگی‌ات را معطوف مسیح کن. به او ایمان و توکل داشته باش.»

و بالاخره شبی از شبهای زندگی‌ام من تصمیم گرفتم، مهمترین تصمیمی که تا به حال، در زندگی‌ام گرفته بودم. من تصمیم گرفتم تا به زندگی کردن به طریقی که خودم انتخاب کرده بودم پایان دهم و به مسیح ایمان و توکل داشته باشم. او وارد زندگی من شد و مرا کاملاً تغییر داد. او تمام اعمال نادرستی را که در زندگی‌ام انجام داده بودم بخشید. او بنیانی برای زندگی‌ام فراهم ساخت که مرا قادر می‌ساخت که در بدترین طوفانها هم با پیروزی به پیش روم. پس از آن زندگی‌ام معنی و هدف یافت. از آن لحظه به بعد من در جاده‌های جهان سفر می‌کنم و به دیگران می‌گویم: «بایستید! از ادامه راهی که در آن حرکت می‌کنید باز ایستید! حادثه وحشتناکی در این جاده انتظارتان را می‌کشد! همین الان دور بزنید! برای شما مکان امنی وجود دارد! به مسیح ایمان و توکل داشته باشید.»

نشان دادن عکس‌العمل به پیشنهاد مسیح چقدر اضطراریست؟ از شدت فریاد زدن نفس من بند نیامده یا دیوانه‌وار فریاد نمی‌زنم اما از اینکه نیاز هست که فریاد بزنم، مطمئنم. بنابراین می‌گویم: «در تاریخ بشری لحظه موعود فرا رسیده طوفان در حال فرارسیدن است. مسیح دارد می‌آید. آیا آماده هستید؟»

کتابها این توانایی را دارند که در جاده‌هایی سفر کنند که من هرگز به آنها قدم نگذاشته‌ام. ممکن است این کتاب وارد منزل شما شود و بدین شکل وارد سفر زندگی‌تان گردد. یا ممکن است با شما در هواپیما همسفر باشد یا در اطاق هتلی هم اطاقی شما گردد. اما به هر حال پیامی دارد که با صدای بلند و واضح آن را تکرار می‌کند. شما باید تصمیمی اتخاذ کنید. این تصمیم انتخابی ساده است، یعنی انتخاب بین بهشت و جهنم، حیات و مرگ، توکل به مسیح یا توکل به خودتان. هیچ کس نمی‌تواند بجای شما این تصمیم را بگیرد. نه دوستان، نه یکی از اعضای خانواده‌تان، نه شبانتان، نه کشیشان و نه یک استاد و متفکر بزرگ که او را تحسین می‌کنید، بلکه این شما هستید که باید این تصمیم را بگیرید.

در زمان قتل عامهای روآندا کلیسا کجا بود؟

دئوگراتیوس کایومبا

رئیس دانشگاه دولتی روآندا

و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که
اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست؟

رومیان ۲:۱۲

فصل هشتم

مسیحی تبدیل یافته

هنگامی که می‌خواهم در مکانی سخن بگویم، همیشه سعی می‌کنم جو روحانی آن مکان و میزان پذیرش
شنوندگان را تشخیص دهم. شبی قرار بود برای استادان دانشگاه و رئیس دانشگاه دولتی روآندا سخن بگویم. و
اگر مقیاسی ده درجه‌ای را برای سنجش میزان پذیرش اشخاص نسبت به سخنان در نظر بگیریم، فکر می‌کنم آن
شب میزان پذیرش این اشخاص کمتر از پنج بود. آن شب دانشجویانی که قبلاً به مسیح ایمان آورده بودند
میزبان ما بودند و آنان این مهمانی شام را ترتیب داده بودند زیرا وضعیت روحانی استادانشان برایشان اهمیت
داشت.

از همان آغاز احساس می‌کردم که فضایی پر تنش بر مهمانی شاممان حکمفرما است. تنها یک سال از قتل عامی که این کشور را تقریباً ویران کرده بود می‌گذشت و اکنون زمان شفای زخمهای عمیق گذشته رسیده بود و از من دعوت شده بود تا به کشور روآندا بیایم تا برای توده‌های مردم، رهبران سیاسی، بازرگانان و شبانان و رهبران کلیسا سخن بگویم. دانشجویان دانشگاه برخوردی بسیار پذیرا با سخنانم داشتند اما من احساس کردم که استادان دانشگاه برخوردی شکاکانه با سخنانم دارند. من ایستادم و در مورد محبت مسیح نسبت به استادان سخن گفتم. پس از سخنان کوتاها، استادان سؤالات بسیاری مطرح ساختند که از بسیاری از آنها بوی شکاکیت به مشام می‌رسید. نخستین استادی که شکاکیت و بدبینی خود را به شکل صریح بیان کرد، در مورد فجایعی پرسید که در طول تاریخ به نام مسیح انجام شده‌اند. در سؤالات بعدی نیز کمابیش همین برخورد شکاکانه دیده می‌شد.

سپس استاد دیگری لب به سخن گشود و ریشه شکاکیت همقطارانش را بیان کرد: «آقای تیپت، می‌دانید بسیاری از ما ایمانمان را به کلیسا از دست داده‌ایم. هنگامی که کشتارها در روآندا آغاز شد برخی از رهبران کلیسا به مردم گفتند که آنها در کلیسا می‌توانند محفوظ باشند. هنگامی که توتسی‌هایی که کلیسا را مکانی امن می‌دانستند می‌آمدند تا در آن پناه گیرند، برخی شبانان یا کشیشان به شبه نظامیان هوتو اطلاع می‌دادند و آنها نیز می‌آمدند و پناهجویان را می‌کشتند. با این اوصاف چگونه ممکن است که ما بتوانیم مجدداً به کلیسا اطمینان داشته باشیم؟»

مذهب در مقابل رابطه زنده با خدا

سپس من برای آنها استدلال کردم که تفاوت زیادی بین مذهب و رابطه زنده با خدا وجود دارد و سپس گفتم: «بسیاری از کسانی که در کشتارهای روآندا دست داشتند اعضای کلیساها بودند. اما بین عضو کلیسا بودن و مسیحی بودن تفاوت بزرگی وجود دارد.» سپس سعی کردم تا تفاوت بین مسیحیت حقیقی و مذهب سطحی را شرح دهم. «مذهب دروغین و سطحی می‌کشد و نابود می‌کند اما عیسی برای قلب انسانی حیات و آرامش به ارمغان می‌آورد.»

به آنها گفتم که آنها دوران سختی را پشت سر گذاشته‌اند بنابراین استدلالم برایشان دشوار است. هنگامی که فاجعه قلب انسان را تکان می‌دهد عقل و منطق قدرتش را از دست می‌دهند و باورهای اشخاص اغلب بر بنیان عواطف جریحه‌دار شده شکل می‌گیرند.

هنگامی که سؤالات استادان تمام شد، رئیس دانشگاه دولتی روآندا، آقای دئوگراتیوس کایومبا ایستاد و با لحنی بسیار محترمانه پرسید: «آقای تیپت، شما امشب لطف کردید و سؤالات ما را پاسخ دادید. اما سؤالی هست که من هنوز نتوانسته‌ام پاسخی قانع کننده به آن بدهم.

در زمان قتل عامهای روآندا کلیسا کجا بود؟»

البته پاسخ این سؤال کاملاً روشن بود. همه ما می‌دانستیم که بخشی از کلیسای روآندا در طی این قتل عامها کجا بود. برخی از کلیساهای در این قتل عامها شرکت کرده بودند. اما پس از آن کایومبا سؤال تکان دهنده‌تری مطرح کرد. او پرسید: «پیش از این قتل عامها کلیسا کجا بود؟ چرا کلیسا در قلب انسانها اساس و بنیانی برای محبت کردن بوجود نیامد تا جامعه را در برابر چنین فجایعی محفوظ بدارد؟» سؤال او تا عمق وجودم فرو رفت. دو روز پس از آن هنگامی که از کلیسایی دیدار کردم که در آن پنج هزار نفر به شکل بی‌رحمانه سلاخی شده بودند، این سؤال هر چه بیشتر ذهن مرا به خود مشغول کرد. در آنجا بود که من توانستم مقدار کمی از آن رنج وحشتناکی را که مردم روآندا تجربه کرده بودند، حس کنم.

«در زمان قتل عامهای روآندا کلیسا کجا بود؟» چرا کلیسا در چنین فجایع هولناکی شرکت کرده بود؟ این سؤال که توسط رئیس دانشگاه روآندا مطرح شد، در طی سالیان گذشته همواره در ذهن ما تکرار شده است. در طی فجایع و کشتارهای بزرگ کلیسا کجاست؟ پاسخ این سؤال این است که متأسفانه گاهی خود کلیسا نیز در این قتل عامها شرکت جسته است. مواقعی هم بوده که کلیسا این کشتارها را نادیده گرفته یا بر آنها صحنه گذاشته است که نمونه بارز این امر کشتارهایی بود که در طی جنگ جهانی دوم در آلمان نازی انجام شد. در آلمان تنها تعداد اندکی از مسیحیان و کلیساهای داوطلبانه به مخالفت با نازیها پرداختند اما اکثر کلیساهای بخاطر ترس از آزار و زندانی شدن لب فرو بستند. واقعیت امر آن است که نام مسیح از سوی انسانهای مذهبی که فاقد رابطه‌ای واقعی با خدا بوده‌اند خیلی بیشتر لطمه خورده است تا از سوی شکاکان و بیدینانی که سؤالات بسیاری را در مورد مسیحیت مطرح ساخته‌اند. بسیاری از سؤالات بجای شکاکان بهیچ وجه در ارتباط با شخصیت و تعلیم مسیح نیست بلکه در مورد رفتارهای غیرمسیحی کسانی است که ادعا می‌کنند پیروان او هستند.

کلیسا باید عمیقاً مصمم باشد که در مورد زندگی مسیحی و اصول اخلاقی حاکم بر آن بهیچوجه سازش و تسامح نکند. تنها مسیحیان تبدیل یافته و دگرگون شده‌ای که از قدرت روح القدس برای محبت کردن به دیگر ایمانداران و نیز دشمنانشان برخوردارند، می‌توانند در زمان مصیبت روزهای آخر اشخاصی را که بدنبال فرار از این مصیبت هستند بسوی خود جلب کنند. آن گروه از پیروان مسیح که چنین محبتی در آنان دیده می‌شود،

شدیداً با شقاق و نفرتی که در فصول یک و سه از آنها سخن گفتیم و در بین گروههای ملی، نژادی و قومی وجود دارد، می‌ایستند. چنین محبتی می‌تواند وجود داشته باشد. چنین محبتی انعکاس رشد ما در زمینه شهادت به شخصیت مسیح است.

قدرت محبت کردن به کسانی که با ما مخالفند

مسیح به ما قدرت می‌دهد تا حتی کسانی را که ما را طرد و تحقیر می‌کنند محبت کنیم. محبت کردن کسانی که به ما محبت می‌کنند آسان است. دنیای غیرمسیحی قادر به انجام این کار است. اما برای محبت کردن به کسانی که مخالف ما هستند به قدرت و محبت مسیح نیاز داریم. اما چنین محبتی وسیله‌ای است که توسط آن شکاکان را خلع سلاح می‌کنیم و به آنها اجازه می‌دهیم تا پیام محبت خدا توسط ما به آنها برسد و قابل مشاهده گردد.

سالها پیش، در شهر استروگای کشور مقدونیه در یک برنامه زنده رادیویی در حال پاسخ دادن به سؤالات روحانی بودم. در این حین زنی با تلفن با ایستگاه رادیویی تماس گرفت و سؤال خود را مطرح ساخت: «من به خدا ایمان دارم اما در مورد وجود خدا شروع به شک کردن کرده‌ام. نزدیکترین اشخاص به من، بخاطر ایمانم به خدا مرا طرد کرده‌اند. چه باید بکنم؟ تقریباً چیزی نمانده که ایمانم را از دست بدهم.»

پاسخ من به او چنین بود: «دلیل واقعی مبنی بر وجود خدا در این حقیقت بزرگ نهفته است که مسیح به ما قدرت داده است تا کسانی را که از ما متنفرند، محبت کنیم و کسانی را که ما را طرد می‌کنند بپذیریم و نسبت به کسانی که تلاش می‌کنند به ما آسیب برسانند مهربان باشیم. اگر به مسیح اجازه بدهیم که وجود ما را تحت تسلط خود درآورد، آنگاه فیض او در قلب ما جاری خواهد شد و آنگاه قدرت دگرگون کننده مسیح را تجربه خواهیم کرد. در این تجربه دگرگون شدن انسان درونمان است که دلیل وجود خدا را مشاهده می‌کنیم. دلیل وجود خدا در عمق فکر و جانتان قرار دارد. این دلیل همانا سکونت مسیح در شماست. حضور او در عمیقترین قسمت وجودتان که شما را دگرگون می‌کند، بزرگترین دلیلی است که واقعیت وجود او را تصدیق می‌کند.»

این حقیقت باعث دلگرم شدن آن زن مقدونیه‌ای شد، اما این حقیقت حقیقتی نبود که فقط او به آن نیاز داشته باشد. حقیقت «مسیح در شما» کلیسا را قادر ساخته است تا دشوارترین لحظات تاریخ را پشت سر بگذارد. از زمان نخستین پیروان مسیح تا دوران ما، حضور مسیح که در ما ساکن است سرچشمه حیاتی بوده است که مسیحیان را در لحظات خشک و در تشنگی سیراب کرده است. مسیحیان اولیه را جلوی شیران می‌انداختند تا خورده شوند، با این حال آنان قادر به محبت کردن کسانی بودند که به آنها آزار می‌رسانیدند.

مسیحیان دیگر را به دیرک چوبی بسته و می‌سوزانیدند. اما هرچقدر دنیا از نفرت و خشم بیشتر پر می‌شد، مسیحیان از محبت و آرامش بیشتر آکنده می‌شدند. شهادتهای مسیحیان با عطر خوشبوی قدرت دگرگون کننده مسیح همراه بود در نتیجه انجیل در تمامی امپراتوری روم گسترش یافت.

تبدیل ایمان شخصی به ایمانی ظاهری

در سال ۳۱۲ میلادی هنگامی که امپراتور وقت روم کنستانتین، با ماکسنتینوس که ادعای تخت امپراتوری را داشت در حال جنگ بود، به نوشته ائوسیبوس که از پدران کلیسا بود و بنا به گفته خود کنستانتین، در شب پیش از جنگ با ماکسنتینوس در آسمان رویای صلیبی را می‌بیند. پس از آن او به سربازانش دستور می‌دهد تا دو حرف نخست نام مسیح را بر سپرهایشان حک کنند و بر بالای آن نیز صلیبی را منقوش نمایند. اگرچه کنستانتین پیش از آن پرستنده «آفتاب شکست ناپذیر» بود اما پس از پیروزی بر ماکسنتینوس پیروزی خود را به خدای مسیحیان نسبت داد. پس از آن شکلی از مسیحیت پدید آمد که بجای تأکید بر رابطه با مسیح بر شناخت احکام و مراسم و حفظ نهاد کلیسا و تشکیلات آن تأکید می‌کرد.

آنچه کنستانتین رواج داد، انفصالی جدی از تعلیم مسیح بود. کلیسا دیگر از تغییر دادن جهان توسط محبت خدا دست کشید و با تکیه بر قدرت شمشیر شروع به گسترش نفوذ خود کرد. کلیسا برای پیروزی بجای اینکه به خدا بنگرد شروع به نگرستن به یک انسان کرد و ایمان مسیحی نه به منزله ایمانی شخصی به عیسی مسیح بلکه به منزله نهادی مذهبی مطرح شد. در سال ۳۲۵، کنستانتین، اگرچه هنوز تعمید نگرفته بود، اما ریاست شورای کلیسایی نیقیه را بر عهده گرفت. کلیسا وارد دوران تازه‌ای از تاریخ حیات خود شده بود. کلیسا با فرهنگ زمان خود از در دوستی درآمده بود و بجای پذیرش شخصیت مسیح، روشها و طرق فرهنگ غالب را پذیرفت. بجای اینکه کلیسا دنیا را تغییر دهد، دنیا کلیسا را تغییر داد. دلیل اینکه چرا دنیا کلیسا را تغییر داد این بود که کلیسا توسط مسیح به شکل کامل فتح نشد.

پس از آن عملکرد کلیسا براساس مراسم و چیزهای قابل مشاهده انجام می‌شد و نه دگرگونی عمیق درونی و کلیسا شروع به تطبیق خود با جهان کرد. پس از آن رشد کلیسا ظاهراً بسیار سریع شد و کلیسا به تشکیلات بزرگی تبدیل گشت. کلیسا بجای اینکه به صورت مسیح دربیاید به صورت دنیا درآمده بود. مراسم و آیینها و مناسک مذهبی جای رابطه زنده با مسیح را گرفتند. در نتیجه جهان وارد «عصر ظلمت» شد و دیگر نور کلیسا مانند گذشته نمی‌تابید. اگر چه در این دوران نیز گروهی در کلیسا بودند که به مسیح و کلامش به عنوان معیار

زندگی‌اشان وفادار ماندند، اما با گذشت سالیانی چند و با شروع جنبش اطلاع دینی بود که کلیسا مجدداً صاحب قدرتی شد که به او امکان داد تا نوری درخشان در جهانی تاریک باشد.

در سرتاسر اروپا آن زمان، اصلاحگران دینی شروع به موعظه حقیقت انجیل کردند. مردانی چون جان کالوین در سوئیس، جان ناکس در اسکاتلند، مارتین لوتر در آلمان، توسط حقیقت کتاب مقدس منور گشتند. آنها کلیسا را دعوت کردند تا به سوی کتاب مقدس بازگردد. بار دیگر قلب انسانها توسط قدرت خدا شروع به دگرگون شدن کرد. زندگی بسیاری تغییر کرده و بار دیگر بجای اینکه دنیا کلیسا را تغییر دهد، کلیسا شروع به تغییر دنیا نمود. بار دیگر نور انجیل با درخشش شروع به تاییدن کرد. بار دیگر کلیسا به پدیده‌ای متمایز در جامعه تبدیل گشت. کلیسا هنوز باید راه‌دازی را می‌پیمود اما جنبش اصلاح دینی آغازی برای این راه بود.

درحالی که ما به پایان تاریخ کلیسا نزدیک می‌شویم کلیسا باید بار دیگر وجه تمایز خود را با دنیا حفظ کند. بجای اینکه نظام فاسد دنیا ما را تغییر دهد ما باید تغییر دهندگان دنیا باشیم. پیش از آن که ما قادر شویم تا قلب زنان و مردانی را که به مسیح نیاز دارند، برای او صید کنیم باید مسیح انسانیت درون ما را مغلوب سازد. همشکل شدن با معیارهای این جهان ما را وسوسه می‌کند و در پیش گرفتن این رویه نیز آسان است. اما انجام این کار در دراز مدت صدمه بزرگی به شهادت کلیسای مسیح وارد می‌سازد.

واکنش مسیحی در مورد نژادپرستی و نفرت نژادی

درحالی که به پایان قرن بیستم و بازگشت قریب‌الوقوع مسیح نزدیک می‌شویم، با رشد ملی‌گرایی شاهد جنگ «قومی با قومی» دیگر خواهیم بود. درگیریهای قومی و نژادی افزایش خواهند یافت. این امر به مسیحیان فرصتی خواهد داد تا قدرت دگرگون کننده مسیح را نشان دهند. بخاطر سکونت مسیح در ما این قدرت را داریم تا از مرزهای نژادپرستی و تنفر قومی بگذریم. بنابراین ضرورت تام دارد که مسیحیان واقعی در باطن خود به شباهت مسیح تبدیل شوند و نه به شباهت فرهنگی که در اطرافشان وجود دارد (رومیان ۲:۱۲، دوم قرنتیان ۱۶:۴). این امر ممکن است باعث دشمنی موقت فرهنگی شود که در آن زندگی می‌کنیم. ولی درنهایت ما «پسران خدا» خوانده خواهیم شد (متی ۹:۵).

متأسفانه برخی مسیحیان نسبت به تعصبات فرهنگی تعهد بیشتری احساس می‌کنند تا به احکام کتاب مقدس. در بسیاری از موارد دیدگاهها و سلائیق فرهنگی تبدیل به تعصباتی می‌شوند که کاملاً با کتاب مقدس متضاد هستند.

من در یکی از جنوبی‌ترین قسمت‌های ایالات متحده، آن هم در زمانی که تنش‌های نژادی در اوج بود، بزرگ شدم. هنگامی که دانش‌آموز سال آخر دبستان بودم، برای نخستین بار به سیاهپوستان اجازه داد شد تا وارد مدرسه ما شوند که پیش از آن فقط شامل دانش‌آموزان سفید پوست بود و بدین شکل چهار سیاهپوست وارد دبیرستان ما شدند. روزی گروهی از دانش‌آموزان سفیدپوست، به هنگام نهار، دختر سیاهپوستی را احاطه کردند و شروع به فریاد زدن کردند. آن دختر فقط می‌گریست. اگرچه آن زمان مسیحی نبودم، متوجه شدم که بی‌عدالتی و وحشتناکی از سوی همکلاسی‌هایم انجام شد.

هنگامی که در دانشگاه قلب خود را تسلیم مسیح کردم، دریافتم که هیچگاه نمی‌توانم آدم سابق باشم. یکی از نخستین تغییراتی که مسیح در قلبم پدید آورد، تغییری بود که در نگرش من نسبت به کسانی که متعلق به نژادهای دیگر بودند بوجود آمد. برای نخستین بار در زندگی‌ام من به انسانها به عنوان شخصیت‌هایی منحصر بفرد که به صورت خدا آفریده شده بودند می‌نگریستم و نیز شروع به درک این موضوع کردم که همه انسانها از اصالت و ارزشی ذاتی برخوردارند. در آن زمان بسیاری از کلیساهای سفیدپوست جنوب لویزیانا به سیاهپوستان اجازه نمی‌دادند تا در جلسات پرستش‌اشان شرکت کنند و اگر سیاهپوستی وارد جلسات آنها می‌شد به او به چشم کسی می‌نگریستند که قصد ایجاد مزاحمت دارد. در آن روزها نهادها و مؤسسات بسیاری وجود داشتند که جدایی نژادی در آنها بشکل جدی رعایت می‌شد. در همین حین من به یتیم‌خانه‌ای می‌رفتم که مخصوص نگهداری از سیاهان بود و با جوانان آنها بسکتبال بازی می‌کردم. همچنین ما با یکدیگر جلسات مطالعه کتاب مقدس داشتیم. تجربیات این دوران از عالی‌ترین تجربیات من در سالهای نخستین ایمانم بود. اما برخی از دوستان من فکر می‌کردند که مارتین لوتر کینگ مرا شستشوی مغزی داده است. اما آنها در اشتباه بودند و واقعیت امر آن بود که شاه شاهان قلب مرا شستشو داده بود.

در این دوران سرعت دریافتم که بسیاری از مسیحیان بیشتر تحت تأثیر فرهنگ پیرامون خود هستند تا مسیح. من عمیقاً براین باورم که پیش از آنکه بیداری روحانی در برخی از قسمت‌های ایالت‌های جنوبی آمریکا آغاز شود گناه نژادپرستی باید اعتراف شده و عمیقاً از آن توبه شود. البته نژادپرستی تنها به بعضی از ایالت‌های جنوبی محدود نمی‌شود و شکلهای پوشیده و موزیانه‌تر نژادپرستی در بسیاری از کلیساهای ایالات متحده مشاهده می‌شود. شاید یکی از علل رشد سریع جنبش متعهدان این باشد که یکی از اهداف آن پایان دادن به { P - promiss keepers جنبش روحانی که در سالیان گذشته به شکل خود جوش بین توده وسیعی از مردان مسیحی آغاز شده است و بر روی پاکدامنی و تقدس مردان مسیحی و احترام به خانواده و برخی اصول دیگر تأکید دارد. { P

جدایی نژادی در بین مسیحیان و ایجاد ارتباط بین مردان سیاهپوست، اسپانیایی تبار و آسیایی و سفیدپوست است. این جنبش مسیحیان سفیدپوست را می‌خواند تا از نگرش نژادپرستانه‌اشان نسبت به اقلیتهای دیگر توبه کنند. بسیاری دیدگاههای نژادپرستانه که در میان برخی مسیحیان سفیدپوست وجود دارد برخلاف کتاب مقدس و سیرت مسیح است و برای وقوع بیداری روحانی در میان قوم خدا توبه عمیق از آنها ضرورت تام دارد.

درحالی که شکافهای نژادی و قومی درقلب انسانها در این روزهای آخر عمیقتر می‌شود، ما نیز باید همان سؤالی را مطرح کنیم که رئیس دانشگاه دولتی رواندا آن را مطرح کرد: «کلیسا کجاست؟» در زمانی که آفریقایها، اروپاییها، آمریکاییها و آسیاییها احساسات دشمنانه نسبت به یکدیگر دارند، مسیحیان باید نمک دنیا و نور جهان باشند. ما باید مرزهایی را که درگیرهای قومی و نژادی بوجود آورده‌اند زیرپا بگذاریم تا جهان بواسطه محبت ما نسبت به یکدیگر بداند که ما شاگردان مسیح هستیم.

باید در میان قوم خدا درکی جدید در مورد شفافیت و صداقت پدید آید. ما باید به روح القدس اجازه بدهیم تا قلبهای ما را تفتیش کند و به ما نشان دهد که در چه زمینه‌هایی بیشتر شبیه فرهنگ اطراف خود هستیم تا شبیه مسیح. ما هرگز نباید اسیر گرایشات بوالهوسانه رهبران فرهنگی باشیم که نژادی را علیه نژادی دیگر و گروهی قومی را علیه گروه قومی دیگر برمی‌انگیزند. دیگر فرصتی باقی نمانده که وقت خود را صرف پیروی از رهبران افراطی چپ و راست کنیم که ممکن است سخنان جذابی بگویند و توده‌ها را بسوی خود جذب نمایند. ما تنها باید از رهبری پیروی کنیم که از اصول کتاب مقدسی پیروی می‌کند و تنها از یک شخص که همانا رب‌الارباب است پیروی می‌نماید.

روحانیت حقیقی هرگز در تضاد با اخلاقیات مسیحی قرار نمی‌گیرد. برای اینکه رفتاری مسیحایی در ما شکل بگیرد باید این دو با هم سازگار باشند. تنها هنگامی که ما «به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل» می‌دهیم (رومیان ۱۲:۲) در انسانیت درون خود به شباهت مسیح در می‌آییم. این تازه شدن ذهن از تبدیل انسانیت درون ما در برابر نظام فکری و معیارهای جهانی که با شخصیت خدا در تضاد است محافظت می‌کند. هنگامی که به مسیح اجازه می‌دهیم تا طرز فکر ما را تغییر دهد، روش زندگی ما به شکلی درمی‌آید که اساساً به خاطر آن آفریده شده‌ایم. او آن نقطه محوری است که ما را از افراط و تفریطها و نیز انحرافات که ممکن است در مسیحیت حقیقی پدید آید، حفظ می‌کند.

ایستادگی در برابر فرهنگی عنان گسیخته

واقعیت امر آن است که نظامی فرهنگی ما را احاطه کرده است که سعی دارد تا به شخصیت ما شکل دهد و رفتار ما را به جهتی سوق دهد که در نهایت به نابودی ما منجر شود. هرچند به زمان نزول مصیبت عظیم نزدیکتر می‌شویم بیشتر باید انتظار داشته باشیم که ظلمت و تاریکی اطرافمان غلیظتر شود. هنگامی که خدا انسان را آفرید نخستین نهادی را که بنیان نهاد ازدواج و خانواده بود. در نهایت تمامی روابط اجتماعی از این نهاد سرچشمه می‌گیرند. سلامت جامعه مستقیماً در گرو سلامت نهاد خانواده است. هنگامی که آدم و حوا از خدا ناطاعتی کردند و از قلمرو حاکمیت او خارج شدند خود را در معرض توفانی قرار دادند که منجر به آسیب دیدن خانواده‌اشان و نیز خانواده‌های نسلهای بعدی شد. یکی از فرزندان‌شان (قائن) برادرش (هابیل) را بی‌رحمانه به قتل رساند. اگر در این بنیادی‌ترین واحد اجتماع انشقاق و نزاع پدید آمد پس تعجبی ندارد که جامعه نیز حصاد مرگبار نفرت را درو کند. این محصول دشمنی و خصومت از نسلی به نسلی دیگر انتقال یافته است. تا اینکه در آستانه نزول مصیبت روزهای آخر، ما صاحب تمدنی هستیم که از این لحاظ در تاریخ بشری منحصر بفرد است.

شاید یکی از محکهای غایی در مورد اینکه ما چقدر به شباهت مسیح درآمده‌ایم این باشد که ما با کسانی که نزدیکترین اشخاص به ما هستیم، یعنی اعضای خانواده‌امان، چه رفتاری داریم. عکس این موضوع نیز صادق است. عدم اطاعت آدم و حوا نسبت به حاکمیت خدا در میان کسانی که آنها دوستشان می‌داشتند و مراقبشان بودند، به وقوع فاجعه انجامید. از همان ابتدا گناه باعث شد تا برادر به ضد برادر برخیزد. کتاب مقدس خاطرنشان می‌سازد که همین روح شرارت به شکل فزاینده رشد خواهد کرد تا اینکه پیش از بازگشت مسیح به روح حاکم بر زمانه تبدیل می‌شود.

این سخن بدین معناست که بنیادی‌ترین نهاد جامعه یعنی خانواده دچار اغتشاش و مصیبت خواهد شد. مدتهاست که جامعه مدرن در این مورد به ضد خدا به عصیان برخاسته است و مشت خود را در برابر صورت خدا تکان می‌دهد. یکی از ویژگیهای بارز عصر ما فروپاشی واحد خانواده در سرتاسر جهان است. یکی از علل اساسی حاکم شدن تاریکی و ظلمتی که تمدن ما را فراگرفته است، همانا فروپاشی نهاد خانواده است.

در سی سال گذشته نفی ارزشهای سستی کتاب مقدس در جوامع غربی، بیشترین صدمه را به نهاد خانواده زده است. روابط جنسی بی‌بند و بار و آزادانه، یعنی امری که قبلاً امری ناپسند و نکوهیده محسوب می‌شد، به بخشی جدایی‌ناپذیر از فرهنگ غرب تبدیل شده است. این امر منجر به آبستنیهای ناخواسته شده است که اشخاص را در برابر انتخابهایی دشوار قرار می‌دهد. در این شرایط یکی از راه حلها سقط جنین است و با قانونی شدن این عمل در بسیاری از کشورها و نیز در ایالات متحده در سال ۱۹۷۳، والدین قادر شده‌اند تا نسل

آینده‌ای را که در حال پدید آمدن از آنهاست، بکشند. میلیون‌ها کودک ناخواسته در سرتاسر جهان با تصمیم داوطلبانه و الدینشان سقط می‌شوند. آزادی انتخاب والدین در این مورد، بر آزادی کودک مبنی بر ادامه زندگی در رحم مادرش، غالب شده است.

در جوامع غربی با کنار گذاشته شدن اخلاقیات جنسی مبنی بر کتاب مقدس در جامعه، برخی رفتارها دیگر چون گذشته «نادرست» تلقی نمی‌شوند و به آنها «زندگی جنسی متفاوت» گفته می‌شود. در ایالات متحده، همجنس‌گراها که قبلاً عملکردشان از سوی اجتماع قبیح و مذموم بود و سعی می‌کردند دور از انظار باشند، اکنون در جامعه خود را مطرح می‌سازند و بر اهرم‌های سیاسی دست یافته و قدرت گرفته‌اند. آزادی انتخاب به معیار اخلاقی غالب تبدیل شده و نسبی بودن ارزشهای اخلاقی به فلسفه روز تبدیل گشته است. در قلب بسیاری از انسانها «حق انتخاب» در مورد بدنیا آمدن کودکان، ارزشی بیشتر از خود «زندگی» و نیز ارزشی بیشتر از طبیعت مطلق خدا یافته است.

کلیسا کجاست؟

سؤالی را که رئیس دانشگاه دولتی رواندا مطرح ساخت، امروز نیز می‌تواند مطرح شود: «کلیسا کجاست؟» در بطن تاریکی رشد یابنده‌ای که تمامی جهان را فرامی‌گیرد، کلیسا باید بنیانی اخلاقی و کتاب مقدسی را بنا نهد. متأسفانه بنظر می‌رسد که بسیاری از کلیساها بجای مبارزه با تاریکی در آن مستحیل شده‌اند. همانگونه که در رواندا، برای برخی از اعضای کلیساها، تعصبات قومی‌اشان بر مسیحیتشان اولویت داشت، بسیاری از مسیحیان نیز با معیارهای اخلاقی و فرهنگی‌ای که در تضاد کامل با شخصیت خداست، سازش کرده‌اند و خود را با آنها تطبیق داده‌اند. بسیاری از گناهانی که در جامعه رواج یافته‌اند، بتدریج بر مسیحیان نیز تأثیر گذاشته‌اند و بسیار ضروریست که مسیحیان با تکیه بر اصول کتاب مقدس، در برابر عناصر گناه‌آلود فرهنگ اطرافشان ایستادگی کنند.

اکنون که در آستانه به پایان رسیدن تاریخ بشری به ارزیابی شرایط می‌پردازیم، نازل شدن مصیبت عظیم و توفان را مشاهده می‌کنیم. در این شرایط ضرورت تام دارد که مسیحیان عزمشان را جزم کنند تا بجای پیروی از فرهنگ اطرافشان از مسیح پیروی کنند. در این شرایط دشوار مسیحیان دگرگون شده می‌توانند به روشنی بدرخشند و میلیون‌ها انسان سرگشته را که از نظر روحانی بدنال یافتن پاسخ و پناهگاه هستند، به سوی خود جذب کنند. شما و من می‌توانیم این پناهگاه باشیم. مسیحیانی نیز که با فرهنگ اطرافشان مصالحه کرده و سقوط کرده‌اند، با توبه از گناهانشان و دگرگون شدن می‌توانند پناهگاه باشند. درواقع بخشی عالی و هیجان‌انگیز از

فیض خدا این است که این فیض انسانها را احیا کرده و بلند می‌کند و انسانها با دیدن تغییراتی که در مسیحیان مشاهده می‌کنند، به سوی خدا جذب می‌شوند. اما چنین پناهگاهی باید بر روی بنیانی مستحکم بنا شده باشد. و معیار حاکم بر زندگی مسیحیان دگرگون شده باید کتاب مقدس باشد و نه آخرین نگرش فرهنگی موجود. دیگر زمان آن رسیده است که مسیحیان تصمیم بگیرند که بجای پیروی از طریقه‌های مد روز تکثرگرایی و تفکر غیردینی، از تعالیم مسیح پیروی کنند. شرایطی که در آن زندگی می‌کنیم این را از ما می‌طلبد. مسیح نیز این را از ما می‌طلبد. مسیحیان باید یکبار برای همیشه در این باره تصمیم خود را بگیرند. چنین مسیحیان دگرگون شده‌ای با نزدیک شدن مصیبت عظیم استوار ایستاده و به دیگران نیز امید خواهند بخشید. درواقع پیامی که این مسیحیان دارند که همانا پیام انجیل و نجات توسط عیسی مسیح است، به دیگران امید می‌بخشد که با پذیرش این پیام از مصیبتی که بر تمامی جهان نازل می‌شوند مصون باشند.